گفتگوهای امروز با افق های

محمد تقی بهار

(ملک الشعرای بهار)

با مشارکت:

پروانه بهار

مژده بهار

هادی بهار

مرتضی حسینی دهکردی

شهین سراج

محمد حسین ابن یوسف

اردشیر لطفعلیان

شیریندخت دقیقیان

عکس ارسالی از سوئیس

نقد و گفتگوی افق ها

شیریندخت دقیقیان

خط هر اندیشه که پیوسته اند
بر پر مرغان سخن بسته اند
نیست در این بیشهٔ نوخیز تر
موی شکافی ز سخن تیزتر

نظامی گنجوی

نقد، سخنی است بر سخن دیگری و چنان که از شعر نظامی گنجوی بر می آید، سخن نیز، بال پرواز اندیشه هاست و بس موی شکاف.

رولان بارت از متفکران نظریهٔ ادبی معاصر در کوشش برای بازنگری مناسبت میان نقد و اثر، ناقد را خواننده ای می داند در میان خوانندگان دیگر، اما با خواندنی ژرفتر و مجهزتر. در

گذشته ناقد، خواننده ای برتر و همه چیزدان قلمداد می شد: گونه ای جایگاه داوری که گاه ناقد را به پلیس قلمرو ادبیات و فردی ستیزه جو تبدیل می کرد که اختیار بردن نویسنده یا اثر به اوج یا فرود را داشت. ناگفته نماند که این شیوه، در هم آمیزی با خشونت کلامی و رفتارهای توسعه نیافتگی اجتماعی، به نقد در ایران آسیب بسیار رسانده است.

نقد اثبات گرا یا پوزیتیویستی، کارآمد نیست و ما سالیان دراز در زبان فارسی با تعریف سنتی و فرهنگستانی از نقد همچون "جداکردن سره از ناسره" -که البته ریشهٔ واژگانی را درنظر داشته- بر بحران نقد افزوده ایم. نقد در نظریهٔ ادبی معاصر دیگر تنها از جنس داوری نیست، بلکه قلمرویی برای جستجوگری نیز هست.

در نظریهٔ ادبی معاصر، نقد، گونه ای "فراسخن" یا به زبان فرانسه méta -langage است، یعنی سخنی بر سخن دیگر. رولان بارت در نوشته ای با عنوان "ادبیات و فراسخن" ادبیات را به قهرمان زن تراژدی راسین به نام اریفیل تشبیه می کند که "با شناختن خود می میرد، ولی در جستجوی خود زندگی می کند" [1]. این یکی از مبانی "نقد نوین" است که بارت در چندین اثر خود به آن پرداخته است و خوانندگان به متون فارسی آنها با مشخصات ذکر شده در پانویس دسترس دارند. [2]

[1] Barthes, Roland.: Literature et méta-langage. Essais critiques. Edition de Seuil, 1964, p107

[2] سه اثر از رولان بارت با شرح و ترجمهٔ نگارندهٔ این یادداشت به زبان فارسی در دسترس ادیبان و دانشجویان قرار گرفته است:

بارت، رولان.: نقد و حقیقت. شرح و ترجمهٔ شیریندخت دقیقیان. نشر مرکز، چاپ نهم ١٣٩٨

بارت، رولان.: اسطوره امروز. شرح و ترجمهٔ شیریندخت دقیقیان. نشر مرکز، چاپ هشتم ١٣٩٩

بارت، رولان.: درجهٔ صفر نوشتار. شرح و ترجمهٔ شیریندخت دقیقیان. نشر هرمس، چاپ هفتم ١٣٩٨

در دست انتشار: بارت، رولان.: مقاله های نقد. شرح و ترجمهٔ شیریندخت دقیقیان. نشر هرمس

در دست انتشار: بارت، رولان.: مقاله های نقد نو. شرح و ترجمهٔ شیریندخت دقیقیان. نشر هرمس

از دیگر مبانی نقد معاصر- که این مختصر، مجال بررسی همهٔ سویه های آنرا نمی دهد - نظریهٔ گفتگوی ناقد/خوانندهٔ امروز با افق های دیروز است که فیلسوف آلمانی هانس گادامر، رولان بارت، پل ریکور و جمعی از متفکران قرن بیستم به آن پرداخته اند.

بارت بر آن است که هر نسلی این حق را دارد که میراث های فرهنگی گذشته را به میان بیاورد و خوانش امروزی خود از آنها را مطرح کند. البته چنین بررسی هایی مرزهایی ظریف دارند: چنان که متون و اندیشه های گذشته با معیارهای امروزی داوری ارزشی بشوند، این خطا ممکن می شود که فهم و انباشت تجربه و خودآگاهی امروز جامعهٔ انسانی را به متنی و افقی در گذشته تحمیل کنیم و از مختصات تاریخی روزگار آن غافل شده، فراموش کنیم که به قول هگل، متفکران، فرزندان زمانهٔ خود هستند و روح زمانهٔ خود را بازتاب می دهند.

خودآگاهی شکل گرفتهٔ امروز از گذرگاه های بسیار عبور کرده است. برای نمونه، مفاهیم آزادی، عدالت و دمکراسی، حاصل پدیداری در عینیت های تاریخی و اجتماعی هستند و بنابر- این، زمانمند. در گفتگو با افق های دیروز چنانچه بخواهیم هر پدیده را با مولفه های زمان و تاریخ خودش بررسی کنیم، رویکردی درزمانی یا diachronic خواهیم داشت. اما این بدان معنا نیست که نتوانیم خوانشی امروزین از میراث های گذشته به دست بدهیم و با رویکردی همزمانی یا synchronic رد پای دستاوردها یا شکست های امروز را در آثار گذشتگان جستجو کنیم.

در مجموعه ای که به دعوت فصلنامهٔ مطالعات فرهنگی آرمان پس از چند ماه کار و هماهنگی به همت جمعی از محققان و ادیبان- که شماری از آنها از چهره های فرهنگی خاندان بهار هستند- پدیدآمده به گفتگویی با افق های محمدتقی بهار و ابعاد چندگانهٔ زیست جهان او همچون ادیب، محقق، سیاستمدار و آزادیخواه خواهیم نشست.

شیریندخت دقیقیان

جولای ۲۰۲۰

بهار و دشتی در سپهر سیاست ایران

نوشتهٔ: محمد حسین ابن یوسف

بهار

دشتی

از من خواسته شده بود که برای این شماره ی فصلنامه ی آرمان در مورد شخصیت سیاسی و اجتماعی یکی از نوادر ادب معاصر ایران، محمد تقی بهار، مطلبی بنویسم. با توجه به شباهت های فراوان و گاه اختلافات فاحشی که بین دیدگاه ها و فعالیت‌های ادبی، اجتماعی و سیاسی

این هم میهن نخبه و یکی دیگر از نوادر ادب و سیاست معاصر ایران، علی دشتی – که در سالهای گذشته افتخار مطالعه ی بیشتر آثار به چاپ رسیده و از آن میان سرمقاله های «شفق سرخ» و نوشته های منتشر نشده بویژه خاطرات سیاسی ایشان را داشته‌ام – بر آن شدم که این نوشته را با استفاده از نوشته های خود آنها و از آثار پژوهندگانی مانند: مهرداد بهار، دکتر ناصرالدین پروین، دکتر شهین سراج و دکتر شروین وکیلی، به مقایسه ی این دو چهره ی نامدار و محبوب در سپهر سیاست ایران و ارزیابی نقطه نظرها و عملکردهای سیاسی آنها، اختصاص دهم.

در اواخر قرن گذشته چند پیشامد سیاسی مهم در فاصله ی حدود ۱۲ سال، بین زمان عقد قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ با بیگانگان، «بهار» و «دشتی»، دو جوان میهن گرایِ ادیب و سخنور ایرانی را به جرگه ی پرمخاطره ی سیاست کشور کشاند. البته همانندی های بین این دو شخصیت، به مراتب فراتر از موضوع اتفاقات سیاسی ذکر شده و یا سن، تحصیلات حوزوی و پوشش دینی آنها و اختلافاتشان گسترده تر از آرزوهای سیاسی آن دو برای ایجاد نظام سیاسی خاصی برای کشور بود؛ بویژه در شرایطی که خط بندی های سیاسی چندان مشخصی در کشور وجود نداشت. با این همه، در این مختصر که منظور بررسی چهره های سیاسی این دو شخصیت نخبه و کلیدی معاصر است، تنها می‌توان به گونه ای گذرا، یادی از دیگر همانندی ها و اختلافات داشت.

پیشینه ها:

محمد تقی صبوری، که بعدها تخلص «بهار» را برگزید، در ۱۸ آذر ۱۲۶۵، در خانواده‌ای متشرع و ادب دوست در مشهد متولد شد. پدرش حاج میرزا محمد کاظم متخلص به «صبوری» شاعری کارآمد و ملک الشعرای آستان قدس رضوی بود. پدر بزرگ او حاجی محمد باقر که پیشه اش «شَعر بافی» – که در موطن خاندانی او کاشان، برخلاف دیگر نقاط ایران، به روش بافتن نوعی پارچه با بهره‌گیری از ابریشم به جای مو و پشم حیوانات اطلاق می شد – بود و به گفته ی بهار «کدخدای صنف شَعربافان مشهد». او قبل از تولدِ پدر بهار، به مشهد مقدس نقل مکان کرده بود.

علی دشتی، فرزند شیخ عبدالحسین مجتهد دشتی که در کربلا مجاور شده بود و نوه ی آخوند ملاعباس از روحانیان بنام خطه ی دشتی، هفت سال و نیم بعد از بهار، در ۱۱ فروردین ۱۲۷۳، در این شهر چشم به جهان گشود.

بهار و دشتی هر دو تحصیلات ابتدایی خود را به رسم رایج زمان در مکتب خانه های قدیمی محل زندگیشان، مشهد و کربلا، و همچنین نزد پدران خود گذراندند. محیط ادبی خانه ی پدری بهار و نبوغ شاعرانه ی این نوجوان، که بدون تردید موروثی هم بوده، او را به سوی دنیای شعر و شاعری کشاند. دشتی نیز به ادامه ی راه پدران خود و گرفتن آموزش‌های حوزوی رهنمون شد.

مهرداد بهار، در زندگی نامه ای که برای پدرش زیر برنام: «خاندان و خانواده» تهیه کرده، در باره ی پدربزرگ خود، حاج میرزا محمد کاظم صبوری (۱۳۲۲-۱۲۷۰ هـ. ق. ۱۲۸۳- ۱۲۳۳ خ.) چنین می نویسد:

«او نخستین بار در روز عید فطر سال ۱۲۸۴ قمری (۱۲۴۶ خ.) در سنی حدود ۲۸ سالگی، به فراز سرودن قصیدهٔ مرسوم عید در حضور والی خراسان و نایب التولیه آستان قدس پرداخت و ۱۰ سال بعد (۱۲۴۶ خ.) فرمان ملک الشعرایی خود را که از سوی ناصرالدین شاه صدور یافته بود دریافت داشت و از مزایای آن فرمان که مبلغ «چهل و چهار تومان نقد و مقدار بیست خروار جنس در ازاء مواجب» بود، همه ساله بهرمند شد.»

جالب توجه اینکه مهرداد بهار درست قبل از توضیحی که در مورد زمان و نحوه ی دریافت لقب پدربزرگ خود نوشته، چنین قید می کند:

«پس از درگذشت محمود خان ملک الشعرای صبا (۱۲۷۳ خ.) که ملک الشعرای دربار ناصرالدین شاه و نوه ی فتحعلی خان صبا بود، از محمد کاظم صبوری خواستند تا سمت ملک الشعرایی دربار ناصرالدین شاه را بپذیرد، ولی صبوری روی برتافت و افتخار ملک الشعرایی آستان قدس رضوی را بر ملک الشعرایی دربار ناصری، ترجیح داد.»

ملک الشعرای صبوری، با اینکه ذوق شعری نخستین فرزندش بهار را از کودکی تشخیص داده بود و مشوق و آموزگار او در این زمینه بود، دگرگونی های سیاسی سال های آخر سلطنت مظفرالدین شاه و اندیشه و کوشش های تجدد خواهان کشور را نشانه ای بر کسادی پیشه ی مدیحه سرایی در آینده می بیند و سعی می کند تا فرزند ۱۵ ساله ی خود را از ادامه ی زندگی ادبی بر حذر دارد و او را به حرفه ی ساخت و تجارت پارچه های ابریشمی که در خاندان آنها سابقه ای دیرینه داشت، علاقه مند کند. اما در سال ۱۲۸۲، پدرش چشم از جهان فرو بست و هرچند که این جوان ۱۷ ساله امیدوار بود برای یادگیری یک زبان خارجی و ادامه ی تحصیلات

در رشته ای از علوم تخصصی به خارج رود، ناچار به ماندن در ایران و اداره ی خانواده ی خود شد. و باز به گفته ی پسرش مهرداد:

«قصیده ای سرود و برای مظفرالدین شاه فرستاد و شاه فرمان ملک الشعرایی آستان قدس را به همراه یکصد تومان صله برایش فرستاد....».

بهار در قصیده ی خود خبر درگذشت پدرش ملک الشعرای آستان قدس و تقاضای خود از شاه جوان را این گونه بیان می کند:

«صبوری آن که چهل سال بُد ثنا گستر
به ظلّ مرحمتت جان و تن بُدش به رفاه
کنون نهاد ز روی رضا سر تسلیم
به آستان رضا روح من سواه فداه
به غیر مدح تو اندخته ای ندارد هیچ
همی ز مدح تو زنده است نامش در افواه
به یادگار به جا مانده است از او پسری
که بحر مدح تو را می کند به ذوق شناه
امیدش آنکه ز الطاف شه شود دلشاد
که سوی اوست امیدش ز بعد لطف اله»

با این همه، تنها چند سال بعد، بهار در زندگی نامه ی خودنوشته اش، نگاه کاملاً متفاوتی به مظفرالدین شاه و دربار او دارد و می نویسد:

«.....این حالت آنارشیستی که نتیجه‌اش با آزادی عمل و قانون پرستی امتزاج داشت یک درخت کهن استبداد را از پای در انداخت ولی چون او به آنارشیزم متمایل بود نتوانست تصور کند که آیا پس از انداختن این درخت چه نهالی به جای آن باید غرس کرد و همان بود که باز پسر همان پدر با همان اعوان کافرکیش به روی کار آمدند و می توانم بگویم که وضع ایران از اول هم بدتر شد. زیرا درباریان ناصرالدین شاه تا یک درجه کسب معیشت کرده و سیر شده بودند و نیز با مردم آمیزش نموده، این سیری و آمیزش با خلق و کهنه کاری یک روزنه‌ای از پنجرهٔ مظالم آنان را مسدود

می توانست کرد. به علاوه چون ناصرالدین شاه را بی حال نمی دیدند چندان در بیدادگری افراط بر افراط نمی فزودند.

ولی آمدن مظفرالدین شاه این وضع شرب الیهود را بر هم زده یک وضع الیگارشی پیش آورد. یعنی جمعی [از هم ولایتی های مظفرالدین شاه] به تهران وارد شدند و نوکر کهنه های پدری را بیرون کرده، خود با یک دنیا طمع و بی خبری و تسلط بر نفس شاه، جای آنان را گرفتند.

این [ها] تملق و تخته بازی و هرزگی را خوب بلد بودند. متاسفانه در مجالس پادشاه نیز غیر از این متاع چیزی طرف رغبت نبود. اطرافیانش نیز به دردهای مشروحهٔ فوق گرفتار بودند و بجز بچه خوشگل قور زدن و در سلسلهٔ هدایای مظفری کشیدن و در حضور شاهش [.....] چیزی را اشغال نمی‌کردند. امور دولتی کلّیّته در تحت زمامداری علی اصغر خان امین السلطان در آمده و با [ایشان] به مدارا بنای رفتار را گذارده بود. غرض این است که از کشتن ناصرالدین شاه نتیجه‌ای به دست نیامد، بلکه بر سفالت و پستی ایران نیز بیفزود.»

بهار که به راستی شیفته ی دنیای شعر و شاعری شده بود، بعد از مرگ پدر تحصیلات خود را در مشهد ادامه داد. اما به دلیل دل مشغولی به مباحث سیاسی در پیوند با حوادث روز در رابطه با انقلاب مشروطیت، تنها برای مدت نسبتاً کوتاهی، در مدرسه ی نواب، در محضر میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، ادیب، شاعر، مدرس و متشرع بنام، که گاه کلاس هایش مورد استقبال بیش از ۳۰۰ طلبه بود، و در محضر اساتید دیگر، دانش آموزی کرد.

دشتی، طلبه ی نوجوان نیز تحصیلات حوزوی خود را نزد پدر و سپس در مدارس علمیه ی عتبات، در محضر علمای نامداری نظیر حاج سیدحسین فشارکی و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه ی علمیه ی قم، ادامه داد.

در بین النهرین شدت عمل نظامی انگلیس، به دلیل حمایت دولت عثمانی از آلمان در جنگ جهانی اول، به مراتب جدی تر و خونین تر از ایران آشفته و نابسامان بود و در نتیجه بسیاری از ایرانیان مقیم عتبات و از آن میان دشتی ۲۲ ساله به همراه پدر و برادرانش، در پاییز ۱۲۹۵، به ایران بازگشتند.

شیخ علی دشتی تا پایان جنگ جهانی اول در پائیز ۱۲۹۷، در شرایطی که کشور درگیر بیماری آنفولوانزا، خشکسالی و حضور نیروهای اشغالگر بیگانه بود، به مدت دوسال، به ناچار در مناطق دشتی، دشتستان و تنگستان اقامت گزید و سپس به شیراز و اصفهان رفت. امید او بر این بود که نهایتاً موفق به پیدا کردن شغلی در تهران در عدلیه و یا فرهنگ شود.

هر چند که عبدالمجید دوم، سی و هفتمین سلطان امپراتوری عثمانی، اصلاحات گسترده و قابل قبولی را در نظام قضایی، نظامی و آموزشی کشورش به وجود آورده بود و حتی در سال ۱۲۵۶ اجرای انتخابات در سرزمین های تحت نفوذ خود را آغاز کرده بود، انقلاب مشروطیت ایران که تقریباً سه دهه بعد انجام پذیرفت، نخستین تحول سیاسی عظیم در بیرون از دنیای غرب بود که دگرگونی های اجتماعی و ادبی فراوانی را به دنبال داشت. در ایران نیز، تأسیس مدارس به شیوه ی نوین، ورود دستگاه های چاپ و رواج روزنامه نویسی، به این دگرگونی شتاب فراوانی بخشید. و همزمان شعرا، و از آن میان بهار، از دربار و دیگر مراکز قدرت فاصله گرفتند.

در سال ۱۲۸۶، مقاومت آزادی خواهان در کشور در عکس العمل به امضای قراردادی سرّی بین دولت های روسیه و انگلستان برسر تقسیم ایران به دو منطقه ی نفوذ این کشورها در شمال و جنوب و منطقه ای بی طرف در میان آنها که به «قرارداد ۱۹۰۷» مشهور شد، و یک سال بعد، با آغاز دوره ی استبداد صغیر در ایران، در پی به توپ بستن مجلس به دستور محمد علی شاه، باعث شد که نیروهای نظامی روسیه در اردیبهشت ۱۲۸۸، به بهانه ی اجرای مفاد آن قرارداد، جهت حمایت از شاه وارد ایران شوند. اشغالگران در کوتاه زمانی مرتکب فجایعی در تبریز و مشهد و از آن میان حمله به مسجد گوهرشاد و کشتن صد ها تن از مردم بی گناه و تخریب بخشی از گنبد آستان قدس رضوی، که بهار ملک الشعرایی آن بارگاه را داشت، شدند. بهار بعدها در قصیده ی «سرگذشت شاعر»، چگونگی ورود خود را به پهنه ی سیاست این گونه توضیح داده است:

شور و شرّی ناگه اندر طوس زاد از انقلاب
فکرت من نیز بی رغبت به شور و شر نبود

پس از این حمله بود که بهار ناچار به سرودن قصیده ای با زمینه ی دینی، در راستای برانگیختن احساسات علاقه‌مندان به امام رضا، علیه نیروهای نظامی روسیه شد. و همزمان از مفاهیمی تازه به جای مضمون های سنتی در شعر این گونه بهره گرفت:

نک بیایید و ببینید که در کاخ رضا
توپ ویرانگر روس است که افکنده شرر
بنگرید ایدون کاین بقعه و این پاک حریم
قتلگاهی است به خون موج زند سرتاسر

***

هشتصد مرد و زن از بومی و زوار و غریب
داده جان از یورش لشکر روسِ کافر

ورود به سپهر سیاست از طریق روزنامه نگاری:

فعالیت های روزنامه نگاری بهار در ۲۲ سالگی - در دوران استبداد صغیر - در ۳ شماره ی نخستین روزنامه ی پنهانی خراسان، وابسته به «انجمن سعادت»، نشریه ی مشروطه خواهان، با شعار: «برادری، آزادی، برابری، آبادی»، به عنوان دبیر و نگارنده - که به صورت دو شماره در هفته، در مشهد چاپ و پخش می گشت - آغاز شد. او دنیای روزنامه نگاری خود را این گونه می شناساند:

روزنامه گر شدم، با سائسان همسر شدم
و اندر آن دوران کسم، زین سائسان همسر نبود

پس از گذشت دو ماه از اقامت دشتی در اصفهان ، در مرداد ۱۲۹۸، روزنامه ی رسمی دولت، «رعد»، به سرپرستی سید ضیاءالدین طباطبایی - که کمتر از دو سال پس از آن تاریخ به نخست وزیر کودتا مشهور شد - و روزنامه ی نیمه رسمی «ایران»، که سرپرستی آن از مرداد ۱۲۹۷، به مدت دو سال، عملاً به عهده ی بهار واگذار شده بود و هر دو نشریه تا زمان کودتای ۱۲۹۹ ناشر افکار دولت بودند، خبر امضای قراردادی بین وثوق الدوله، نخست وزیر با «سر پرسی کاکس»، نماینده ی وزارت امور خارجه بریتانیا - که به «قرارداد ۱۹۱۹» مشهور است – را منتشر می‌کنند.

جالب توجه اینکه، به گفته ی دکتر ناصرالدین پروین، که بدون تردید بیش از هر پژوهنده ی ایرانی در زمینه ی روزنامه نگاری در کشور تحقیق کرده است، بهار پیشتر، در آبان ۱۲۹۷ در همین روزنامه ی ایران نوشته بود که: «هریک از افراد ملت آزاد است که آنچه به فکرش می رسد یا به او تلقین می نمایند، به هر وسیله که در دست دارد؛ روزنامه، شب نامه، کنفرانس،

صحبت و غیره انتشار بدهد.» و افزوده بود که: «هرج و مرج فکری» همیشه، بویژه «در محیط فقیری چون ایران که فقر علمی و اخلاقی او محتاج برهان نیست، قهراً وجود داشته و خواهد داشت. مطبوعات نیز به همین تناسب، اگر عایقی و مانعی در برابر ببینند، بالطبع طرفدار هرج و مرج فکری و زیاده روی های طبیعی خواهند رفت.» این روزنامه قبلاً نیز اعلام کرده بود که: «روزنامهٔ ما مربوط به هیچ حزب و دسته و متنفّذی نیست. زبان هیچ کس هم نیستیم و از زبان، عقیده و وجدان پاک خود حرف زده و با فکر روشن خود که مکرر امتحان روشنی و استقامت و حقانیت خود را داده است چیز می نویسیم. ما با دولت و رئیس دولت وجداناً و عقیدتاً موافقیم. ما فقط طرفداران دولتیم، ولی منشی دولت نیستیم. فکر ما و قلم ما از سالیان دراز تا کنون آزاد بوده و امپراتوری های عظیم هم نتوانسته اند آن را از ما بخرند.» افزون بر این، عملکرد روزنامه ی ایران با این سروده ی زیبای بهار نیز کاملاً در تضاد است که:

ملک را آزادی فکر و قلم فزای
خامهٔ آزاد نافذتر ز نوک خنجر است

علی دشتی ۲۵ ساله نیز در شماره های نخستین هفته نامه ی «میهن» اصفهان، دو مقاله ی تند در مخالفت با قرارداد وثوق الدوله می نویسد، و این گونه به دنیای سیاست می‌پیوندد. او همچنین در درازای سه ماه دیگری که در اصفهان اقامت داشت فعالانه به نگارش و پخش شب نامه هایی علیه قرارداد وثوق الدوله که آن را پیمانی استعماری و منافی استقلال سیاسی کشور می دانست، مشغول می شود.

نخستین تبعید ها و رویارویی بهار و دشتی:

سه ماه پس از بسته شدن روزنامه ی خراسان در آبان ۱۲۸۸، روزنامه ی «طوس»، با موضع سیاسی ضد روس که حاوی مقالات و اشعاری از بهار بود تاسیس شد، اما پس از درج مطلبی از سوی او در همدردی و همراهی با ملت انگلیس در مرگ ادوارد دهم، روزنامه به دستور حاکم خراسان توقیف شد و تنها پس از یک دوره ی طولانی، از نو انتشار یافت. با این همه، سرانجام در عکس العملی به ادامه ی فعالیت های قلمی ضدروس نشریه، در اواسط بهمن ۱۲۹۳، طوس با دخالت سفرای روس و انگلیس، برای همیشه تعطیل شد.

چند ماه بعد، بهار روزنامه ی «نوبهار» را که ارگان حزب «اجتماعیّون- عامیّون» (سوسیال دموکراتها) در مشهد شد، با شعار: «نامه ایست سیاسی، سرگذشتی، اخباری ،خواهان یگانگی و فزونی اسلام و اسلامیون و هوادار بزرگی و پیروزی ایران و ایرانیان»، در مخالفت با روس، انتشار داد و به مرور از عضویت در این حزب تا رهبری آن پیش رفت.

با قوت گرفتن و تثبیت نیروی نظامی روسیه در آذربایجان و خراسان، اشعار بهار اندک اندک حاوی اصطلاحات ملی به جای مضامین دینی گشت و حمله ی مستقیم او به روس‌ها در شعری نظیر «ایران مال شماست» با این مطلع آغاز شد:

هــان ای ایرانیــان! ایران انــدر بلاست
مملکت داریوش، دستخوش نیکلاست

در پاییز ۱۲۹۰، روزنامه ی نوبهار نیز به درخواست روسیه از سوی وثوق الدوله، که در آن زمان وزیر امور خارجه ایران بود، توقیف گردید و بهار به همراه هشت تن از یارانش به تهران تبعید شد. او پس از ۵ ماه به مشهد بازگشت و انتشار نوبهار ادامه پیدا کرد.

بهار در «بثُّ الشکوی»، که به مناسبت توقیف نوبهار و در عکس العمل به آن سروده، نه چندان متواضعانه، خود را با مسعود سعد سلمان، سردار بنام دوره ی غزنویان، شاعر، خوش نویس و کتابدار دربار، که دست کم ۱۵ سال از عمر خود را به دلیل بدخواهی دشمنان و حسودان با سختی فراوان در زندان های مخوف گذرانیده بود، همسان می شمارد:

از کیــد مخنثــان، نیــم ایمـــن
زیــراک مخنثــی نمــی دانـــم
نــه خیــل عـــوام را سپهــدارم
نه خــوان خــواص را نمکـدانم
بر سیـرت رادمردمان، زین روی
در خــانهٔ خــویشتن بــه زنـدانم
یــک روز کنــد وزیــر تبعیـدم
یک روز زنــد سفیــه بهتــانـــم
دشنــام خــورم ز مــردم نـــادان
زیــراک هنــرور و سخنــدانـــم

زیــرا بــه سخــن یگانــهٔ دهــرم
زیــرا بــه هنــر فــریــد دورانــم
زیــراک به نقــش بنــدی معنـی
سیـــلابــهٔ روح بـــر ورق رانــم
زیرا پس چند قرن چون خورشید
بیــرون شــده از میــان اقــرانــم
زیــرا به خطابــه و بـه نظم و نثـر
خــورشید فــروغ بخـش ایـرانم
زیــرا بـه لطایــف و شداید نیــز
مطبــوع رواق و مــرد میـــدانـم
اینست گنـاه من، که در هر گام
ناکــام چــو پــور سعــد سلمانم

انتشار نوبهار در تهران در چند دوره ادامه پیدا کرد. در نخستین شماره از آخرین دوره ی نوبهار، که در سوم اسفند ۱۳۲۱، بیست و دومین سالروز کودتای ۱۲۹۹، چاپ و پخش شد، بهار موضع روزنامه ی خبری- سیاسی خود را این گونه بیان می کند: «این روزنامه هوادار سوسیالیزم و اصلاحات اجتماعی و از میان رفتن وسائل نفاق و حسد و محنت بشر است.» و به گفته ی دکتر ناصرالدین پروین، در این دوره از فعالیت نشریه بود که: «بهار به چپ گرایی و توجیه پاره ای از روش های گذشتهٔ خود پرداخت.»

بهار که رهبری یکی از توانمند ترین گروه های سوسیالیست در خاورمیانه را بر عهده داشت، در سال ۱۲۹۴، به دنبال تعطیل شدن زودهنگام مجلس سوم که ۵ سال به درازا کشید، برای دومین بار و این بار به بجنورد تبعید شد، اما با وقوع انقلاب روسیه و تضعیف توان نظامی آن کشور در ایران، توانست بعد از ۶ ماه به تهران بازگردد.

علی رغم تشابه های فراوانی که از جهات مختلف بین بهار و دشتی وجود داشت و تاکنون به برخی از آنها اشاره شده، موضع مشخص و اعلام شده ی روزنامه ی نیمه رسمی «ایران» و گرداننده ی آن بهار، در تابستان ۱۲۹۸، در حمایت از قرارداد ۱۹۱۹، و شخص قوام السلطنه، این دو جوان ملی‌گرا را برای نخستین بار رویاروی یکدیگر قرار داد.

چند ماه بعد در تهران، دشتی در ادامه ی مخالفتش به قرارداد وثوق الدوله با تشویق و نظارت سید حسن مدرس، که هم در جامعه ی روحانیت و هم در مجلس از موقعیت مناسبی برخوردار بود، و همکاری گروهی از هم اندیشانش به تهیه و توزیع شب نامه ها و نگارش مقالاتی تند در مخالفت با قرارداد می پردازد. این اقدامات منجر به دستگیری، حبس انفرادی در زندان اداره ی آگاهی و سرانجام تبعید دشتی به عتبات در هوای گرم اواخر بهار ۱۲۹۹ گردید و او به ناچار قسمت عمده‌ای از اولین بخش این سفر را با پای پیاده به قزوین پیمود.

دومین بخش سفر دشتی پس از سه هفته اقامت استعلاجی در سربازخانه ی قزوین، و کوشش های ناموفق آزادی خواهان آنجا، همزمان با سقوط دولت وثوق الدوله و مخالفت جایگزین او مشیرالدوله به آزادی وی، تا همدان با گاری پست انجام می‌گیرد. با این همه، اقامت یک هفتگی دشتی در سربازخانه ی همدان فرصت مناسبی به گروهی از آزادی خواهان آن دیار می دهد تا با همت و پشتکار فراوان مانع تبعید او به خارج از کشور شوند و در عوض به وی دستور داده می‌شود که در کرمانشاه بماند.

همانگونه که ذکر شد، بعد از انتشار خبر انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، با شگفتی فراوان، بهار که از مخالفان سرسخت نفوذ روسیه در ایران و مخصوصاً قرارداد ۱۹۰۷ بود، در تایید قرارداد جدید و شخص وثوق الدوله در سال ۱۲۹۸، مقاله هایی می نویسد و در بزرگداشت او چنین سروده است:

شاد باش ای وثوق دولت و دین
که تـو را روزگـار کـرد بـزرگ

با این همه، این چگونگی تنها نشان دهنده ی حساسیت های موجود بر اساس تجارب شخصی و یادگرفته های این دو جوان روشن فکر و میهن دوست است و به همین دلیل، سرانجام به دنبال تبعید دشتی، بهار با تغییر موضع در مورد قرارداد ۱۹۱۹ و برای فرار از تنگنایی که خود با همکاری با دولت وثوق الدوله و موافقت با قرارداد یاد شده ایجاد کرده بود، به این بهانه که دولت از کار روزنامه ی ایران خشنود نبوده است، و از نظر مالی هم ناچار بود که بخشی از هزینه های جاری روزنامه ی ایران را خود بپردازد، از مدیریت روزنامه کناره‌گیری می‌کند و به گروه مخالفان قرارداد می پیوندد. البته شاید به این دلیل که وثوق الدوله همه ی مخالفان قرداد

۱۹۱۹ به غیر از مدرس را به زندان و یا به تبعید فرستاده بود، این تصمیم پس از سقوط دولت وثوق الدوله از سوی بهار اتخاذ شد.

با سقوط دولت مشیرالدوله در آبان ۱۲۹۹، و روی کار آمدن محمد ولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم)، دشتی بدون کسب حکم لغو تبعیدش، پس از ۶ ماه دوری به تهران باز می‌گردد و پس از مدتی به دلیل انجام این اقدام خودسرانه، مجدداً دستگیر و برای دومین بار زندانی می شود، تا همانگونه که قبلاً قرار شده بود به عتبات تبعید شود، لیکن پس از چندی با وساطت فرزند سید محمد طباطبایی سنگلجی، آزاد می‌شود.

دشتی دوباره به نوشتن مقالاتی می‌پردازد و در روزنامه های پایتخت چاپ می کند و به دنبال کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و جلب و حبس – همانند دیگر روزنامه‌نگاران آن زمان، به استثنای انگشت شمار روزنامه نگارانی نظیر بهار، که به زندان نیفتادند و یا احیاناً تنها مجبور به خانه نشینی شدند – تا یک روز پس از پایان دولت سه ماهه ی سیدضیاءالدین طباطبایی، در سومین حبس، از نعمت آزادی محروم می ماند. شگفت انگیز اینکه در این مدت، حتی مدرس هم به قزوین تبعید و زندانی شد!

چندی پس از رهایی از زندان، دشتی سردبیری روزنامه ی «ستاره ایران» را – که نخستین روزنامه ی ملی در مبارزه با سیاست انگلیس در ایران بود – به عهده می‌گیرد، اما پس از سه ماه به دنبال تنبیه بدنی صبا به دستور سردار سپه، که به بهانه ی «پایان دادن به هرج و مرج انفرادی» و «حفظ عالم مطبوعات» اجرا شده بود، از ادامه ی کار امتناع می ورزد.

در اسفند ۱۳۰۰، دشتی نخست با تشویق و یاری غلامرضا رشید یاسمی و انگشت شماری از دیگر دوستان جوان خود، روزنامه ی «شفق سرخ» را با هدف: «تولید انقلاب افکار، تهییج روح و بیداری جامعه»، با ساختاری سیاسی، انتقادی، اجتماعی و ادبی، منتشر می‌کند. دشتی که در هنگام تبعیدش در کرمانشاه با رشید یاسمی – که در آن دیار آموزگاری می کرد – آشنا شده و او دشتی را در یادگیری بیشتر زبان فرانسه – که مقدمات آنرا پیش از برگشتن به ایران آموخته بود – یاری می داد.

دشتی در دوران حصرش در زمان نخست وزیری سید ضیاءالدین طباطبایی، یادداشت هایی نوشت که در کم تر از یک سال با عنوان «ایام محبس»، نخست به صورت پاورقی در ۱۵ شماره ی اول شفق سرخ چاپ و پخش شد. این مجموعه، چند ماه بعد به ضمیمه ی یادداشت های

زمان نخستین تبعیدش، با همین عنوان، به صورت اولین کتاب دشتی در دسترس علاقه مندان قرار گرفت.

شفق سرخ، که با پایمردی و تمرکز دشتی تنها بر این روزنامه تا فروردین ۱۳۱۴، به مدت بیش از ۱۳ سال منتشر می شد، بارها توقیف شد. در مقام مقایسه، کوشش های ارزنده ی و متنوع بهار در زمینه ی روزنامه نگاری، در پیوند با روزنامه های خراسان، طوس، نوبهار، تازه بهار، ایران، دانشکده، زبان آزاد و غیره، با مسئولیت های گوناگون و با تحمل دشواری ها و محرومیت های مشابه، در مجموع نمایانگر حدود ۸ سال فعالیت است، که همزمان بهترین روش برای انتشار اندیشه ها و سروده های این سراینده ی توانا نیز بود. بهار نیز از زاویه دیگری به این موضوع نگریسته است و چنین می سراید:

روزنامه نـویس بـودم من
با افاضل جلیس بودم من

دیگر اینکه، دکتر ناصرالدین پروین، با همه ی ارادتی که به بهار دارد، از میان روزنامه نگاران معاصر تنها از: متین السلطنه (عبدالحمید ثقفی، مدیر روزنامه ی «عصر»، که در اول خرداد ۱۲۹۶ در ۳۱ سالگی در تهران ترور شد) علی دشتی، عبدالرحمن فرامرزی، رحمت مصطفوی، حسن ارسنجانی، اسماعیل پوروالی و احمد احرار و چند نفر دیگر - بدون ذکر نام - به عنوان «نویسندگان خوب مقاله در روزنامه های عصر جدید»، نام می برد. همچنین به نوشته ی او در کتابی که با برنام «دلمشغولی های بهار» نگاشته است: «بهار سبک ویژه ای در روزنامه نگاری و نگاشتن مقالهٔ سیاسی- اجتماعی نداشت و خود مقلد دیگران بود.»

پشتیبانی و رویارویی با مراکز اصلی قدرت:

بهار به دنبال درگذشت مظفرالدین شاه و آغاز سلطنت فرزندش محمدعلی‌شاه، در بزرگداشت آنها چنین سروده بود:

شـــاهی به میـــان آمـــد و شـــاهی ز میـــان رفت
صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت

اما پس از آن که محمدعلی شاه دستور به توپ بستن مجلس را صادر می کند، سروده ی «کار ایران با خداست» را برای هواداری از مشروطه خواهان می‌سراید و آن را در روزنامه ی خراسان بدون قید نام سراینده، با این مطلع چاپ می کند:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست

اما دشتی، در دهمین شماره ی شفق سرخ، در ۱۶ فروردین ۱۳۰۱، سرمقاله ای پر از نیش و نوش با برنام :آقای سردار سپه! در واکنش به رفتار خشن دولت در قبال مطبوعات، خطاب به مقتدر ترین فرد در کشور، این گونه آغاز می کند:

«بخوانید، به دقت هم بخوانید، زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده‌اید کمتر این گونه کلمات گرانبها به مسامع شما رسیده است.

طبع مجامله کار ایرانی غیر از تقدیم کلمات تحسین و جمله های تمجید و تعریف نسبت به روسا و بزرگان چیز دیگر نمی تواند بگوید و درنتیجهٔ این خصلت مذموم است که زمامداران، روسا و وزرا و سلاطین پیوسته دچار خبط های مهلک گردیده اند و وقتی ملتفت خطاهای خویش شده‌اند که دست آنها از دامان هر چاره کوتاه بوده است.»

بدون تردید، اختلاف نظر اساسی بین بهار و دشتی در آغاز بیش از هر چیز در مورد وثوق الدوله بوده است. وثوق الدوله ای که بهار او را:

صاحب اعظم وثوق دولت عـالی حسن
مشتهر در مقبلی، ضرب المثل در عاقلی

می بیند و می خواند و دشتی در شفق سرخ او را چنین معرفی می‌کند:

«به عقیده من وثوق الدوله یکی از افراد عادی و به درجه ای ضعیف النفس و حقیر است که حاضر است یک مملکتی را قربان مالیخولیای سیادت و جاه طلبی خود نماید. به درجه ای ضعیف النفس، که به ۱۳۰۰۰۰ لیره قانع می شود. به درجه ای ضعیف النفس، که نمی تواند عقاید مخالف خود را بشنود. به درجه ای ضعیف النفس، که با دشمنان شخصی خود مثل یک جنایتکار اجتماعی رفتار می کند. به درجه ای ضعیف النفس، که با وجود موکول کردن اجراء قرار داد به تصویب مجلس شورا، آرمیتاژ اسمیت را بر حسب میل انگلیس ها و برای جلب عطوفت دربار و لندن استخدام کرد.

وثوق الدوله یکی از افراد خیلی عادی است به درجه ای که به عقیده من، فرمانفرما و نصرت الدوله و سردار معظم (تیمورتاش) خیلی در هوش و در فعالیت از او برترند. و چیزی که او را ترقی داد، تسلیم صرف در مقابل مطامع اجانب است.»

مشاغل سیاسی:

بهار، انتشار دوره ی دوم روزنامه ی نوبهار را پس از دو سال توقف با این معرفی که: « نامه‌ایست سیاسی، علمی، ادبی، سرگذشتی، اخلاقی» و این بار بدون قید: «خواهان یگانگی و فزونی اسلام و اسلامیون و هوادار بزرگی و نیرومندی ایران و ایرانیان»، که در معرفی دوره ی نخست روزنامه آمده بود، در دی ۱۲۹۲، آغاز می کند. اما انتشار روزنامه، تنها تا چند ماه بعد و انتخاب بهار به نمایندگی دوره ی سوم مجلس شورای ملی، در سن ۲۷ سالگی، از سوی مردم کلات، سرخس و درگز، ادامه پیدا می کند.

تصویب اعتبارنامه ی بهار به بهانه ی امکان فساد عقیده در برخی از مندرجات روزنامه ی نوبهار، در فروردین ۱۲۹۴، با مخالفت گروهی به سرکردگی شیخ محمد حسن گروسی و سید حسن مدرس مواجه می شود، لیکن سرانجام پس از حدود شش ماه مورد پذیرش مجلس واقع می گردد. با این همه، مجلس سوم پس از نزدیک به یک سال فعالیت، به دلیل آغاز جنگ جهانی اول تعطیل می شود.

بهار در دوره ی چهارم، پنجم و ششم مجلس شورای ملی به ترتیب از بجنورد، تبریز و تهران انتخاب شد و کماکان با عبا و عمامه در جلسات مجلس شرکت می کرد و به خدمات خود در بخش قانون گذاری ادامه می داد. او که از نوجوانی با حزب سوسیال دموکرات همراهی می کرد و علاقه ی چندانی هم به شاه و دربار نداشت، برخلاف دشتی که سرسختانه خواستار رژیم جمهوری برای کشور بود، در دوره ی چهارم مجلس، نظیر اکثریت مردم و هواداران سیاست های امنیت بخش سردارسپه در این نهاد، و از آن میان سید حسن مدرس، نایب رئیس و رهبر جناح اکثریت مجلس، یکی از فعالان این گروه و مخالفان جمهوری شد.

به عبارت دیگر، بهار در دوران قدرت گیری و حتی در آغاز سلطنت رضا شاه در گروه هواداران شاه و برنامه های مختلف توسعه ی اقتصادی و اجتماعی، که بسیاری دیگر از روشن

فکران و افراد تجدد خواه و از آن میان دشتی در درازای چند سال از طریق مقاله های گوناگون پیشنهاد کرده بودند، قرار داشت. با این همه، پس از چندی او نیز پوینده ی راه مدرس شد و به گروه اقلیت محافظه کار و مذهبی پیوست. سرانجام، بهار بدون هیچ اظهار رضایتی از سالهای نمایندگی، با خروج موقت از سیاست، بیشتر به زندگی پر محتوا، چشم گیر و کم نظیر ادبی خود پرداخت و چندین سال تمایل بیشتری به اندیشه های چپ گرایان ایران پیدا کرد. البته گروهی بر

محمدتقی بهار در جمع فراکسیون اقلیت مجلس پنجم همراه سید حسن مدرس

این باورند که این تمایل هم بیشتر به جهت جلب حمایت گروه چپ، که در کشور از محبوبیت روزافزونی برخوردار بودند، از افکار و آثار بهار سرچشمه گرفته است.

اما بعد از نزدیک به دو دهه، بهار در دوره ی چهاردهم کاندیدای نمایندگی مجلس شد و چون توفیق نیافت قصیده ای در هجو آن مجلس سرود و آنرا چنین معرفی نمود:

ساحتی کایتی از روز سعادت بودی
گشته تاریک تر از تیره شبانِ دیجور

***

همه پستی و دنائت، همه نادانی و جهل
همه تزویر و تقلب،همه تقصیر و قصور

***

همه بی فضل و فضیلت، همه بی علم و سواد
همه قلّاش و بخـوبر، همـه الـدنگ و شرور

بهار سرانجام در دوره ی پانزدهم مجلس مجدداً از تهران به نمایندگی انتخاب شد و برای پنجمین بار به مجلس رفت، هرچند که از بخت بد به علت بیماری تنها سه ماه در جلسات مجلس حضور پیدا می کرد.

عفت کلام و صراحت لهجه از ویژگی های دشتی در گفتار و نوشتار اوست و یکی از خرده گیری ها و شکایت هایش از بسیاری از روزنامه‌نگاران، فحاشی های فراوان آنهاست و به راستی صراحت لهجه ی او یادآور این سروده ی بهار است که:

صریـح گـوید، گفتـارهـای او کاین مرد
به غیرت از امرا و به حکمت از حکماست

بهار هم گله های مشابهی از همکاران خود دارد و بارها از عفت کلامی که خود در نوشتن مقاله هایش دارد، یاد کرده است. با این همه، در آثار شعری بهار، از محمد علی شاه، احمد شاه و رضا شاه گرفته تا احمد قوام (قوام السلطنه) – که برادر وثوق الدوله بود و به بهار پست وزارت داده، راه او را برای ورود دوباره اش به مجلس شورای ملی هموار کرده بود – تا رقیبان سیاسی و ادبی او، از دشتی تا عارف، هیچ یک در برابر هجو، ستیز و دشنام های او، بویژه بعد از به حاشیه رانده شدن سیاسیش در پایان دوره ی ششم مجلس، ایمن نبودند.

برای نمونه، در مورد محمد علی شاه و فرزندش احمد شاه چنین می سراید:

زیـن شـه نادان، امیـد ملـک رانـی داشتـن
هست چـون از دزد، چشـم پاسبـانی داشتـن
کذب و جُبن و احتکار و خسّت و رشوه خوری
هیـچ نایـد راسـت، بـا تـاج کیـانی داشتـن

***

هست امید خیر از این گندم نمای جو فروش
چون به نالایق زمین، گندم فشـانی داشتـن

***

گرگ زاده عاقبت گرگ است و بی‌شک از خریست
گوسفند از گرگ، چشم مهربانی داشتن
شاه تن پرور به تخت اندر بدان ماند درست
ماده گاوی زین و برگ از زرّ کانی داشتن

***

پادشاهی را که بر روی زمین، شمشیر نیست
بی نصیب است از نصیب آسمانی داشتن
شاه آن باشد که با شمشیر، گیرد ملک را
پادشاهی نیست، ملک رایگانی داشتن

با این همه، چندی بعد در مورد رضا شاهِ «شمشیر دار» و «ملک گیر»، هم چنین اظهار نظر می کند:

هیچ نگذشت از ستم بر ما ز چنگیز مغول
کز رضا خان ستمکار ستم گستر گذشت

اما بهار در برابر این بی پروایی و جسارت، گاهی که در بند بوده ناچار به سرودن اشعاری پر مجامله و تملّق از این قبیل می شده است، که به هر روی داوری های این ادیب کم نظیر را پرسش برانگیز می کند:

یاد ندارد کس از ملوک و سلاطین
شاهی چون پهلوی به عزّ و به تمکین
فرق بلندش دهد جمال به فرقد
پرّ کلاهش دهد فروغ به پروین

گلایه های بهار از دنیای سیاست و سیاست بازان فراوان است. برای نمونه اظهار نظر او درباره ی دیگر نمایندگان دوره ی چهارم مجلس شورای ملی، نخستین دوره ای که به صورت کامل به پایان رسانده بود، بسیار تند، گستاخانه و غیر منصفانه به نظر می رسد:

گرچه جانم زین چهارم مجلس از محنت گداخت
زان که یک جو همگنان را دانش اندر سر نبود

با این همه، او با کوشش فراوان به نمایندگی از مردم تبریز با ویژگی های فرهنگی متفاوت به مجلس پنجم و سپس به نمایندگی از مردم تهران به مجلس ششم می رود. تهرانی که گفته ی خودش:

سوی ری راندم به خواری از دربندخوار
کشوری دیدم که جز لعنت در آن کشور نبود
مردمی دیدم یکایک از گدا تا شاه، زن
منتها همچون زنان بر فرقشان معجر نبود
معشری دیدم سراسر از جوان تا پیر دزد
لیک چون دزدان لباس ژنده شان در بر نبود

البته، اگر در آن زمان بانوان حق رای داشتند، بدون تردید پذیرای چنین گفتاری تحقیر آمیز نمی شدند.

بهار زمانی پس از خاموش شدن غائله ی آذربایجان در سال ۱۳۲۴، با یاری قوام السلطنه دوباره به دنیای سیاست روی آورد و به تاسیس حزب دموکرات جهت مقابله با حزب توانمند و فعال توده پرداخت و مجدداً وکیل مجلس و چند ماهی هم وزیر فرهنگ شد. اما بعد از خروج از کابینه، باز هم گلایه کنان چنین می سراید:

حدیث عهد و وفا شد فسانه در کشور
ز کس درستی عهد وفا مجوی دگر

همانگونه که گفته شد، حملات شعری بهار تنها متوجه دولتمردان نبوده است و بعضی از رقبای روزنامه نگارش هم در این زمینه سهمی داشتند که از آن میان به چند نمونه بویژه پس از کناره گیری اجباریش از حرفه ی روزنامه نگاری اشاره می کنم:

خرمگس و عنکبوت و پشه و زنبور
آن همه سیرند و نوبهار گرسنه
آنکه کند سفلگی شعار، بود سیر
وآنکه کند راستی شعار، گرسنه
سکهٔ قلب خراب سیر، ولیکن

شمـــش زر کامـــل العیـار، گرسنـه
دشتـــی و زوار و شیـــروانی سیـــرند
لیـــک تقـی زاده و بهـــار گـــرسنـــه
کوشش و ایران غنی و سیـر ولیکـن
صد چو خلیـــلی به هر کنـار گرسنـه
دزد وطن هست سیر وآنکه همه عمر
بهـــر وطن بوده جـــان نثـــار گـــرسنه

و این هم سروده ی بهار از منظومه ی «جمهوری نامه» در رابطه با دشتی:

چو جمهوری شود آقای دشتی
علمـــدارش بـــود شیطان رشتی
تدیّـــن آن سفیـــه کهنـــه مشتی
نشیند عصـرها در تـــوی هشتی
کند کور و کچل ها را خبردار
ز حلاج و ز روّاس و ز سمسار
دریـغ از راه دور و رنج بسیـــار

داوری بهار در باره ی نامدارانی چون ایرج میرزا، عارف و عشقی نیز چنین است:

بود ایرج پیرو قائم مقام
کرده از او سبک و لفظ و فکر، وام
عارف و عشقی عوام

با اوج گیری جنگ سرد در بهار ۱۳۲۹، «حزب توده ایران» سازمانی به نام «جمعیت ایرانی هواداران صلح» تاسیس کرد و بهار ریاست این نهاد را پذیرا شد، ولی شدت گیری بیماریش، مجالی برای فعالیت بیشتر در این زمینه به او نداد و شاید گفته ی حسین خطیبی به نقل قول از بهار که: «همه باید دنبال کار سیاست بروند و اگر کسی در این عرصه نباشد، مردم به او اعتنایی نمی کنند»، در عمل از نظر بعضی از بهارشناسان، که گلایه های استاد از سیاست را بسیار جدی تلقی کرده اند، واقع بینانه تر باشد. با این همه، واپسین اثر شعری بهار، که به راستی یکی از

بزرگترین قصیده سرایان معاصر است، قصیده ی «جغد جنگ» است که در تابستان همان سال، به اقتفای چگامه ی بلند و زیبای منوچهری دامغانی، با این مطلع سروده شده است:

فغان ز جغـد جنگ و مرغوای او
که تــا ابــد بریــده بــاد نــای او

مخالفت ها و دشمنی های بهار با رضاشاه به مراتب بیش از دشتی بود و دست کم در یک مورد فحاشی او به شخص اول مملکت در ۱۳۱۲، در شهربانی، که به دنبال جلوگیری از چاپ دیوانش اتفاق افتاد، منجر به بازداشت و زندانی شدن او به مدت ۵ ماه و سپس سومین تبعیدش به اصفهان شد که یک سال به درازا کشید. ناگفته نماند که بهار درتمام عمر تنها دو بار و هر دوبار در دوران سلطنت رضا شاه به زندان افتاده بود. نخستین بار در سال ۱۳۰۸ بود که یک سال طول کشید و درباره ی این دوره این بار در غزلی متواضعانه تر تنها زندان خود را مترادف با زندان های مسعود سعد دانسته و چنین سروده است:

من نیــم مسعود بــو احمــد ولی زندان من
کمتر از زندان نای و قلعه ی مندیش نیست

بهار خاطرات دوران دومین زندان خود را نظیر «ایام محبس» دشتی، اما به نظم، به صورت کتابی با عنوان «کارنامهٔ زندان» خلق کرد. به دنبال تصمیم رضاشاه به برگزاری همایش ادبی بزرگی به مناسبت هزاره فردوسی، محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) نخست وزیر، به شاه پیشنهاد می کند که بهار را از تبعید خارج کنند و به مدیریت این همایش بگمارند.

آنچه که به انجام این عمل سرعت بخشید، سرودن قصیده ای به نام «وارث طهمورث و جم» در تعریف و تمجید از رضا شاه و همچنین تهیه وتنظیم تعهد نامه و سوگندی بود که بهار برای رهایی از تبعید، در فروردین ۱۳۱۳، به این شرح، به محمدعلی فروغی نوشت:

«مقام منیع ریاست وزراء عظام دامت شوکته:

اینجانب در ظرف مدتی که از امور سیاسی برکنار بوده است شدیداً از مداخله در سیاسیات خودداری داشته و به کارهای مرجوعهٔ وزارت جلیلهٔ معارف مشغول بوده است. در آتیه نیز متعهد و ملتزم است که به همان دستور رفتار کرده و جداً از هر قسم رفتار و رویهٔ سیاسی احتراز جوید و از معاشرت و اختلاط با جمعی که مربوط به

سیاست بوده اند و از هر قسم اجتماعات پرهیز کند و بر طبق سوگندی که یک بار یاد کرده است، خداوند را به شهادت می طلبد و به قرآن مجید قسم یاد می‌کند نسبت به شاهنشاه متبوع و مفخم خود صدیق و راستگو بوده منظوری نداشته باشد، جز خدمت به دولت و ملت ایران. و خاصه از مد نظر اخلاقی که در این اواخر در برخی از مردم رسوخ یافته است که برای نجات و آسایش فرضی خویش، بدبختی دیگران را دستاویز قرار می‌دهند، از ساحت مقدس اولیاء متمنی است که در بارهٔ فدوی به صرف سوءظن رفتار نفرمایند. زیاده جسارت است. محمد تقی بهار»

ترجیع بند «وارث طهمورث و جم» بهار در مدح رضاشاه، که در ۶ بند و ۷۲ بیت سروده شده است، این گونه به پایان می رسد:

بود خواهد زین قبل تا جاودان
این سخــن ورد زبـان روزگار
مالک الملک معظــم پهلــوی
وارث طهمورث و جم پهلـوی

شیخ علی دشتی در سال ۱۳۰۲، در سن ۲۹ سالگی در انتخابات دوره ی پنجم مجلس شورای ملی، از شهرستان ساوه به وکالت انتخاب شد. اما اعتبار نامه ی او - که طرفدار برقراری رژیم جمهوری در کشور بود - نیز با مخالفت سرسختانه ی گروهی از وکلا و پی ورزی نایب رئیس مجلس، سید حسن مدرس که رهبری گروه اقلیت و از آن میان بهار، که در این مورد سرسختانه مخالفت می کردند، رد شد. با این همه، او سرانجام، در سال ۱۳۰۵، در انتخابات دوره ی ششم از سوی مردم بوشهر به مجلس راه پیدا کرد و این سمت را تا پایان دوره ی نهم، در فروردین ۱۳۱۴، و زمانی که به خاطر تعریف نکردن از رضا شاه در اجلاس کنفرانس بین المجالس در استانبول مورد غضب رضا شاه قرار گرفت و برای چهارمین بار زندانی شد، حفظ کرد. جالب توجه اینکه در دوره ی ششم مجلس، مدرس، بهار و دشتی همزمان در مجلس حضور داشتند.

دشتی در دوره ی دوازدهم به عنوان نماینده ی دماوند به مجلس باز گشت. در اواخر این دوره بود که وقایع شهریور ۱۳۲۰ رخ داد و رضا شاه مجبور به استعفا و خروج از ایران شد. نطق های آتشین دشتی در مورد رسیدگی دولت به وضع جواهرات سلطنتی و جلوگیری از خروج احتمالی آنها از کشور و همچنین رسیدگی به دارایی های مشکوک خانواده ی سلطنتی تا به

امروز برجسته ترین گله ی مخالفان او، بویژه دوستداران سلطنت از دشتی به شمار می رود. و این در حالی است که برای نمونه، کمتر کسی در مورد نوشته های بهار و حملات او به رضا شاه، در رابطه با قتل مدرس – که کوتاه زمانی پس از ایراد نطق های تند دشتی نگاشته شده است – سخنی بر زبان می آورد! این نمایندگی نیز تا پایان دوره ی سیزدهم ادامه داشت و در دوره ی چهاردهم، دشتی از سوی مردم تهران به نمایندگی انتخاب شد و برای هفتمین بار به مجلس رفت. در پایان دوره ی چهاردهم مجلس، در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۵، دشتی به دستور قوام السلطنه نخست وزیر، به جرم «تحریک علیه دولت»، برای پنجمین بار بازداشت می شود و در این مدت

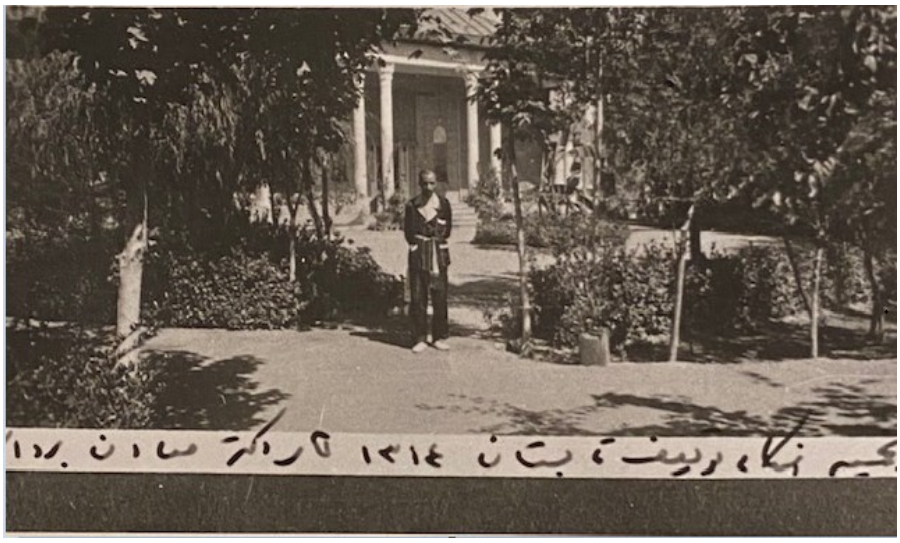

دشتی به هنگام اقامت در بیمارستان نجمیه ی تهران، در توقیف سال ۱۳۱۴

نگارش «خاطرات سیاسی چهار سال و نیم دعوی دموکراسی» را که در هفته های پیش رو برای نخستین بار چاپ و پخش خواهد شد،آغاز می نماید.

دشتی در خاطرات سیاسی خود به تفصیل در مورد دلایل تأسیس حزب عدالت در آذر ۱۳۲۰ که با حمایت همکارانی نظیر جمال امامی – از مخالفین دستجات چپ – و ابراهیم خواجه نوری پا گرفته بود و مشکلات فراوان تشکیلات حزبی در ایران نوشته و سرانجام مبحث را چنین ارزیابی کرده است:

«تمام این وسوسه ها ما را به ایجاد و تشکیل «حزب عدالت» کشانید که بعد از یک سال جان کندن و زحمت کشیدن و تحمل ناز و توقعات اشخاص و صرف وقت زیاد و خستگی بی حد و حصر، ناچار آن را رها کردم.»

«روی هم رفته عدم اقبال مردم – به طوری که من خیال می کردم – برای کارهای حزبی تعارض و اختلافات شخصی، عدم انضباط و تقیّد افراد به پیروی از سیاست عمومی حزبی و چیزی که اکثریت خود آن ها تصویب کرده اند، پر تقاضایی و پر توقعی افراد از شخص من و از طرف دیگر تراکم گله و شکایت از شخص من، مرا وادار کرد که از حزب کناره گیری کنم.»

دشتی از آذر ۱۳۲۷ تا اسفند ۱۳۲۹، سفیر ایران در مصر بود و پس از آن به عنوان وزیر مشاور در کابینه ی چند ماهه ی حسین علاء حضور داشت. او همچنین از آبان ۱۳۴۱ تا آذر ۱۳۴۲، به سفارت ایران در لبنان منسوب شد. سرانجام دشتی از دوره ی دوم مجلس سنا تا انقلاب ۱۳۵۷ به مدت ۲۵ سال به عنوان سناتور انتصابی در این نهاد قانونگذاری ایران حضور داشت.

پس از انقلاب، دشتی برای ششمین و هفتمین بار مجموعاً برای کمتر از دو ماه به زندان افتاد و واپسین اقدام سیاسی او نگارش یادداشت هایی است که پس از مرگ او در دی ۱۳۶۰، به همت دکتر مهدی ماحوزی با برنام «عوامل سقوط»، در تهران چاپ و پخش شد.

دشتی دلیل نگارش این کتاب را چنین بیان می کند:

«به همان دلیل که «پنجاه و پنج» را نوشته ام، این یادداشت ها را فراهم آوردم؛ چهارده سال تمام تحت فشار بودم تا کتابی در ستایش خاندان پهلوی تدوین نمایم، معذلک این کتاب آن چیزی نیست که آنها می خواستند. اگر کسی حوصله تتبع داشته باشد، متوجه می شود که با همهٔ فشارهای اخلاقی، حرف هایم را زده ام و گوشه هایی از حوادث دوران پهلوی را نشان داده ام. البته بیش از نارسایی ها، از سازندگی ها سخن گفته ام....»

و باز خاطرنشان می کند که:

«پنجاه و پنج» را نیز برای این نوشتم که پنداشتم با استقرار اساس سلطنت، رعایت قانون اساسی و احترام به اصول مشروطیت و تامین رفاه تودهٔ مردم، سد مستحکمی در برابر نفوذ کمونیسم کشیده خواهد شد - هرچند پس از «واقعهٔ سیاهکل» ناتوانی دستگاه حاکمه در مقابلهٔ با رشد نامرئی کمونیسم ظاهر گردید.»

دشتی یادداشت های عوامل سقوط را در آبان ۱۳۶۰، یعنی حدود دو ماه پیش از مرگش، با این فرازمان به پایان رسانده است:

«هیچ تبلیغی نیرومندتر و هیچ برهانی خدشه ناپذیرتر از عدالت و آزادی و بالنتیجه رفاه، آسایش و اطمینان به زندگی نیست و مردم را به حکومت و کشور خود علاقه مند نمی سازد و هیچ بشر سالمی به آب و خاکی که در آن عبودیت و اسارت هست، علاقه پیدا نمی کند و این همان نکته ای است که باید زمامداران کشورها با هر رژیمی که دارند، بدان عمیقاً توجه کنند و همواره پاسدار آزادی و عدالت باشند.»

فشارهای سیاسی به بهار و دشتی، دو روزنامه نگار توانا و موفق و قانونگذار متعهد و دلسوز، و به حاشیه راندن آنها در عرصه ی سیاست کشور، در مقاطع مختلف زندگی پر بروبارشان از سوی مسئولان کشور، این دو نخبه ی ایرانی را به خلق آثاری متنوع و چشم گیر در بسیاری از زمینه ها با همه ی ویژگی های فرهنگی ایران موفق ساخت. و برای نمونه، هنوز ترانه ی «مرغ سحر» بهار الهام بخش است و هنوز «دمی با خیام» دشتی، طنینی دارد.

به بیان دیگر، از زمانی که بهار و دشتی در سودای بهروزی وطن، قلم نقد سازنده و ادبِ روشنی بخش را برکشیدند، نزدیک به یک قرن می گذرد. هنوز نوشته های ایشان پر طراوت است و برای اصلاح امور، روشنگر و خواندنی. به راستی قلم هایی که تاریخ انقضا ندارند از یک خرد جاودان جوهر می گیرند.

شاید در خواندن سرگذشت این دو نویسنده ی بنام اوایل قرن بیستم ایران، برای بسیاری این پرسش مطرح باشد که آیا در بین سیاستمداران امروز خاورمیانه، می توان کسانی را با چنین قلم-هایی سراغ گرفت که بنویسند و ماندنی هم بنویسند؛ بنویسند و نسل های بعدی نیز بخواهند و بتوانند آنها را بخوانند؛ و بنویسند و چراغ راه آینده باشند؟

چشم و گوش ما هنوز در جستجو است.

۲۵ خرداد ۱۳۹۹

مک لین، ایالت ویرجینیا

مصاحبه با پروانه بهار
به مناسبت انتشار
کتاب "مرغ سحر"

مژده بهار

ماه می ۲۰۲۰

پروانه بهار دختر محمد تقی بهار

مژده بهار [1]: پروانه جان خیلی خوشحالم که توانستیم وقتی مناسب برای گفتگو در مورد چاپ دوم کتاب مرغ سحر، برگزیده ای از خاطرات زندگی شما، جهت انتشار در فصلنامهٔ مطالعات فرهنگی آرمان پیدا کنیم.

کتاب "مرغ سحر" نخست در سال ۲۰۰۳ به چاپ رسید و سپس خاطرات شما به زبان انگلیسی و تحت عنوان:

The Poet's Daughter: Malak O'Shoara Bahar and the Immortal Song of Freedom

در سال ۲۰۱۱ به چاپ رسید. انگیزهٔ شما برای تجدید چاپ "مرغ سحر "چه بود؟

پروانه بهار: جهان کتاب با خواهرم چهرزاد که از من وکالت تام دارد، تماس گرفتند و با او قرارداد بستند. به نظرمن به ارزش این کتاب پی برده بودند و من هم با آنها با کمال میل همکاری کردم. در ضمن تمام نسخه های چاپ اول هم به فروش رفته بود و احتیاج بود کتاب تجدید چاپ شود.

مژده بهار: خوشحالم که جهان کتاب به اهمیت خاطرات شما پی برده است. آیا تفاوتی بین چاپ اول و دوم خواهیم دید؟

[1] مژده بهار، فارغ التحصیل رشته های زبان فرانسه، شیمی و وکالت و ساکن مریلند آمریکا است.

پروانه بهار: بله، من صفحاتی را اضافه کردم، خانم دکتر فاطمه کشاورز مقدمه ای برای کتاب نوشته اند، خانم سایه اقتصادی نیا هم مقاله ای نوشته اند که در کتاب خواهید دید. خواهرزاده های من، شیرین و افشین معاصر کتاب را ویرایش کردند. به نظر من کتاب کاملتری شده است.

مژده بهار: نوشتن خاطرات زندگی شما بی تردید، تصویر زنده ای از کودکی شما و پدرتان می دهدکه همزمان یکی از شخصیت های کلیدی دوران های مشروطیت و رضاشاه بوده و همچنین مادر و شرایط آن دوران به خوانندگان می دهد. در کنار بیان خاطرات، چه هدف ها و انگیزه هایی شما را به نوشتن کتاب مرغ سحر رهنمون کرده است؟

پروانه بهار: همین طور که اشاره کردید، من در این کتاب از پدرم، مادرم و زندگی داخلی خانواده ام می گویم. تا کنون هیچ کس این چنین بی پرده در مورد بهار ننوشته، شاید چون هیچ کس از زندگی داخلی ما با خبر نبوده است. من می خواستم در مورد زندگی پدرم و فداکاری های مادرم، از درون خانه، نه از بیرون خانه و با دیدی بیرونی، صحبت کنم. به نظر من زندگی خانوادگی ما جزیی از تاریخ ایران است و فقط مال خانوادهٔ ما نیست.

مژده بهار: در برخی نظریه های علمی گفته می شود که رابطهٔ صمیمانهٔ دختران با پدران، به ویژه با پدران اجتماعی و موثر، توانایی های کار اجتماعی را در بزرگسالی این دختران نمایان می سازد. شما تا چه حد این نظریه را با محک زندگی خود و با داشتن پدری چون ملک الشعرای بهار درست می دانید؟

پروانه بهار: به نظر من این حرف درست است. پدر من مرا خیلی دوست داشت، من هم خیلی دوستش داشتم. افکار او در من خیلی تأثیر داشت تا آنجا که من تمام کارهایی که او می‌خواست و برایم آرزو می کرد را انجام داده ام. افکار او بود که مرا به فکر آزادی انداخت، آزادی خودم، آزادی زنان، آزادی سیاهپوستان... لازم است بگویم که علاوه بر تأثیر پدر، خود دختر هم باید کاری و بلند پرواز باشد تا موفق شود. پدرم برای زن احترام خاصی قائل بود. من فکر می کنم که یکی از دلائل وجود مادرش بود. مادر پدرم، برای زمان خودش زنی تحصیل کرده و کتابخوان بود.

مژده بهار: پروانه جان شما به مهر پدر و احترام خاص او به زن اشاره کردید، آیا مثالی در این باره به خاطردارید؟

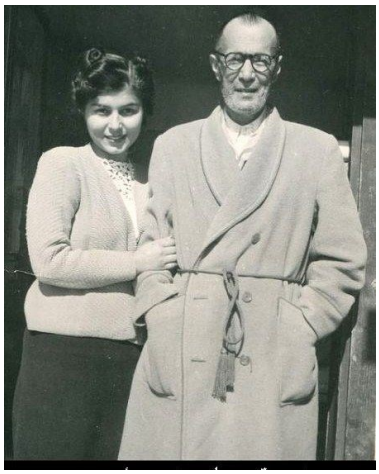

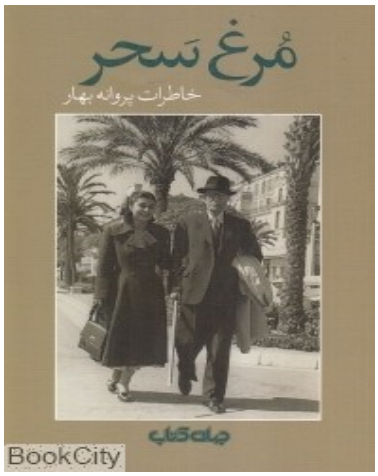

پروانه بهار: بله، مثال های زیادی دارم. پدر من با دختران و پسرهایش یک رفتار داشت. بین دخترها و پسرها فرقی نمی گذاشت. من وقتی ۱۸-۱۹ ساله بودم، با پدرم برای درمان به سوییس رفتم. تمام پولش را به من سپرده بود و من همه جا برای همه چیز پول می دادم. سعادتمند بودم که توانستم از او نگهداری کنم. من با او همفکر بودم و از لحاظ روحی و روانی به هم نزدیک بودیم. با این که سال ها از فوت او می گذرد، روزی نیست که یاد پدرم با من نباشد.

مژده بهار: چه شد که از ایران به آمریکا مهاجرت کردید؟ در چه برههٔ تاریخی؟

پروانه بهار: من ازدواج کردم و در سال ۱۹۵۳ برای اینکه شوهرم به نمایندگی ایران در بانک جهانی انتخاب شده بود، به واشنگتن آمدم. ماموریت شوهرم شش دفعه یا ۱۲ سال تمدید شد. در این دوران که من به آمریکا آمدم، همسر و مادر شدم، دیپلم، لیسانس و فوق لیسانسم را گرفتم، درحالی که شوهر من، بر خلاف پدرم، مخالف تحصیل زن بود. این داستان جالبی دارد که امیدوارم در کتابم بخوانید.

مژده بهار: کمی درمورد تجربه های شخصی خود در مبارزات مدنی و حقوق سیاهپوستان آمریکا بگویید؟

پروانه بهار: من در خانواده ای آزادیخواه بزرگ شدم و از زندگی پدرم در مورد آزادی و آزادگی یاد گرفتم. یک تابستان به همراه شوهرم، پسرم و دخترم به فلوریدا رفته بودیم. پسرم که سبزه است در استخر شنا می کرد و من کنار استخر بودم. ناگهان صدای سوت و فریادی شنیدم که می گفت: "این بچه سیاه را از آب بیرون بیاورید!" فهمیدم منظورش پسر من است! در آن

زمان، سیاه پوستان حق شنا کردن در استخرهای سفیدپوستان را نداشتند. من با مدیریت هتل برخورد بدی کردم و از همان روز تصمیم گرفتم که در مبارزات مدنی شرکت کنم و حق سیاه پوستان و سایر اقلیت ها از جمله زنان را بگیرم. در کتابم جزئیات این مبارزات را شرح داده ام.

مژده بهار: آیا نوشتن کتاب دیگری را در برنامه خود دارید؟

پروانه بهار: دوست دارم در مورد سفر به لوزان با پدرم بنویسم. همچنین خیلی دوست دارم در مورد مقام زن در شعر و نثر پدرم بنویسم.

مژده بهار: پروانه جان در کتاب *مرغ سحر* خواننده باید به چه درونمایه هایی توجه ویژه داشته باشد؟

پروانه بهار:۱. زن، وجود زن و استقلال زن ۲.تأثیر حکومت استبدادی در زندگی خانوادگی ما ۳. ارزش های پدرم و ارزش های خانوادگی

مژده بهار: شما زندگی پر باری داشتید، دختر، همسر و مادر بودید، بدون پشتیبانی همسر تحصیلات دانشگاهی را تا کارشناسی در رشته کتابداری تکمیل کرده اید، کنشگر حقوق زنان و سیاهپوستان بوده اید، نویسنده و سخنران هستید. چه آرزو و یا نصیحتی برای جوانان دارید؟

پروانه بهار: برای زنان جوان آرزو دارم که اول تحصیل کنند، راه خودشان را پیدا کنند و مستقل باشند. من بعد از دریافت اولین حقوقم، رفتم یک جفت کفش پاشنه بلند زیبا خریدم و اولین قسط یک ماشین نو را دادم. من آن روز، خودم را موفق ترین آدم می دانستم. این احساس توانمندی را برای همه زنان آرزو دارم.

مژده بهار: با سپاس از این که چند ساعتی را با من گذراندید، پروانه جان.

مرتضی حسینی دهکردی
مرغ سحر ناله سر کن...

GFiles.ir

مرغ سحر، اثر جاودانه‌ای است در دستگاه ماهور که ملک‌الشعرا بهار آن را بر روی یکی از پیش‌درآمدهای مرتضی نی‌داوود، موسیقی‌دان و نوازنده نامدار تار در دوبند سروده است. حدود ۱۰۰ سال است که این ترانه زیبا، از کرانه‌های ارس تا سواحل خلیج فارس، در زمزمه‌های چند نسل از مردم ایران مترنم است و بعد از گذشت این سال‌های دراز هنوز لطافت و جاذبه و شور و تأثیر آن، دل‌ها و جان‌ها را به طپش وا می‌دارد.

تیرگی مداوم شب و چیرگی مستمر ظلم و ستم، همواره از مشخصه‌های تاریخ ایران است و ترانه مرغ سحر، فریادی است از اعماق این ظلمت دیرپا که آرزوهای میلیون‌ها انسان را برای دمیدن سحر، به گوش می‌رساند.

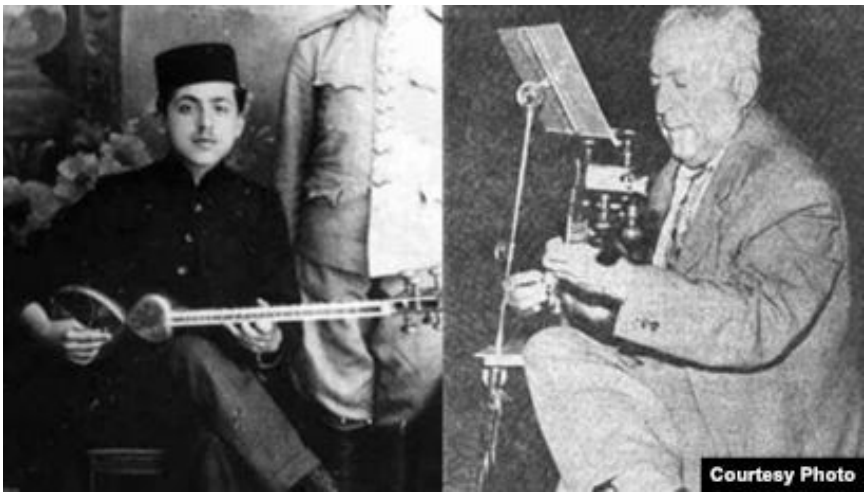

مرتضی خان نی داوود

این ترانه سرگذشت پرنشیب و فرازی دارد و در تمام دوران سلطنت رضاشاه، اجرای بخش دوم آن ممنوع بود. در طی این سال‌ها، بسیاری از خوانندگان بزرگ مانند قمرالملوک وزیری، ملوک ضرابی، ایران‌الدوله، هلن، جمال صفوی، محمدرضا شجریان، نادر گلچین و هنگامه اخوان آن را با هنرمندی بسیار اجرا کرده‌اند. پرویز خطیبی در کتاب ارزنده خاطراتی از هنرمندان به نقل از موسی نی‌داوود، برادر مرتضی نی‌داوود، شرحی به این مضمون می‌نویسد:

یک شب من و برادرم مرتضی و قمرالملوک وزیری در خانه تیمورتاش وزیر مقتدر دربار رضاشاه دعوت داشتیم. اواسط شب ناگهان رضاشاه که تازه تاج‌گذاری کرده بود وارد مجلس شد و ما که انتظار نداشتیم با شاه روبه‌رو شویم، تا حدودی دستپاچه شدیم. شاه که متوجه این مسأله شد، در حالی که شنل آبی خود را از دوش برمی‌داشت، با صدای پرآهنگش خطاب به من و برادرم مرتضی گفت: ادامه بدهید و ما دستور شاه را اطاعت کردیم و بی آن که قصد خاصی داشته باشیم، ترانه مرغ سحر را نواختیم. مرغ سحر که آهنگش از مرتضی و من و اشعارش از ملک‌الشعراء بهار است، در واقع ترانه‌ای است که بهار آن را در مخالفت با دیکتاتوری رضاشاه سروده است و چه راهی بهتر و مؤثرتر از سرودن شعر روی آهنگی که از آن روزگار تاکنون، زبان به زبان و سینه به سینه حفظ شده و هنوز هم یکی از برجسته‌ترین و قشنگ‌ترین

ترانه‌هاست. وقتی هنرنمایی قمرالملوک تمام شد رضاشاه کمی با رجال حاضر در مجلس گفتگو کرد و بعد هم به سراغ ما آمد و قمر و مرتضی و مرا مورد محبت قرار داد و رفت. پس از رفتن او، تیمورتاش با چهره‌ای برافروخته به مرتضی و من اعتراض کرد که چرا این آهنگ را اجرا کردیم؟ و قمرالملوک وزیری که همگان برای او احترام قایل بودند جواب داد که این پیشنهاد من بود و گناهی متوجه برادران نی‌داوود نیست و به این ترتیب ما را از یک مخمصه بزرگ نجات داد وگرنه ممکن بود که تیمور تاش من و برادرم را به زندان بیندازد. چند ماه پس از آن شب بود که ترانه مرغ سحر بر سر زبان‌ها افتاد...[1]

به نوشته اسماعیل نواب صفا، شاعر و ترانه‌سرای نامدار در کتاب قصه شمع، ملک‌الشعراء بهار این ترانه را به خاطر حوادث دوران محمدعلی شاه قاجار و بستن مجلس و بلاتکلیفی مملکت سرود و ارتباطی با مخالفت با رضاشاه ندارد. اما گفتنی است که محمدعلی شاه قاجار در ساعت ۸:۳۰ صبح روز جمعه ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ خورشیدی به سفارت روس در تهران پناهنده شد و از سلطنت خلع گردید و با توجه به این که مرتضی نی‌داوود سازنده این آهنگ، متولد ۱۲۷۹ یا ۱۲۸۰ خورشیدی است، در آخرین روزهای سلطنت محمدعلی شاه بیش از ۹ـ ۸ سال نداشته است و اظهار نظر استاد نواب صفا با واقعیت هماهنگی ندارد. به احتمال قریب به یقین، ملک‌الشعراء بهار، ترانه مرغ سحر را در حوالی سال ۱۳۰۰ خورشیدی، سال‌هایی که نشانه‌هایی از دیکتاتوری در حال بروز و ظهور بود و صدای پای استبداد، کم‌کم شنیده می‌شد بر روی پیش‌درآمدی از مرتضی نی‌داوود در دستگاه ماهور سروده است.

۱- خاطراتی از هنرمندان، نوشته پرویز خطیبی، صفحات ۲۲ ـ ۱۹.

قمر الملوک وزیری

در تأیید این نظر، سالها پیش ایرج گرگین گوینده و تهیه‌کننده مشهور رادیو و تلویزیون، با استاد مرتضی نی‌داوود خالق آهنگ مرغ سحر، گفتگوئی انجام داد که در رادیو «امید ایران» پخش شد. خلاصه این گفتگو به شرح زیر است:

روزی از روزهای خوب آن روزگاران، جناب ملک‌الشعراء بهار به من فرمودند: آهنگ تازه چه داری؟ عرض کردم: دارم. فرمودند بزن ببینم. من امتثال امر نموده و آهنگ را نواختم و ایشان روی تکه کاغذی، یادداشت‌هائی نمودند و چندبار تقاضا کردند که قسمتی را که به آرامی می‌زدم، با تار تکرار کنم. در آخر فرمودند که من روی این آهنگ، شعری خواهم گذاشت و کاغذی که در دست داشتند به من نشان دادند. روی کاغذ علائمی گذاشته شده بود. از علائم مزبور پرسیدم. فرمودند این «نت» من است که در ذهن پرورانده‌ام. چندی بعد که ایشانرا دیدم، فرمودند سازت را آورده‌ای؟ عرض کردم آری، فرمودند بزن ببینم. وقتی شعر را خواندند، من دیدم درست جفت و جور آهنگ ابداعی من است و آن آهنگ مرغ سحر بود که دادم به

خانم قمرالملوک وزیری خواند و آنقدر مورد قبول عامه قرار گرفت که بر زبان کوچک و بزرگ جاری شد.[۱]

ملوک ضرابی

نادر گلچین

به نوشتهٔ کتاب ادبیات آهنگین ایران، بعد از شیدا که سرفصل ترانه‌سرایی پویای ایران است و عارف که مبتکر ترانه‌های ملی و میهنی است، ملک‌الشعراء بهار شاخص‌ترین چهره ترانه‌سرایی ایران به شمار رفته و مرغ سحر برجسته‌ترین اثری است که از وی به جا مانده و برای اولین بار به وسیله ملوک ضرابی و قمر اجرا شده است.

این ترانه مانند اکثر ترانه‌های دوره بیداری ایرانیان دارای دو بند است. بند اول آن تغزلی است و دربند دوم به مسائل سیاسی و اجتماعی پرداخته شده است. در مجالس عمومی معمولاً بند تغزلی آن خوانده می‌شود و آن‌جا که در خفا، امکان مطرح کردن عقاید سیاسی وجود داشت، بند دوم را نیز می‌خواندند. کلام بهار در هر دو بند عظمت و جاودانگی دارد و اگر شعر را حتی بدون آهنگ و مستقل از موسیقی بخوانند، کوبنده و شنیدنی است.

براساس تحقیقات شاپور بهروزی، مؤلف کتاب چهره‌های موسیقی ایران، از میان اجراهای متعدد مرغ سحر، اجرای ملوک ضرابی و ایران‌الدوله هلن و جمال صفوی، بر روی صفحه گرامافون ضبط شده که هم‌اکنون این آثار وجود دارند. اما از آن چه قمرالملوک وزیری در کنسرت‌های خود خوانده است، اثری در دست نیست. محمدرضا شجریان این ترانه را در سال ۱۳۶۹ در

۲ - کیهان لندن، خاطره‌ای از استاد مرتضی نی‌داوود، نوشته مهندس احمد معتمدی.

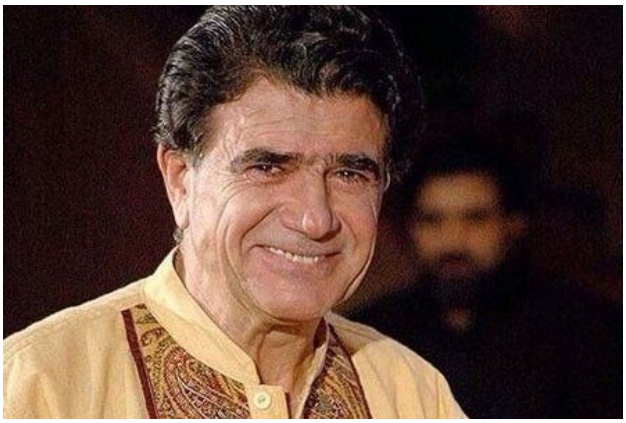

استاد محمد رضا شجریان

دانشگاه برکلی آمریکا خواند (کنسرت سروچمان) و نادر گلچین در گل‌های تازه شماره ۱۵۰ با تنظیم ارجمند استاد فرامرز پایور و بالاخره خانم هنگامه اخوان این اثر را در گل‌های تازه شماره ۲۰۱ با تار محمدرضا لطفی اجرا کرد.

چند سال قبل از انقلاب، دست‌اندرکاران هنری رژیم پیشین، مرتکب خطا و اشتباه بزرگی شدند و به جای شعر مرغ سحر، شعر دیگری بر روی این آهنگ نهاده شد که با صدای پوران و عبدالوهاب شهیدی، به صورت دوصدایی اجرا گردید. تغییر شعر بهار، آن هم کلامی تا این حد زیبا و فاخر و پرمفهوم که به تحقیق سند افتخار ملت ایران است، با انگیزه‌های سیاسی صورت گرفت که به هر روی، امری غیرقابل دفاع و نابخشودنی است و هیچ‌کس نیز آن را تحسین نکرد.

آخرین نکته گفتنی آن که چون تصنیف مرغ سحر، زبان دل مردم بود و هرکس می‌توانست به سادگی و راحتی آن را درک کند، به زودی بر دل‌ها و زبان‌ها نشست و حتی برخی از کلمات و جملات آن به وسیله مردم کوچه و بازار، به نحو بسیار مطلوب و مناسبی تغییر یافت. از آن جمله ملک‌الشعراء تعریف می‌کند:

> تصنیف مرغ سحر را ساخته بودم و در آن قسمت که می‌گوید «شام تاریک ما را سحر کن» ابتدا گفته بودم: «شام من شام من را سحر کن». یک شب شنیدم که رهگذری به جای شعر من، می‌گوید «شام تاریک ما را سحر کن». من دیدم چه کلمات مناسبی این

رهگذر که سوادش هم معلوم نیست انتخاب کرده است. شعر را به همان طریقی که رهگذر زمزمه کرده بود اصلاح کردم.[1]

هنوز هم بعد از گذشت ۱۰۰ سال، مرغ سحر، بعد از سرود جاودانه ای ایران، محبوب ترین ترانه مردم ایران است و مفاهیم دل انگیزی که در این شعر بیان شده، همچنان بر تارک آرزو های ملت ایران می درخشد. [2]

مرغ سحر

شعر: محمدتقی بهار، دستگاه: ماهور، آهنگ: مرتضی نی‌داوود، سال آفرینش حدود ۱۳۰۴، خواننده: قمر، ملوک ضرابی، ایران‌الدوله، شجریان، نادر گلچین، هنگامه اخوان، فرهاد

مرغ سحر، ناله سر کن! داغ مرا تازه تر کن!

زآه شرر بار این قفس را بر شکن و زیر و زبر کن

بلبل پر بسته زگنج قفس درآ نغمه آزادی نوع بشر سرا

وز نفسی عرصه این خاک توده را پر شرر کن، پر شرر کن

---

۳ نقل از کتاب قصه شمع، خاطرات هنری اسماعیل نواب صفا، به نقل از یزدان‌بخش قهرمان، داماد ملك‌الشعراء بهار، صفحه ۷۷.

[2] به باور نگارنده این سطور که اغلب صفحات و اجراهای گوناگون «مرغ سحر» را شنیده ام، آنچه با آوای گرم و لطیف و سحرآمیز «محمد رضا شجریان» به وجود آمده، برترین و هنرمندانه ترین اجرائی است که از این اثر یگانه موسیقی معاصر ایران به جاودانگی رسیده است.

در این آوای افسون کننده، استاد شجریان موفق شده است تا مفاهیمی چون: شب، تاریکی، سحر، روشنائی، قفس، آزادی و بالاخره، ظلم و رهایی را با همان بار معنایی که ملک الشعراء بهار در کلام ماندگار خود به کار برده است، به شنوندگان انتقال دهد. آنچه شجریان می خواند در حقیقت دادخواهی مشترک میلیون ها ایرانی دردمند و رنج کشیده ای است که در شامی تاریک و دیرپا گرفتار آمده و آزادی و سر بلندی ایران بر تارک آرزوهای آنها می درخشد.

در کنسرت هایی که استاد بعد از سال ۱۳۶۹ خورشیدی در اطراف و اکناف گیتی برگزار کرد، اجرای پی درپی و مکرر «مرغ سحر» پایان بخش همه برنامه های موسیقی وی به شمار رفته و صدها و یا هزارها شرکت کننده ای که در این کنسرت ها حضور داشتند به پاخاسته و با دیده گریان و دلی لبریز از مهر ایران، به طور گروهی، استاد را در خواندن ترانه همراهی می کردند. صحنه های باشکوهی که در تاریخ ایران همواره به یاد خواهد ماند.

ظلم ظالم، جور صیاد آشیانم داده بر باد

ای خدا، ای فلک، ای طبیعت شام تاریک ما را سحر کن

ای خدا، ای فلک، ای طبیعت شام تاریک ما را سحر کن

نو بهار است گل به بار است ابر چشمم ژاله بار است

این قفس چون دلم تنگ و تار است

شعله فکن در قفس ای آه آتشین دست طبیعت گل عمر مرا مچین

جانب عاشق نگه ای تازه گل، از این / بیشتر کن بیشتر کن بیشتر کن

مرغ بی دل، شرح هجران، مختصر مختصر کن مختصر کن

بند دوم:

عمر حقیقت به سر شد عهد و وفا بی اثر شد

ناله عاشق ناز معشوق هر دو دروغ و بی ثمر شد

راستی و مهر و محبت فسانه شد قول و شرافت همگی از میانه شد

از پی دزدی، وطن و دین بهانه شد دیده تر کن

جور مالک، ظلم ارباب زارع از غم گشته بی تاب

ساغر اغنیا پر می ناب جام ما پر ز خون جگر شد

ای دل تنگ ناله سر کن وز قوی دستان حذر کن

ساقی گلچهره بده آب آتشین پرده ی دلکش بزن ای یار دلنشین

ناله بر آر از قفس ای بلبل حزین

کز غم تو، سینه ی من پر شرر شد، پر شرر شد

دماوندیهٔ ملک الشعرای بهار

همراه با شرح و توضیح ابیات

نوشتهٔ: هادی بهار

تابستان ۲۰۲۰

دربارهٔ نویسنده: دکتر هادی بهار، پزشک بازنشسته و ساکن ایالت مریلند و بنیانگزار جلسات «عصرهای تاریخ» در این منطقه است. از وی تا کنون پنج کتاب منتشر شده است: «گلزار بهار»، «عشقنامه بهار»، «راهنمای پزشکی برای همگان»، «دل نامهٔ بهار»، و «بدن انسان در امثال فارسی».

محمد تقی ملک الشعرای بهار: شاعر، ادیب، سیاستمدار، نویسنده، روزنامه نگار، تاریخ نگار و پژوهشگر معاصر ایرانی است. اشعار و مقالات بهار، آینهٔ روشنی از تحولات اجتماعی و سیاسی ایران در یکی از برهه های بسیار مهم تاریخ ایران است. بهار سیاستمداری آزادیخواه، شاعری برجسته و استاد مسلم شعر و ادب پارسی است. به گفتهٔ شفیعی کدکنی، بهار یکی از شعله های پر فروغ قصیده سرائی در تمام تاریخ ادبی ماست.

بهار در پوست گردو:

تولد ۱۲۶۵ وفات ۱۳۳۰، پدر: محمد کاظم صبوری، محل زندگی: مشهد و تهران، جایگاه خاکسپاری: آرامگاه ظهیرالدوله، تهران، دوران حکومت: مظفرالدین شاه و احمد شاه قاجار،

رضاشاه و محمد رضاشاه پهلوی، فرزندان: ملک هوشنگ، ماه ملک، ملک دخت، پروانه، مهرداد و چهرزاد.

۱۳۲۳: وزیر فرهنگ، نماینده مجلس در چند دوره، بارها به زندان و تبعید رفت، ۱۳۰۸ یک سال زندان. ۱۳۱۱: ۵ ماه زندان، ۱۳۱۲: به اصفهان تبعید شد، ۱۳۲۷: برای درمان سل به سوییس رفت اما درمان کامل نشد.

آثار:

* دیوان اشعار (دو جلد)، * سبک شناسی (۳ جلد) * تاریخ احزاب سیاسی (دو جلد). * زندگی مانی * بخشی از تاریخ سیاسی افغانستان * بخشی از تاریخ قاجاریه *ترجمه متون پهلوی *شرح حال فردوسی براساس شاهنامه *تصحیح: تاریخ سیستان، تاریخ بلعمی، مجمل التواریخ و القصص

* ترانه های معروف: مرغ سحر، بهار دلکش، زمن نگارم، باد صبا، شب وصل، ایران هنگام کار است.

دماوندیه دوم

شادروان بهار در یادداشتهای خود راجع به این قصیده چنین می نویسد:

در سال ۱۳۰۱ شمسی گفته شد، در این سال به تحریک بیگانگان هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاکی ها در مطبوعات و آزار وطنخواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود این قصیده در زیر تاثیر آن معانی در تهران گفته شده و پایتخت، هدف شاعر قرار گرفته است.

١- ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند
٢- از سیم به سر، یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند
٣- تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر، چهر دلبند
٤- تا وارهی از دم ستوران وین مردم نحس دیومانند
٥- با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند

٦ - چون گشت زمین ز جور گردون سـرد و سـیه و خمـوش و آونـد
٧- بنواخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تـویی تـو، ای دماونـد!
٨- تو مشت درشت روزگاری از گـردش قـرن هـا پـس افکنـد
٩- ای مشت زمین بر آسمان شو بـر ری بنـواز ضـربتی چنـد
١٠ نی نی، تو نه مشت روزگاری ای کـوه نـیم ز گفتـه خرسـند
١١ تو قلب فسردهٔ زمینی از درد ورم نمـوده یـک چنـد
١٢ تا درد و ورم فرو نشیند کـافور بـر آن ضـماد کردنـد
١٣ شو منفجر ای دل زمانه وآن آتـش خـود نهفتـه مپسـند
١٤ خامش منشین، سخن همی گوی افسرده مباش، خوش همی خند
١٥ پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان شـنو یکـی پنـد
١٦ گر آتش دل نهفته داری سوزد جانَـت بـه جانـت سـوگند

٢٤- ای مادر سر سپید! بشنو ایـن پنـد سـیاه بخـت فرزنـد
٢٥- برکش ز سر این سپید معجر بنشـین بـه یکـی کبـود اورنـد
٢٦- بگرای چو اژدهای گرزه بخـروش چـو شـرزه شـیر ارغنـد
٢٨- از نار و سعیر و گاز و گوگرد از دود و حمـیم و بخـره و گنـد
٢٩- از آتش آه خلق مظلوم و از شـعلهٔ کیفـر خداونـد
٣٠- ابری بفرست بر سر ری بارانش ز هول و بیم و آفند
٣٤- بفکن ز پی این اساس تزویر بگسـل ز هـم ایـن نـژاد و پیونـد
٣٥- برکن ز بن این بنا که باید از ریشـه بنـای ظلـم برکنـد
٣٦- زین بیخردان سفله بستان داد دل مردم خردمند

قصیدهٔ دماوندیه دوم شامل ٣٦ بیت است که ١١ بیت از آن در پی نوشت آورده شده است.

شرح و توضیح ابیات:

دماوند کوهی است در شمال ایران که بلندترین کوه ایران و بلندترین آتشفشان آسیا و

خاورمیانه است. دماوند در پارهٔ مرکزی رشته کوه البرز در جنوب دریای خزر جای دارد. این کوه به هنگام هوای صاف و آفتابی ازشهرهای تهران، ورامین، قم و همچنین کرانه های جنوبی دریای خزر قابل رؤیت است. در مورد واژهٔ دماوند در فرهنگ معین آمده است :

دم یعنی دمه و بخار+ پیوند آوند= دماوند یعنی دارای دمه و دود و بخار .

دماوندیه: «یه» در دماوندیه نشانه صفت نسبی است مانند مدحیه، حبسیه و بهاریه .

بیت ۱:

۱- ای دیـو سـپید پـای در بنـد ای گنبـــد گیتـــی ای دماونـــد

ای دماوند که مانند دیو سپید گرفتار و زندانی هستی و مثل بام جهان به بالا سر کشیده و برافراشته ای!

در اینجا دماوند مخاطب است و شاعر با او مثل یک انسان سر سخن را باز می کند. این صنعت شعری بسیار رایج که در آن شاعر یا نویسنده، شخصیت، رفتار و صفات انسان را به اشیاء بی جان نسبت می دهد «آرایهٔ تشخیص» «انسان انگاری» یا «آرایهٔ جان بخشی به اشیاء» (Personification) می نامند.

اصلاً چرا شاعر سر سخن با دماوند را آغاز کرده است؟ شاید به این دلیل است که وی در آن دوران کسانی را که شایسته گفتگو با خود باشند پیدا نمی کرده و بدین وسیله خواسته است احساسات درونی و ناراحتی های فکری خود را از سینه برون بریزد و در نتیجه احساس آرامش روانی کند.

دیو سپید: در اینجا اشاره ای است به داستان دیو سپید از هفت خان رستم در شاهنامه فردوسی (جنگ رستم با دیو سپید). این نوع اشاره کوتاه به حدیث، قصه و یا مثل مشهور را که شاعر یا نویسنده برای تقویت معنی مقصود و یا اثبات سخن خود به کار می برد «تلمیح» می نامند که در لغت به معنی با «گوشه چشم نگریستن» است. تلمیح غیر از معنی اصلی آن که در عرصه ادبیات است، در موسیقی نیز به کار برده می شود، مثلا در موسیقی جاز، گاهی نوازنده یا خواننده در جریان بداهه نوازی یا بداهه خوانی، به طور بسیار کوتاه اشاره به آهنگ مشهور و

آشنای دیگری می کند و چند نت آن را می نوازد یا می خواند و به این کار هم تلمیح می-گویند. در مورد اینکه چرا بهار، دماوند را تشبیه به دیو سپید کرده است و اصلاً دیو سپید چه موجودی بوده است نظرات گوناگونی داده شده که خارج از حوصله این مقاله می باشد.

دیو که معادل سانسکریت «دِو» می باشد به معنی خدا به کار می رفته است و دیوها در اصل بر گروهی از خدایان هند و ایرانی اطلاق می شده که از نیروی رزمی فوق العاده ای برخوردار بودند و محافظت از نظم و سامان گیتی برعهدهٔ این خدایان بوده است.

دماوند را با گنبد گیتی برای بلندی و رفعت مقایسه کردن نیز صنعت بدیع دیگری است به نام «اغراق».

بنابراین در بیت نخستین این شعر، سه آرایه ادبی «تشخیص»، «تلمیح» و «اغراق» به کار برده شده است.

بیت ۲:

۲- از سیم به سر، یکی کله ز آهن به میان یکی کمر بند

سیم: نقره، استعاره از برف میان: کمر، کمر بند آهن: منظور سنگ ها و صخره های میانه کوه است که رنگ تیره دارند.

کله خود: کلاه خود، کلاه جنگی آهنین که در هنگام جنگ به سر می گذاشتند. در این بیت شاعر کلاه سپید داشتن را به دماوند نسبت داده است و دوباره آرایه تشخیص و انسان انگاری را به کار برده است. معنی بیت: ای دماوند، تو کلاهی جنگی از جنس نقره (برف) بر سر نهاده ای و کمربند آهنین (سنگ ها و صخره ها) به کمر بسته ای. شاعر، دماوند را رزمنده ای مسلح پنداشته که آماده نبرد است. در این بیت آرایهٔ «تناسب» یا «مراعات نظیر» به کار برده شده است، یعنی کلماتی به کار برده شده اند که به نوعی با هم تناسب و ارتباط دارند:

سیم و آهن / سر و کله خود / سر و میان/ کله خود و کمربند/ میان و کمربند.

بیت ۳:

۳- تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر، چهر دلبند

تا: حرف ربط به معنی «به دلیل اینکه» نبیندت روی: روی ترا نبینند

مراعات نظیر: روی، چهره، چشم

در این بیت آرایه «حسن تعلیل» نیز دیده می شود. حُسن یعنی زیبائی و تعلیل یعنی علت آوری. بدین معنی که شاعر علت واقعی امور را کنار می گذارد و برای کاری یا پدیده ای علتی خیالی و غیر واقعی ولی جالب را ذکر می کند که اگر با لطافت و ظرافت همراه باشد، مورد پسند مخاطب قرار می گیرد. در این بیت شاعر علت پنهان شدن قله دماوند در پشت ابرها را، بیزاری و دوری کردن از مردم نادان می داند که در برابر اوضاع سیاسی و هرج و مرج اجتماعی ساکت و بی تفاوت نشسته اند.

معنی بیت: چهره زیبای خود را در پشت ابرها پنهان کرده ای، زیرا نمی خواهی که چشم بشر، روی ترا ببیند.

بیت ٤ و ٥:

٤- تـــا وارهـــی از دم ســـتوران ویـــن مـــردم نحـــس دیومانـــد

٥- بـــا شـــیر ســـپهر بســـته پیمـــان بـــا اختـــر ســـعد کـــرده پیونـــد

این دو بیت ارتباط معنائی با یکدیگر دارند و به اصطلاح «موقوف المعنی» هستند.

وارهی: رها شوی؛ دم: به معنای مجازی از هم صحبتی و هم سخنی؛ ستوران: چهارپایان: استعاره از انسان های پست و نادان و فرومایه و بی تفاوت به مسائل کشور خویش.

شاعر مردم نحس را به دیو تشبیه کرده است.

سعد: خوشبختی و متضاد آن «نحس» است.

شیر سپهر: استعاره از خورشید؛ اختر سعد: ستاره مشتری که آن را سعد اکبر نیز می گویند.

در بیت ٥ آرایه «حسن تعلیل» دوباره به کار برده شده است، زیرا شاعر می گوید که قلهٔ دماوند به این دلیل بالا رفته و چنین ارتفاعی پیدا کرده است که با آسمان پیمان ببندد و با مشتری پیوند برقرار کند.

معنی ابیات ۴ و ۵: برای اینکه از هم صحبتی و مصاحبت مردم سفیه و دیو صفت رهایی پیدا کنی، با خورشید پیمان بسته ای و با ستارهٔ مشتری پیوند و ارتباط پیدا کرده ای. از بدان روی زمین بیزاری و از آنها دور شده ای که خود را به خوبان آسمان برسانی.

ابیات ٦ و ٧:

٦ - چـون گشـت زمـین ز جـور سـرد و سـیه و خمـوش و آونـد

٧- بنواخـت ز خشـم بـر فلـک آن مشت تـویی تـو، ای دماونـد!

این ابیات با یکدیگر پیوند معنائی دارند و به اصطلاح موقوف المعانی هستند.

گردون: فلک و آسمان که در حال گشتن هستند، در اینجا یعنی روزگار آوند: معلق، واژگون؛ جور: ستم

در اینجا باز آرایهٔ حسن تعلیل به کار برده شده است، بدین معنی که دلیل به وجود آمدن دماوند آن است که زمین از شدت خشم مشتی بر فلک زده و آن مشت همان دماوند است.

مشت کوبیدن زمین بر فلک: آرایهٔ تشخیص و انسان انگاری، واج آرایی: تکرار صامت «ت» و «ش» در بیت ۷

معنی بیت: وقتی که زمین از ظلم و ستم (روزگار)، سرد و سیاه و ساکت و واژگون و معلق شد، از روی خشم مشت بر فلک زد. دماوند! تو، آن مشت هستی.

بیت ٨:

٨- تو مشت درشـت روزگـاری از گردش قـرن هـا پـس افکنـد

پس افکند: چیزی که از کسی پس افتاده و باقی مانده باشد، میراث از نظر دستوری این واژه صفت مفعولی مرکب مرخم است. مرخم یعنی حرف «ه» در واژه «پس افکنده» حذف و بریده شده است.

تشبیه: در مصراع اول «تو مشت هستی» دماوند به مشت تشبیه شده است.

واج آرایی: تکرار صامت «ت» و «ش».

معنی بیت: ای دماوند، تو مانند مشت کوبنده خشم و اعتراض روزگار هستی که از گذشت ایام به ما به ارث رسیده ای.

بیت ۹:

۹ـ ای مشت زمین بر آسمان شو بر ری بنواز ضربتی چند

در بعضی کتب درسی مصراع دوم را چنین نوشته اند: بر وی بنواز ضربتی چند، به جای: بر ری بنواز ضربتی چند.

در حالی که در دیوان اشعار بهار چاپ ۱۳۳۵ خورشیدی «بر ری» نوشته شده است که کاملا دلخوری و ناخرسندی شاعر را از مردم نادان تهران در آن دوره نشان می دهد. واژه «ری» دوباره در مصراع دیگر این شعر «ابری بفرست بر سر ری» آمده است.

بیت ۱۰ و ۱۱:

۱۰ نی نی، تو نه مشت روزگاری ای کوه نیَم ز گفته خرسند

۱۱ تو قلب فسردهٔ زمینی از درد ورم نموده یک چند

نی ، نی: نه، نه نیم: نیستم خرسند: راضی ورم: استعاره از برآمده بودن کوه دماوند است.

معنی ابیات: نه، نه ای دماوند تو مشت (درشت) روزگار و مظهر خشم و اعتراض مردم نیستی و من از گفته خویش راضی و خشنود نیستم. تو قلب یخ زده زمینی که از شدت درد و ناراحتی ورم کرده ای و برآمده ای. گویی شاعر دماوند را با دل خویش قیاس می کند که از درد و رنج ورم کرده است.

بیت ۱۲:

۱۲- تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند

کافور: ماده ای است خوش بو و سپید رنگ که از گیاهانی مانند ریحان و بابونه و چند گیاه

دیگر به دست می آید و به عنوان مرهم آن را روی زخم یا موضع دردناک می مالیدند.

ضماد: داروهای مختلفی که به صورت خمیر بر روی زخم یا موضع دردناک می مالند. (شباهت جالبی بین این واژه، با واژه فرانسوی پُماد ضماد کردن: مالیدن ضماد بر روی زخم.

تا: برای اینکه.

تناسب و مراعات نظیر بین درد، ورم، کافور دیده می شود.

معنی بیت: شاعر برف روی قله دماوند را به ضماد کافور تشبیه کرده است که بر روی آن مالیده اند که درد و ورم را التیام بخشد.

بیت ١٣:

١٣- شو منفجر ای دل زمانه وآن آتش خود نهفته مپسند

دل زمانه: استعاره از دماوند است.

معنی بیت: ای دماوند که مانند دل زمانه هستی، منفجر شو و قیام کن (و علیه زورگویان اعتراض کن) و خاموش بودن خود را شایسته ندان و خشم درونی خودت را پنهان مکن.

از این بیت به بعد شاعر گویا به روشنفکران و آزادی خواهان (و شاید هم به خود) خطاب می-کند.

بیت ١٤:

١٤ خامش منشین، سخن همی گوی افسرده مباش، خوش همی خند

خند و گوی: افعال امر از مصدر خندیدن و گفتن دو تضاد جالب در این بیت دیده می شود: خامُش نشستن با سخن گفتن، افسرده بودن با خوش خندیدن.

معنی بیت: ای دماوند! سکوت و خاموشی را کنار بگذار (و علیه زورگویان اعتراض کن) و دست از افسردگی بردار و از قیام خویش شاد و خوشحال باش.

اینجا شاعر زمینه را برای تشویق و ترغیب کوه دماوند به آتشفشانی آماده می کند.

بیت ١٥:

١٥- پنهـان مکــن آتــش درون را زین سوخته جان شـنو یکـی پنـد

سوخته جان یعنی خود شاعر.

آتش درون: رنج و خشم درون که ظاهر نشده است.

معنی بیت: در این بیت شاعر مانند روان پزشکی که با بیمار خود صحبت می کند، خطاب به دماوند می گوید که احساسات و ناراحتی ها و خشم درونی خود را پنهان مکن و آن ها را از سینه برون ریز و به نصیحت من که آتش درون، جانم را سوخته، گوش کن و آن را بپذیر. پند شاعر در بیت بعد بیان می شود.

بیت ١٦:

١٦- گــر آتــش دل نهفتــه داری سوزد جانَـت بـه جانـت سـوگند

سوگند: قسم در قدیم به معنی گوگرد بوده و سوگند خوردن در قدیم خوردن آب آمیخته با گوگرد بوده و برای تشخیص گناهکار از متهم بی گناه به کار برده می شده است. از این رو با واژه سوگند همیشه مصدر «خوردن» به کار برده می شود و نه «گفتن».

معنی بیت: اگر آتش و خشم درونی را پنهان کنی، قسم به جانت (به خدا قسم) که جانت را خواهد سوزاند و همانطوری که جان مرا سوخت (و مرا سوخته جان کرد) ترا هم نابود خواهد کرد. در زبان انگلیسی نیز جملهDo not bottle up your emotions و ترکیب Emotional ventilation بدین معنی است. از دو بیت فوق چنین استنباط می شود که شاعر سکوت و خاموشی دماوند را نمی پسندد و آروز دارد که او آتش نهان را پنهان نکند، به عبارت دیگر منفجر شود.

بیت ٢٤:

٢٤- ای مادر سر سپید! بشنو ایــن پنــد ســیاه بخــت فرزنــد

مادر سر سپید: منظور کوه دماوند است که برف سپید بر قله اش نشسته است و مانند مادری سپید

موی و کهنسال است. و شاید در اینجا شاعر اشاره ای هم به آزادیخواهان و وطن پرستان کرده باشد. سیاه بخت فرزند: فرزند سیاه بخت (جای موضوف و صفت عوض شده است) و در اینجا منظور خود شاعر است.

معنی بیت: ای مادر سر سپید، ای کوه دماوند (شاید ای آزادیخواهان) به پند این فرزند تیره بخت گوش کن. پند در بیت زیر می آید.

بیت ٢٥:

٢٥- برکش ز سر این سپید مِعجَر بنشین به یکی کبود اورند

معجر (اسم آلت بر وزن مفعل): چارقد، روسری؛ اورند و اورنگ: تخت پادشاهی، مجازاً به معنی فر و شکوه و شوکت؛ کبود اورند: تخت تیره رنگ.

معنی بیت: ای دماوند، روسری سپیدت را کنار بزن و دست از ناتوانی بکش و قیام کن و با قدرت و شکوه خود بر تخت پادشاهی تکیه بزن، به عبارت دیگر قدرت خود را نشان بده و آتشفشانی کن. (شاعر از آزادیخواهان و روشنفکران می خواهد که عجز و ناتوانی را از خود دور کنند و حرکتی از خود نشان بدهند و دست از بی تفاوتی در مقابل استبداد بردارند و قیام کنند).

بیت ٢٦:

٢٦- بگرای چو اژدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند

بگرای: گرایش کن، حمله ورشو، حرکت کن. گرزه: نوعی مار بزرگ و سمی. در این جا به عنوان صفت به کار برده شده است. شرزه: خشمگین با «گرزه» جناس دارد و فقط حرف اول آنها مختلف است. اَرغند: خشمگین و دلیر.

معنای بیت: ای دماوند! مانند اژدهایی خشمگین و هراسناک جنگ و ستیز کن (با دیکتاتور) و مانند شیری خشم آلود و دلیر به غرش در بیا و خروشی برآور.

ابیات ۲۸، ۲۹ و ۳۰:

۲۸- از نار و سعیر و گاز و گوگرد از دود و حمـیم و بَخـره و گنـد
۲۹- از آتش آه خلق مظلوم و از شـــعلهٔ کیفـــر خداونـــد
۳۰- ابری بفرست بر سر ری بارانش زهول و بیم و آفند

نار: آتش ، سعیر: آتش سوزان و فروزان، زبانه آتش؛ حمیم: آب بسیار داغ و بسیار سوزنده با حرارت بسیار زیاد؛ آفند: جنگ و دشمنی؛ بخره: بخار و دود.

در این ابیات شاعر آن چنان خشمناک می شود که آرزو می کند که کوه دماوند منفجر شود و از آتش و گوگرد و بخار و دودهای گند و از آتش آه مردم مظلوم ابری پدیدار سازد که باران آن با هول و بیم و آفند بر سر دست اندرکاران تهرانی و کسانی که وطن را آشفته کرده اند ببارد و آن ها را نابود کند.

بیت ٣٤:

٣٤- بفکن ز پی این اساس تزویر بگسـل ز هـم ایـن نـژاد و پیونـد

پی: پایه و اساس؛ اساس تزویر: پایه های حکومت؛ نژاد و پیوند: نسل و تبار؛ بگسل: فعل امر، پاره کن، جدا کن، نابود کن؛ بفکن زپی: از بیخ و بن ویران کن.

معنی بیت: این بنای ظلم و ستمگری را از ریشه برکن و نسل دودمان این فرمانروایان ستمگر را نابود ساز.

بیت ۳۵:

۳۵- برکن ز بن این بنا که باید از ریشـــه بنـــای ظلـــم برکنـــد

واج آرائی (Alliteration): تکرار حرف «ب». از بن برکندن: نابودی کامل کردن

معنی بیت: این بنای ستمگری را از بنیان نابود کن، زیرا باید بنای ظلم را از ریشه برکند و نابود ساخت.

بیت آخر ٣٦:

٣٦- زین بیخردان سِفله بستان داد دل مـــــردم خردمنـــــد

سِفله: پست و فرومایه. واج آرائی: تکرار حرف «د».

معنی بیت: ای دماوند! داد دل مردمان خردمند و دانا را از این حاکمان بی خرد و نادان و فرومایه بگیر.

در این شعر، بهار در جایی گفته است «این مردم نحس دیو مانند» و در جای دیگر «داد دل مردم خردمند». مردم نحس دیو مانند همان مردم نادان و ناخردمند جامعه است. ولی گروه دیگر، مردمان خردمند و دردمند هستند که بهار می خواهد داد دل این گروه را بگیرد.

پی نوشت

یازده بیت از قصیده که در این متن به آن پرداخته نشده است:

١٧ - بـر ژرف دهانـت سـخت بنـدی بـر بسـته سـپهر نیـو پرفنـد
١٨ - مـن بنـد دهانـت برگشـایم ور بگشـایند بنـدم از بنـد
١٩ - از آتـش دل بـرون فرسـتم برقی که سوزد آن دهان بند
٢٠ - مـن ایـن کـنم و بـود کـه آیـد نزدیـک تـو ایـن عمـل
٢١ - آزاد شـوی و بـر خروشـی مانندهٔ دیـو جسـته از بنـد
٢٢ - هـرای تـو افکنـد زلازل از نیشابور تا نهاوند
٢٣ - وز بـرق تنـوره ات بتابـد ز البـرز اشـعه تـا بـه الونـد
٢٧ - ترکیبـی سـاز بـی مماثـل معجـونی سـاز بـی همانند
٣١ - بشـکن در دوزخ و بـرون ریـز بـادافره کفـر کـافری چنـد
٣٢ - زانگونـه کـه بـر مدینـهٔ عـاد صرصـر شـرر عـدم پراکنـد
٣٣ - چونـان کـه بشارسـان (پمپـی) ولکـان اجـل معلـق افکنـد

پژوهش و نظم اندرزنامهٔ آذرباد مهرسپندان

نوشتهٔ پروفسور شهین سراج

ایران شناس در دانشگاه سوربون

متخصص آثار بهار

پیشگفتار

موضوع این گفتار بررسی و نقد یکی از منظومه‌های بهار است تحت عنوان "**ارمغان بهار**" که بر اساس پندنامه‌ای به زبان پهلوی "پارسیگ" منسوب به **آذرباد مهرسپندان**، (۳۰۹-۳۷۹ م) از موبدان دوران ساسانی سروده شده است.

هدف عمده از این بررسی عرضه یکی از ابعاد دانش و اندیشه‌ی بهار یعنی پژوهش درباره زبان و ادبیات پهلوی و به ویژه شناخت بازتاب این پژوهش در شعر اوست.

همان گونه که آشنایان با زندگی و آثار بهار می‌دانند، پژوهش درباره زبانهای باستانی ایران و به ویژه زبان و ادبیات پهلوی از دلبستگیهای عمده‌ی بهار بود که با تار و پود اندیشه او

پیوندی ناگسستنی داشت. در این مقوله بسی کوشش نمود و به فراگیری پرداخت. سالهای متمادی را بر سر پاسخگویی به کنجکاوی بیکران خویش گذاشت. نزد پرفسور **هرتسفلد** خاورشناس (۱۸۷۹-۱۹۴۸) آلمانی به فراگیری زبان پهلوی پرداخت و برای شناختی گسترده تر درباره این زبان به گردآوری و مطالعه آثار دیگر خاورشناسان و ویژه کاران این رشته پرداخت. پس از سالها پژوهش، خود نیز دست به آفرینش زده و در زمینه‌های حائز اهمیتی همچون تاریخچه زبان پهلوی و شناخت آثاری که از این زبان بر جای مانده (۱)، سبک شناسی آثار نظم و نثر در ادبیات پهلوی، وزن شعر پهلوی (۲)، دگرگونی واژه‌های پهلوی،(۳) انتقال و دوام ادبیات پهلوی به دوران بعد از اسلام، خط و زبان پهلوی در زمان **فردوسی** (۴)، مقایسه متن **ایاتکار زریران** با شعر **دقیقی** (۵) و بسیاری دیگر پژوهش ها نموده و آثار گوناگونی را به وجود آورد. بهار همچنین به ترجمه سیزده متن پهلوی از مجموعه **جاماسب آسانا** اقدام نموده (۶) و دو متن گیرای پهلوی یعنی **ابر آمدن شاه بهرام ورجاوند** (۷) و **اندرزهای آذرباد مهرسپندان** (۸) را به نظم کشید.

پاره‌ای از این آثار را بهار در زمان حیات، به همراه مقدمه و تفسیر و تاریخچه در مجلات **مهر، خاور و تعلیم و تربیت** منتشر ساخت، اما پاره‌ای دیگر تنها پس از درگذشت او اقبال انتشار یافت.

با وجود اهمیتی که این جنبه از پژوهش‌های بهار در بر دارد، تاکنون کمتر کاووشی رسا و همه جانبه در زمینه رویکرد او به ادبیات پهلوی صورت گرفته است. میزان دانش آموختگی او در این باره و به ویژه بهره‌گیری اش از دانش خاورشناسان بر ما روشن نیست. حسن و خطاهای او در زمینه کار بر متون پهلوی آنچنان که باید سنجیده نشده و خدمات او در راه شناسانیدن این فرهنگ ناشناخته مانده و از سوی دیگر بازتاب درونمایه‌های ادبیات پهلوی بر ذهن و زبان و شعر بهار هرگز موضوع پژوهشی گسترده نبوده است.

از نخستین ناقدان کار بهار در این مقوله همشاگردی او در درس‌های پهلوی یعنی **احمد کسر**وی ست که بر تعبیر و تفسیر پاره‌ای از واژه‌ها که بهار بر حاشیه متنهای پهلوی نوشته بود خرده گرفته و او را محکوم به بدفهمی نموده است. بر خرده‌گیریهای کسروی، بهار نیز چنانکه شیوه‌ی اوست پاسخهائی نوشته که در نوع خود آموزنده و گیراست اما از حد مناظره‌ای ادبی فراتر نمی‌رود (۹)

شادروان محمد گلبن که کوشش‌های او در گردآوری برگردانهای بهار از متون پهلوی بر کسی پوشیده نیست در پیشگفتار بر **ترجمه‌ی چند متن پهلوی** (تهران ۱۳۴۷) یادآور می‌شود که اصل نسخه‌ها را در اختیار نداشته و با کوشش و یاوری **مهرداد بهار** و رویاروئی با یادداشتهایی که در حاشیه متنها گذاشته شده توانسته پاره‌ای موارد مشکوک را اصلاح کند (۱۰).

شادروان **مهرداد بهار** بدین جنبه از کار پدر شاعر خویش کنجکاوی نشان داده و فراگیری‌های او را می‌ستاید. اما در میان یادداشتهای او نقدی جدی از کار بهار دیده نمی‌شود.

جلال متینی ضمن ستایش کوشش بهار در فراگیری زبان و ادبیات پهلوی، او را در این زمینه آماتور می‌داند (۱۱) و **ماهیار نوابی** در پیشگفتار بر درخت آسوریک ترجمه بهار را از این متن ابتدایی و فاقد اهمیت تلقی می‌کند. (۱۲)

این داوریهای هر چند ممکن است در خود بهره‌ای از حقیقت داشته باشند. اما هنوز ناتوان از دادن نمایی راهگشا در این زمینه‌اند. تا دستیابی به دریافتی رسا و همه جانبه از کار بهار بر متون پهلوی راهی دور و دراز در پیش داریم که شکیبایی پژوهشگرانه‌ای را می‌طلبد.

در حقیقت رویکرد بهار را به زبان و ادبیات پهلوی، از دو دیدگاه می‌توان سنجید: یکی در مقام پژوهشگری که در این باره به کاوش پرداخته، به شناختی دست یافته و از خود دارای فرضیه و نظریه شده و حاصل یافته‌های خود را به صورت تألیفاتی درآورده است و دیگر در مقام شاعر و آفریننده‌ای که از آن جهان و ارزشهای ویژه‌ی آن برای آفرینش الهام گرفته و با شعر خویش جان تازه‌ای بدان ادبیات نیاکانی بخشیده است. دو دیدگاهی که در نزد بهار پیوندی تنگاتنگ دارند و غور رسی در چگونگی بافت منظومه‌ی ارمغان بهار و موشکافی در روش کار او بر این متن کهن نمونه‌ای روشن و جاندار از چگونگی پیوند دو بعد پژوهشگر و شاعر به دست خواهد داد.

این کاوش را با طرح چند پرسش آغاز می‌کنیم:

آشنایی بهار با این متن پهلوی چگونه حاصل شده و انگیزه او در گزینش آن چه بوده است؟

شیفتگی او را بدین اندرزنامه‌ی کهن که از زبان نگارنده‌ای زرتشتی گفته شده چگونه می‌توان توجیه نمود؟

آیا انگیزه او ریشه‌های عقیدتی و ایدئولوژیکی داشته است ویا پژوهش در جنبه‌های زبانشناختی و ادبی بر انگیزنده‌ی او بوده‌اند؟

آیا می‌توان علاقه او به این متن را پاسخی به گرایش باستان دوستی زمانه‌ی او دانست؟

گرایشی که بر ذهنیت بیشتر پژوهشگران و نویسندگان آن زمان همچون **کسروی، پور داود، تقی زاده، صادق هدایت، کاظم زاده ایرانشهر** و بسیاری دیگر غلبه داشت و هر یک به طریقی در صدد عرضه پژوهش‌های نوین در این زمینه بودند؟ (١٣)

دیگر آنکه در کار نظم این متن بهار تا کجا به مفاهیم آن وفادار بوده و آیا می توان در صورت منظوم این پند نامه رنگی هم از گرایش به اخلاقیات زمانه بهار پیدا نمود؟

چون از بیان مفاهیم صحبت می‌داریم باید از سبک بهار در نظم این اندرزنامه نیز سخن به میان آورده ظرایف و ریزه‌کاریهای شعر او را به داوری بگذاریم. زبان فخیم و صور خیال اشعار بهار چگونه با سخنان آذرباد پیوند می‌خورند و تا چه حد پیروی از مضامین این پندنامه می‌کنند؟

دیگر نکته اما چگونگی نشست واژه‌های پهلوی در منظومه‌ی ارمغان بهار است. باید دید او چگونه این واژه‌ها را که نگاهبان فرهنگی کهن هستند در شعر خویش به گردش در می‌آورد، بدانها در بستری از شعر و سرود بال و پر می‌دهد و اینچنین زبان فارسی را توانمندی نوین می‌بخشد.

گشودن این گره‌ها ممکن نخواهد بود مگر آنکه گفته‌ها و اندیشه‌های آذرباد را در برابر شعر بهار قرار دهیم. پس از آنجا که طبیعت این بررسی بر اساس رویاروئی و مقایسه دو متن و دو زمانه و دو آفریننده قرار گرفته این گفتار را بر دو بخش عمده تقسیم می‌کنیم. در نخستین بخش به شرح حال آذرباد مهرسپندان و اندرزنامه‌ی او که سبب الهام بهار بوده است می پردازیم و در بخش دوم صورت منظوم این متن و شکلی که این اثر در دست بهار یافته را مورد موشکافی قرار خواهیم داد.

بخش اول: درباره آذرباد مهرسپندان و اندرزنامه او

پند نامه‌ای که اساس کار بهار قرار گرفته یکی از متن‌های شیوای اخلاقی پهلوی و منسوب است به آذرباد مهرسپندان که از موبدان و دانشمندان دوران ساسانی بوده است. برای پژوهش درباره زندگی و احوال او منابعی در دست داریم که می‌توانیم آنها را در چهار رده‌ی اصلی عرضه کنیم.

رده نخست منابع زرتشتی :

در ادبیات و متون زرتشتی اشارات مهمی به احوال و آثار آذرباد شده است که مهمترین آنان از اینقرارند: **زند اوستا**، بخش‌های گوناگون از کتاب **دینکرد**، **بندهشن** (فصل ۳۳)، **زند بهمن یشت** (فصل ۳ فقره ۲۵)، **ارداویرافنامه** (فرگرد ۱ بند ۱۰)، **شایست و ناشایست** (فصل ۱۵ فقرات ۱۵-۱۶) **شکند گمانیک وزار** (فصل ۱۰ فقره‌ی ۷۰) **روایات داراب**

هرمزدیار، **زراتشتنامه** و بسیاری دیگر. در بیشتر این نوشته‌ها معجزات و کرامات گوناگونی بدو نسبت داده شده و به نقش او در تحکیم ارکان دین زرتشتی اشاره شده است. (۱۴)

رده‌ی دوم را ادبیات بعد از اسلام و یا منابعی که توسط مؤلفان اسلامی نوشته شده تشکیل می‌دهد: در این منابع اشاراتی به احوال و سخنان آذرباد می‌یابیم برای نمونه پاره ای از سخنان او در کتاب **الحکمه الخالده** یا جاودان خرد (**ابن مسکویه**)، **نصیحه الملوک غزالی** (۴۵۰-۵۰۵)، **تاریخ گزیده حمدالله مستوفی** (۷۳۰)، **البصائر و الذخائر** اثر **التوحیدی** (۴هجری)، **الفرج بعد الشده اثر التنوخی** (۳۲۷-۳۸۴) آمده است. همچنین، بخشی از احوال او در کتاب، **مجمل التواریخ و القصص**، **تاریخ سنی الملوک الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی**، **الفصل فی الملل و الاهواء و النحل** نوشته‌ی **ابن حزم**، کتاب **سرح العیون** (**ابن نبابه المصری**) و بسیاری دیگر نقل شده است (۱۵).

رده سوم آفریده‌های پارسیان هند می‌باشد که نقش عمده‌ای در نگاهداری استنساخ و زنده سازی ادبیات پهلوی داشته‌اند و بازسازی و ترجمه و انتشار بسیاری از آثار آذرباد را مدیون آنان هستیم. از این رده اخیر در بحث از نسخه‌های بازمانده از آثار آذرباد یاد خواهیم کرد.

در رده چهارم آثار خاورشناسان و ویژه‌کاران در زبان و ادبیات پهلوی جای می‌گیرد که از نقطه نظرهای گوناگون همچون تاریخ عقاید و مذاهب، زبانشناسی، مفاهیم اخلاقی در ایران باستان و غیره به شخصیت و آثار آذرباد پرداخته‌اند. برای نمونه **ادوارد وست** ضمن پرداختن به شرح حال و آثار آذرباد متن اندرزهای او را از روی نسخه‌های خطی گوناگون بازسازی کرده (۱۶). **زینر** با ارائه ترجمه‌ای از اندرزنامه آذرباد درباره فلسفه‌ی اخلاقی او در فرهنگ اخلاقی زرتشی به بحث پرداخته (۱۷)، **کریستنسن** به نقش او در بنیادی ساختن دین زرتشت در زمان ساسانیان اشاره نموده است (۱۸) **کاولی** در پی ریشه‌یابی عقاید آذرباد به مقایسه اندرزهای او با داستان **احیقر** پرداخته (۱۹). **اولسن** تقابل عقاید آذرباد با **مانی** را در **دینکرد سوم** یادآوری نموده (۲۰)، **شاکد** برای تشخیص نصایح دینی و غیر دینی آذرباد به تجزیه و تحلیل گفته های او که در **دینکرد ششم** آورده شده پرداخته است (۲۱). و **دو هارله و مولر** برگردانهایی از اندرزهای او را همراه با تجزیه و تحلیل، به فرانسه و آلمانی منتشر

کرده‌اند (۲۲) بر این عناوین می‌توان بسیاری دیگر را نیز افزود اما یادآوریشان سخن به درازا می‌برد.

با وجود در دست داشتن این منابع عرضه‌ی زندگینامه‌ای جامع از آذرباد هنوز راه درازی در پیش دارد. این کمبود گاه ناشی از خوانش نادرست آثار و مدارکی است که درباره ی او به زبان پهلوی باقی مانده و گاه به خاطر گزارشهای ناهمخوانیست که در کتب و رسالات تاریخی درباره او آورده شده ، برای نمونه در حالیکه در بیشتر منابع او را موبدی در خدمت **شاپوردوم ساسانی** و نگاهدارنده‌ی سنت مزدیسنائی دانسته‌اند، درکتاب تاریخ **گزیده‌ی حمدالله مستوفی** (۷۳۰ هجری) آذرباد به صورت مردی یاغی معرفی شده که در آذربایجان و به زمان شاپور دوم دعوی پیغمبری کرد و مردم را به ناشایست تحریض کرد و اهل آن ولایت نیز تابع او شدند (۲۳). از جانب دیگر بسیاری از گفته‌ها و سخنان او در ادبیات اخلاقی ایران و اسلام بدون یاد آوری نام او آورده شده و یا به بزرگان دیگر چون **بزرگمهر** و یا **شریح** و دیگران نسبت داده شده (۲۴) به هر حال زندگی او نیز مانند بسیاری از شخصیت‌های تاریخی با افسانه و حقیقت توأم است ولی آنچه در حال حاضر از او میدانیم را می‌توان چنین خلاصه کنیم.

بر اساس یادآوری کتاب دینکرد سوم آذرباد مهر اسپندان در دهکده‌ای به نام **کوران** در سیستان به دنیا آمده است (۲۱۹m)

نام او آذرباد **adarbad** به پهلوی آترپات **atr-pata** به اوستیک از اسامی ایران قدیم است که به مفهوم پاینده آتش به کار رفته است.

نام خانوادگی او یعنی مهر سپند به پارسیگ mahrspend و ماترا اسپینتا marta spenta به اوستیک به معنی دارنده سخن مقدس می‌باشد.

درباره شجره نامه او بخشی در کتاب **بندهشن** آمده است که او را تا بیست و دو پشت به منوچهر نبیره فریدون میرساند.

زمان زندگی او را میان نیمه دوم سده سوم تا نیمه اول سده چهارم میلادی و به زمان پادشاهی شاپور دوم ساسانی دانسته‌اند اما **ابن حزم** در کتاب **الفصل فی الملل و الاهواء**... روایتی آورده که بر طبق آن **آذرباد** در مناظره‌ای با **مانی** پیغمبر شرکت داشته و هم به فتوای او بوده است که مانی را از میان برداشتند. درستی این روایت مورد تردید است. اگر چنین باشد آذرباد

می‌باید زمان **بهرام اول ساسانی** (۲۷۶) را نیز زیسته باشد (۲۵). به هر حال او در زمانی زندگی می‌کرد که کار مشاجرات دینی بالا گرفته بود و ستون دین مزدیسنائی به خاطر نفوذ ادیان مانوی، مسیحی و زروانی ضعیف گردیده بود. ولی آذرباد با تدوین دوباره اوستا و مرتب کردن نسکهای آن توانست جانی تازه بر زندگی این دین بدمد. شاید از اینروست که او را آراینده دین لقب داده‌اند. در **دینکرد چهارم** (m ۴۱۳) مندرج است:

"..... پس از آنکه آذرباد مهرسپندان به اوستا مراجعه کرد و نسکهای آنرا مرتب ساخت، شاهنشاه شاپور پسر هرمز گفت:" از این پس گمراهی در دین نشاید و کسی به بی دینی مجاز نیست..."

مطابق روایتی که در اغلب متون زردشتی آمده است، آذرباد برای نشان دادن حقانیت خود به آزمایش **ور** اقدام نمود. یعنی خواست که بر روی سینه او فلز مذاب بریزند و او از آن آزمایش سالم برخاست.

درباره آموزش او می‌دانیم، باز هم از راه یکی از اندرزهای او که آموزگاری به نام مهراورمزد داشته وهم از او پایه‌های فرهنگ را فرا گرفته.(۲۶) آذرباد را فرزندی بوده زرتشت نام و زرتشت را پسری بود آذرباد نام که هر دو در زمان ساسانیان موبدان موبد ایران بودند.

درباره منش و کنش او نیز روایتی وجود دارد گاه به نظم که در آن شکیبائی و سپاسداری ونرمش و آسانگیری او را ستوده‌اند. پاره از این روایات به قلم بهرام پژدو شاعر قرن هفتم به نظم در آمده است. مانند روایت گفتار در سپاسداری آذرباد که آن را در روایات پهلوی می‌یابیم (۲۷)

در چند بیت نخستین منش او را چنین توصیف کرده است:

همی‌خواندم کتابی باستانی من — چنین دیدم ز گفت راستان من

که آذرباد بن مانثره سفندان — به هر بد شکر می‌کردی ز یزدان

به هر گاهی که دیدی یک انائی — بکردی ده سپاس از پارسائی

زدل گفتی سپاس این ز داور — که این بد نی از این پتیاره بدتر...

پندها و نوشته‌های آذرباد:

کار بزرگ او آنچنان که آوردیم به انجام رسانیدن طرح تدوین اوستا بود. ولی به او دعانامه‌ها و دستورنامه‌هایی همچون **مادیگان سیروزه**، **پتت پشیمانی**، **دعای تندرستی** و غیره نسبت می‌دهند که هنوز در آداب مذهبی به کار می‌رود.

از آذرباد همچنین چندین اندرزنامه بر جای مانده. مانند **اندرز انوشک روان آذرباد به فرزندش**، **واژکی چند**، **نهش چیز گیتی و بیست و دو واژه** و بسیاری گفته‌های دیگر که در بخش های گوناگون کتاب **دینکرد** و **روایات پهلوی** و دیگر متون آورده شده، یکی از معروفترین اندرزنامه‌های او همان است که اساس کار بهار قرار گرفته که ما در اینجا به عرضه تاریخچه درونمایه و سبک نگارش آن می‌پردازیم.

از این متن که معمولا از آن به عنوان اندرز آذرباد به فرزندش یاد می‌کنند، نسخه‌ای خطی به زبان پهلوی در دست داریم که در مجموعه ام ک MK متعلق به پژوهشگر پارسی **دستور جاماسب آسانا** قرار دارد و تاریخ قدیمی‌ترین استنساخ آن به سال ۱۳۲۲ میلادی بر می‌گردد(۲۸).

این متن با ترجمه‌ای به زبان گجراتی برای اولین بار در سال ۱۸۶۹ میلادی توسط **هیربد شهریار جی دادابای** در بمبئی به طبع رسید. سپس به سال ۱۸۷۰ **شاپور ایدلجی** این ترجمه را به زبان انگلیسی در آورد و دستور **پشوتن بهرامجی سنجانا** به سال ۱۸۸۵ چاپ دیگری از آن ارائه داد. (۲۹)

در سال ۱۸۸۷ **ادوارد وست** پژوهشگر زبان و ادبیات پهلوی با بررسی سه دستنوشت کتابخانه مونیخ به تکمیل این پند نامه برآمد و آنرا با ترجمه‌ای به زبان فرانسه در سال ۱۸۸۷ در مجله **موزئون** منتشر ساخت. با این وجود وست معتقد بود که این اندرزنامه به طور کامل به ما نرسیده و پاره میانی آن یعنی تقریبا یک چهارم متن افتاده و به جایش پاره‌های دیگر (مانند چگونگی روزها) افزوده گردیده است. که پیوندی با این اندرزنامه ندارد (۳۰) متنی که اکنون در دست ماست تنها دارای ۱۲۳ بند است. بندهای میان ۱۱۸ و ۱۵۴ به دست ما نرسیده اند.

از این پند نامه همچنین ترجمه‌ای نفیس به زبان آلمانی در دست داریم که توسط **ماکس مولر** (۱۸۰۹ – ۱۸۷۴) صورت گرفته است.

در آنچه که مربوط به برگردان ان به زبان فارسی می‌شود باید گفت که تا پیش از اواخر قرن نوزده میلادی ترجمه کاملی از این متن در دست نداشتیم. بخشی از سخنان آذرباد در کتاب الحکمه الخالده یا جاودان خرد و ترجمه فارسی آن آورده شده که تنها گزیده‌ای از سخنان اوست.

برگردانی از آن به نظم در دست داریم که توسط **داراب پهلن** شاعری پارسی در قرن هفدهم میلادی صورت گرفته. در واقع او پیش از ملک الشعرای بهار به نظم اندرزهای مارسپندان پرداخته و در پایان منظومه‌ی خویش یادآور می‌شود که کار نظم را از روی متن پهلوی انجام داده است:

همه این پند آذرباد گفته — در دانش به سلک عقل سفته

همی در پهلوی دیدم تمامی — به نظم آورده‌ام آن پند سامی

هر آنچه دیده‌ام به نوشته‌ام راست — نیفزودم در آن و نی از آن کاست

اشعار این شاعر در ذیل **فرضیات نامه** توسط **جی مودی** در سال ۱۹۲۴ در بمبئی به چاپ رسیده است. (۳۱)

در سال ۱۸۹۹ **خدایار دستور شهریار ایرانی** ترجمه‌ی کاملی به زبان فارسی از این اندرزنامه در مجموعه چند اندرزنامه دیگر پهلوی منتشر کرد. (۳۲) و سپس در سال ۱۹۳۰ برگردان دیگری به **قلم دینشاه ایرانی** از این پند نامه صورت گرفت. (۳۳) و به سال ۱۹۳۳/۱۳۱۲ ملک الشعراء بهار ترجمه‌ای دیگر به دست داده و آن را به نظم کشید. **ماهیار نوابی**. (۳۴) **سعید عریان** (۳۵) و **رهام اشه** (۳۶) در دورانی نزدیکتر به ما ترجمه‌های دیگری از این متن به زبان فارسی عرضه کرده‌اند که در کار ما در امر مقایسه نسخه‌های گوناگون به کار گرفته شده‌اند.

درونمایه و سبک نگارش

درونمایه این متن را مجموعه‌ی متنوعی از اندرزهایی تشکیل می‌دهند که برای تربیت فرزند آذرباد پرداخته شده اند و تقریبا در تمام نسخه‌ها چنین آغاز می‌شود.

" این پیدا بود که آذرباد را فرزند تنی زاد نبود و از آن پس افستان به یزدان کرد. دیری نیامد که آذرباد را فرزندی شد. از بهر درست خیمی زردشت، نامش را زردشت نهاد. روزی گفت پسرم برخیز تا تو را فرهنگ بر آموزم..."

و بند آخر این پند نامه چنین به پایان می‌رسد

" و ترا گویم ای پسر که خرد به مردم بهترین بختیاری است"

پس سخن آغازین آذرباد در لزوم فراگیری فرهنگ است و سخن پایانی او را ستایش خرد می‌سازد. بدین معنا که فرهنگ که همان آموزش و پرورش است زیر بنا و پایه دستیابی به خرد بوده و از جانب دیگر آنچه که بختیاری انسان را می‌سازد چیز دیگری جز خرد نیست که آموزش و پروش شرط دستیابی بدان است.

پس از این فراخوانی به دریافت فرهنگ، پندهای آذرباد آورده شده که در بیشتر نسخه‌ها فاقد ترتیب موضوعی است. یک مضمون مضمون تازه‌ای را به دنبال می‌آورد. اما می‌توان در آن به پنج مفهوم پایه‌ای دست یافت. مفاهیمی که در بیشتر نوشته‌های اخلاقی دوران اسلامی همچون قابوسنامه، کیمیای سعادت، اخلاق ناصری و بسیاری دیگر بازآوری شده.

١-رابطه انسان با خدا و لزوم خداپرستی

٢-بینش از دین و دین باوری

٣-رابطه انسان با هستی و نگرش به کائنات و بهره‌ای که او از باور به ناپایداری این جهان می‌برد

۴-برخورد با خویشتن خویش، و بر شمردن فضائل انسانی که سبب زیستن در آرامش می‌شود. مانند بردباری، فروتنی، راست گوئی و یگانگی، پرهیز از فریب، روان پرسیداری، خویشکاری و غیره.

۵-بخش پنجم که بیشترین بند های این اندرز نامه را به خود اختصاص داده متوجه تنظیم رفتار انسان در جامعه می‌باشد. در این موارد این اندرزگوی باستانی در جست و جوی به دست دادن ارزشها و روشهائیست که نیکبختی انسان را در گیرودار زندگی روزمره فراهم می‌کند. از آنرو که هدف اصلی از کاربرد آنها دستیابی به نیک روزگاری و خوب زیستی

است. انسان در این جهان نه از بهر رنج بلکه از برای نیک زیستی آمده است و از برای آن باید منش و کنشی درست در جهان داشته باشد. از این رده می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

در چگونگی رفتار با قدرتمندان پادشاهان و دانایان، در سلوک با زبردستان و زیر دستان، احترام بر پدر و مادر و خویشان، آموزش و پرورش و فرهنگ آموزی به فرزندان، در آئین تمیز دوست از دشمن، آداب سخن گفتن، نشست و برخاست در مجامع، در آداب خورن شراب و غذا، در رازداری و پیامبری، و همچنین دستوراتی در رابطه با لزوم کار و کوشش، آئین درست مالکیت، خرید و فروش، دادن و ستاندن وام و بسیاری دیگر.

سبک نگارش این پندنامه از سادگی و روانی برخوردار است. در القاء دستورات زندگی، گویش نویسنده گاه بر امر و گاه بر نهی گذاشته شده. در این راستا او گاه خود را ملزم به آوردن نتایجی که از اعمال نیک یا بد حاصل انسان می‌شود می‌بیند و گاه تنها به همان حکم کلی قناعت می‌کند. اما جمله‌ها همه کوتاه و روشن است. در آن تمثیل به ندرت به کار رفته و به جز در چند بند از کنایه و تشبیه استفاده نشده است. مانند تشبیه مال دنیا به مرغی که از درختی به درختی می‌نشیند و به هیچ درخت نمی‌پاید (بند ۸۶) یا تشبیه مرد تند زبان و بیهوده گوی به آتشی که در نیستان افتد که هم مرغان و ماهیان را بسوزاند و هم جانداران موذی را (بند ۹۲).

از این موارد در هنگام رویارویی دو متن یاد خواهیم نمود.

بخش دوم: پندهای آذرباد مهرسپندان و شعر بهار

آنچه تاکنون آوردیم گزارش کوتاهی بود در باره آذرباد و پند نامه‌اش و آنچه در پیش رو داریم برخورد بهار است با زبان و اندیشه‌ی این اندرزگو. در این پاره از گفتارمان به چند نکته‌ی اصلی خواهیم پرداخت. پژوهش بهار درباره اندرزنامه‌ای که به نظم در آورده و نویسنده‌ی آن، قالب و ساختاری که بدان بخشیده، هماهنگی یا ناهمانگی میان سخنان آذرباد و شعر بهار و در پایان سبک سخن شاعر.

١-شناخت و پژوهش، چگونگی آشنایی بهار با این اندرزنامه:

در یک نگرش کلی می‌توان گفت که پژوهش گسترده‌ی بهار درباره مترجمان کتب پهلوی در صدر اسلام، در آشنایی او با درونمایه ادبیات پهلوی که از راه ترجمه به زبان عربی و گاه فارسی به ما رسیده بی‌تاثیر نبوده است. تعلق خاطر او نسبت به تاریخچه‌ی انتقال ادب پهلوی به دوران اسلامی او را بر آن داشت که پژوهش جامعی در این باره انجام دهد. هم از این روست که در کتاب **سبک شناسی** (ج١) فهرستی از آثار مترجمانی **همچون ابن مقفع، علی ابن زیاد تیممی، حسن بن سهل، بلاذری احمد بن یحیی بن جابر، جبله بن سالم ،جاحظ، خاندان نوبختی** و غیره به دست می‌دهد و در باره‌ی آثاری که از این مترجمان بر جای مانده به بحث می‌پردازد.

اما آشنایی بهار با متن اندرزنامه‌های مارسپندان به زبان پهلوی از طریق درسهای **هرتسفلد** معلم پهلوی او آغاز شد. از جزوات و دستنوشته‌هایی که از این دوران فراگیری باقی مانده می‌توان پی برد که بهار متن مزبور را به همراه دیگر متون مندرج در پهلوی تکستز(متون پهلوی) در نزد هرتسفلد فراگرفته است. شادروان مهرداد بهار در این باره می‌نویسد:

".... گروهی مرکب از پدرم، **رشید یاسمی، مجتبی مینوی و احمد کسروی** در دهه دوم قرن ما، بین ١٣١٠ و ١٣٢٠ به کلاس خصوصی هرتسفلد می‌رفتند. هرتسفلد آن موقع در یک کوچه فرعی جنوبی میدان بهارستان زندگی می‌کرد. ایرانشناسی بزرگی بود و در تخت جمشید حفاری و تحقیق می‌کرد.... در فصل‌هائی که کاوش نمی‌کرد و در تهران می‌ماند این چهار نفر می‌رفتند پیش او و پهلوی می‌آموختند....کارهای پهلوی پدر از آن دوران در دست است، روی بندهش کار کرده بودند. در حدود شصت هفتاد صفحه از بندهش را خوانده بودند. یادگار زریران و متن های کتاب پهلوی تکست را هم دیده بودند. علاقه پدر به مطالعه پهلوی بیشتر از بقیه بوده است و بیش از دیگران هم روی این متن ها کارکرده است ...." (٣٧)

مهرداد بهار اضافه می‌کند که بهار نسخه‌ای از کتاب پهلوی تکستز را در اختیار داشته که ظاهرا از کسروی به عاریت گرفته بود ولی بعدها به یاری پرفسور **بهرام گور انکلساریا** توانست نسخه‌ی مستقلی برای خود تهیه کند.

غیر از این نسخه که به زبان پهلویست و مهرداد بهار نیز بدان اشاره می‌کند. بهار هنگام کار بر این متن دو برگردان هم به زبان فارسی در زیر دست داشته است. یکی از **آن دینشاه ایرانی** ست که چندین بار در میان یادداشتهای خویش آنرا عنوان کرده و تعبیر و تفسیر خویش را از پاره‌ای از بخشها با او مقایسه می‌کند (۳۸) و آن دیگری به قلم خدایار شهریار ایرانی می‌باشد که به یقین از کار او بهره فراوان گرفته و گواه ما بر این مدعا همخوانی گاه عین به عین برگردانی فارسی او با نسخه‌ی نامبرده است.

در آنچه که مربوط به پژوهش درباره آذرباد مهرسپندان و آثار او می‌شود بی‌گمان آشنایی بهار با منابع تاریخی ایرانی و اسلامی که از بخشی از آنها در پاره‌ی نخست این گفتار یاد کردیم راهنمای او در این زمینه بوده است.

پژوهش‌های نوین خاورشناسان نیز در شناخت او از این شخصیت تاریخی راه داشته است. بهار با پژوهش های ادوارد وست بر متون پهلوی آشنائی داشته و از کار او بهره برده است. کتاب **ایران در زمان ساسانیان اثر آرتور کریستنسن** نیز معیار کار او برای شناخت بیشتر این عهد و به ویژه نقش موبدان در احیای دین زرتشتی بوده است. از پژوهشگران همدوران بهار بیش از هرکس استاد **ابراهیم پور داود** بر زندگی و احوال آذرباد آگاهی داشته و در کتاب **خرده اوستا** و **گاتها** به نقش او در تدوین اوستا پرداخته است و بهار نیز یافته‌های او را به کار گرفته است (۳۹).

به هر حال آنچه بر ما روشن است آنست که این شاعر پیش از دست یازیدن به کار نظم متن مورد بررسی ما، پژوهشی درباره نویسنده آن، مقام و جایگاه او در میان دیگر موبدان ساسانی و آثار و نوشته‌های او انجام داده است و گواه ما بر این گفتار اشاراتیست که بهار در کتاب سبک شناسی و دیگر آثارش بدین شخصیت می‌کند. از آن میان می‌توان گزیده‌های زیر را که در سبک شناسی آورده شده برای شناخت برداشت و پژوهش بهار ارائه داد:

".... خلاصه قسمتی از اوستا درزمان شاپور اول به دست آمد، و در عصر شاپور دوم آذرباد مارسپندان که موبدی بزرگ و سخنگوئی گرانمایه بود و بعضی مورخان عرب او را زرتشت ثانی نامیده اند و واقعه ریختن مس گداخته بر سینه منسوب به اوست، خرده اوستا را آورده و چنین به نظر می‌رسد که تمام اوستا را اینچنین به دست آورده اند...." (۴۰)

".... آذرباد مارسپندان ظاهرا از اعقاب زردشت بوده است و یکی از بزرگان این عهد است و در زمان شاپور دوم قسمت مهمی از اوستا و خرده اوستا را گردآوری کرد و اندرزنامه‌ی او مشهور است ...." (۴۱)

".....چهار یک این رساله ـ اندرز آذرباد مهرسپندان ـ از میان رفته است. به نظر دکتر وست نسخه کامل آن اگر دردست باشد شامل تقریبا ۳۰۰۰ کلمه می‌شد. وست کتاب خاصیت روزها را که با این رساله همراه است نیز در ذیل همین عنوان یاد کرده است..." (۴۲)

درباره سبک نگارش این پند نامه هم بهار پژوهش‌هایی دارد که در مقالات گوناگون خود بدان اشاره کرده و از آن جمله در سبک شناسی در این باره می‌نویسد:

".... می‌دانیم که سخنان بزرگان قدیم مانند زردشت و سخنان بودا و برهمنان صاحب ویدا و سخنان هر کسی که خواسته است شریعتی و ملتی پیدا آورد و دل مردم را به سوی خود و گفتار خود فرو کشد، سخنانش هر چند از وزن و قافیت تهی است شعر است نه نثر.... همین قاعده تا زمان ساسانیان بر قرار است و فرقی که میان سخنان مانی و اشعار او با سخنان آذرباد مارسپندان و کتیبه‌های شهنشاهان ساسانی دیده می‌شود مانند تفاوت گاته با کتیبه‌های هخامنشیان است که آن یکی پر است از احساسات و تشبیهات و وعد ووعید و تجسم معانی در داستان خلقت جهان و غیره و این یک سخنانی است ساده و بی پیرایه در بیان کارهای شاهنشاه و یا دستورهای مختصر اخلاقی ...." (۴۳)

بهار در بیان انگیزه خود در نظم اندرزهای مارسپندان، در مقدمه‌ای که بر این منظومه گذاشته نیز اشاراتی به آذرباد می کند که نشان از آشنایی اوست از پایگاه این اندرزگوی در ادبیات اخلاقی ما، می‌نویسد:

"... در تابستان گذشته تنهایی و فراغتی دست داد، در آن تنهایی و دربستگی بیکار ننشستم و دربستگی را غنیمت شمرده با فراغ بال به نظم اندرزهای انوشه روان آذرباد ماراسپندان پرداختم. اندرزهای این مرد بزرگ که بایستی وی را از روی حقیقت بزرگترین مجدد دین مزدیسنا شمرد و در شمار سقراط و لقمان و کنفسیوس دانست مکرر به پارسی ترجمه شده، لیکن غالبا این ترجمه‌ها درست و مطابق با متن نیست و در اکثر آنها به اختصار پرداخته و لطایف اصلی و احیانا مراد گوینده را زیر و زبر ساخته‌اند. پس نخست به تکمیل ترجمه به نثر پرداختم و پس از فراغت آنرا به نظم در آوردم...." (۴۴)

پس آنچه از گفته بهار بر می‌آید آنست که انگیزه‌ی او در نظم این اندرزنامه بیشتر انتقال اندیشه‌ی اخلاقی آذرباد بوده و در راه دستیابی بدین آرمان نخست به پژوهش و غوررسی در شناخت پایگاه و اندیشه او پرداخته. آثار کسانی را که در برگردان این متن پیشگام بوده اند گردآوری نموده و سپس توان خویش را به عنوان شاعر به کار گرفته و به نظم سخنان آن مغ اندرزگوی پرداخته است که ما بدان خواهیم پرداخت.

۲-قالب و ساختار

از قالب و ساختار این منظومه آغاز می‌کنیم.

اندرزهای مارسپندان در دیوان بهار به صورت مثنوی سروده شده به بحر متقارب که شاعر عنوان "ارمغان بهار" را بر آن نهاده است.

ارمغان بهار با پیشگفتار منظومی آغاز می‌شود که شاعر بدان عنوان آیین زرتشت را بخشیده است (۴۵). این پیشگفتار که نوزده بیت دارد با الهام از پاره‌ای تعلیمات اخلاقی زرتشت سروده شده و می‌توان گمان برد که هدف بهار از آوردن آن برقراری پیوندی معنوی و تاریخی میان آموزه‌های زرتشت و سخنان آذرباد بوده است. در این پیشگفتار بهار از مرکزیت باور به راستی و درستی گفتار و کردار و پندار نیک و اهمیت کار و کوشش سخن گفته و ذهن خواننده را برای آموزش هایی مشابه که در پند نامه خواهند آمد آماده می‌سازد. برای نمونه چند بیت از این پیش گفتار را بیان می‌کنیم.

چنین گفت در گاتها زردهشت — که بر دیو ریمن نمائید پشت
دروغ است همدست اهریمنا — ابا هر بدی دست در گردنا
گووِش نیک دارید و نیکو منش — کزین دو به نیکی گراید کنش
چو پندار شد خوب و گفتار خوب — شود بی گمان کار و کردار خوب
به نیکو منشت و گووشت و کنشت — بیارای خود را چو خرم بهشت ...

پیش‌گفتار"آئین زرتشت" را پندهای آذرباد به فرزند خویش دنبال می‌کند. از نظر ساختار و به دنبال هم آوری پندها، بهار، همان ترتیبی را که ادوارد وست پیشنهاد نموده دائر بر جدا آوری

حقیقت روزها پذیرفته و هر چند این بخش را نیز به نظم کشیده ولی آنرا تنها در پایان پندنامه و با عنوان **"منظومه سی روزه‌ی آذرباد مهر سپندان"** آورده است.

در منظومه‌ی ارمغان بهار نیز پندها با فراخوانی آذرباد فرزند خویش را به فراگیری فرهنگ آغاز می‌شود و به ستایش خرد پایان می‌گیرد. این دو بند را بهار چنین آورده است.

شنودم که دانا نبودش پسر — بنالید زی داور دادگر
بزودی یکی خوب فرزند یافت — یکی خوب فرزند دلبند یافت
بفرمود زرتشت نامش پدر — مگر خیم زرتشت گیرد پسر
چون هنگام فرهنگش آمد فراز — بدینگونه فرهنگ او کرد ساز

در پایان و در ستایش خرد می‌گوید:

تراگویم ای پور فرخنده پی — خرد جوی تا کام یابی ز وی
که مرد دهشیار را در جهان — خرد از دهشها به اندر نهان
که خود زان خرد کامکاری کند — به دیگر کسان نیز یاری کند

۳-هماهنگی مفهومی

در ارمغان بهار هر پندی، صورت منظوم خود را به دنبال می‌آورد و اینچنین برای خواننده امکان دسترسی به متن اصلی فراهم می‌شود. شیوه بهار را ازین نقطه نظر شاید بتوان با آنچه که **بدایعی بلخی** شاعر قرن پنجم بر **پندنامه‌ی انوشیروان** انجام داده مقایسه نمود (۴۶) در آنجا نیز شاعر خود را مقید دیده که همه جا عین نصایحی را که به انوشیروان نسبت می‌دهند به همان عبارت اصلی در گفتار خود جای دهد و در ذیل آن نظمی (۴ بیت از برای هر پند) در برگیرنده آن مفاهیم قید نماید.

از نظر در برگیری سخنان آذرباد در شعر بهار، در یک نگرش کلی باید گفت که تمامی پندهای این اندرزگوی در ارمغان بهار آورده شده اند به ازای ۱۲۳ پند بهار ۲۲۳ بیت شعر سروده است. حال می‌ماند که ببینیم آیا همواره میان متن پهلوی و صورت منظوم آن هماهنگی مفهومی وجود دارد یا خیر؟

در این رابطه در منظومه ارمغان بهار ما به سه رده گوناگون برخورد می‌کنیم.

رده اول: اشعاریست که کمابیش گزارنده و رساننده همان مفهومی است که در متن پهلوی آورده شده و شاعر بر آن تعبیر و تفسیر دیگری نیفزوده است. نمونه‌های زیر را به عنوان شاهدی از این هماهنگی می‌توان ذکر کرد. در هر مورد ابتدا پند آذرباد و سپس شعر بهار را می‌آوریم:

بند ۳: آن گذشته فراموش کن، و آن نآمده را بیش و تیمار مبر.

فراموش کن چیزهای شده مبر بیش و تیمار نآمده

بند 5: هر چه به تو نه نیکوست تو نیز به دگر کس مکن

هر آنچیز کان زی تو نبود نکو به دیگر کسانش مکن آرزو

بند ۸: هر که او با تو به خشم و کین رود، هر آینه از وی دور باش

رود هر که با تو به خشم و به کین از او دور باش و به رویش مبین

بند ۱۴۹- چون نیکوئی به تو رسد بسیار شادی مکن و چون سختی و بدبختی رسید بسیار به غم مباش، چه نیکی زمانه با سختی و سختی زمان با نیکوئی است وهیچ فراز نیست کش نشیب نه از پیش و هیچ نشیب نیست کش فراز نه از پس.

چو نیکی رسد بهرت از آسمان	از اندازه بیرون مشو شادمان
چو زشتی رسد نیزت از روزگار	مشو نا امید از سرانجام کار
بسا نیکیا کش بدی از پی است	بسا بد که نیکی همال وی است
نشیب و فراز است کار جهان	همیدون بود آشکار و نهان

رده دوم: شامل اشعاری می‌شود که در آن شاعر ضمن آوردن سخن اصلی تا حدی بسط مقال داده و از خود نیز نکته‌ای اما در جهت افکار آذرباد افزوده است. این موارد را اغلب پندهایی تشکیل می‌دهند که از نظر درونمایه و پیامی که در بردارند در ذهنیات بهار جای بیشتری داشته و او به اقتضای مطلب گاه یک یا دو بیت و گاه بیشتر در پرورش مفهوم آورده است. مانند توصیه‌های آذرباد در باره راستی و درستی، بزرگ منشی، فروتنی، مردمان دوستی و نیک منشی، احترام به دبیران و دانشمندان و پرهیز از آزار و دشمنی با این گروه، که از باورهای اخلاقی و

اجتماعی بهار بوده و همواره در دیگر اشعار اندرزی خویش بدان اشارت دارد. برای نمونه می‌توانیم چند بیت را در رابطه با احترام به دانایان، فضیلت فروتنی و ارزش و اهمیت مردم دوستی که در سخنان آذرباد آمده و بهار بدانها بال و پر بیشتری داده است را در اینجا ذکر کنیم.

پند ۳۶: پیشگاه مرد دانا را گرامی دار و از وی سخن پرس و سخنش بشنو

بر مرد داننده خاموش باش — سخن پرس و دیگر همه گوش باش
خردمند استاده در پیشگاه — نگر تا چه گوید به بیگاه و گاه

بند ۳۴: با دبیر مرد همیال (دشمن) مباش

سخنگوی داننده را دوست گیر — به پرهیز از خشم مرد دبیر
مزن پنجه با مرد دانش پژوه — مهل تات دشمن شوند این گروه

بند شماره ۷۶: خردتن (فروتن) باش که بسیار دوست شوی. بس دوست باشد که نیکنام شوی. نیکنام باش که خوش زیست باشی.

فروتن شو ای دوست در روزگار — که مرد فروتن فزون جست یار
فزون یار مردم، نکو نام زیست — زنام نکو شاد و پدرام زیست
درِ زندگانی فزون یارگیست — فزون یارگی از نکو کارگیست

۱۵۳: مردم دوستی از بنیک منشی، به شاید دانستن. و خوب خیمی از خوب آوازی.

سرخویها، مردمان دوستیست — نگر تا خداوند این خوی کیست
کسی کش منش ره به بنیاد داشت — بن و بیخ کار جهان یاد داشت
جهان است پیشش یکی خانه‌ای — نبیند درآن خانه بیگانه‌ای
همه مردمان بستگان ویند — زن و مرد پیوستگان ویند
به جوید دلش مهر برنا و پیر — که از مهر پیوند نبود گزیر
به خوی خوش مردم و رازشان — توان راه بردن از آوازشان

بند ۱۱۲- شراب به پیمان (به اندازه) خور، چه هر که او شراب بی پیمان خورد بسا گنه که از وی آید.

اگر باده نوشی به پیمانه نوش به آئین مردان فرزانه نوش
کز افزونی می ز دلها گناه بروید، چو از تند باران گیاه
و گر گفته‌ی من پسند آیدت مخور می که از می گزند آیدت
بود سوزیان این می لعل پوش زیانش ز تو، سودش از می فروش

آنچه که در این رده جلب نظر می‌کند، آنست که گاه در افزوده‌های بهار بر سخنان آذرباد رنگی هم از حال و هوا و شرایطی که ارمغان بهار در آن آفریده شده می‌یابیم. برای نمونه پند شماره ۵۷ است. که از خلال آن آذرباد فرزند را پند می‌دهد که هرگز مرد ناآمرزیده را متولی زندان مکن و بر زندان همواره مردی بزرگ و گزیده و هوشیار بگمار. بهار که خود، آنچنان که میدانیم، در این زمان اسیر زندانبانان نا آمرزیده و نا هوشیار بوده و این پند نامه را نیز در زندان سروده است، بدین بند رنگی از درونیات خود داده و گوئی از طریق آن با مسببان دربستگی خویش سخن می‌گوید.

به زندان مکن آبرومند را میفکن نهال برومند را
جوان گنه کاره دربان مکن به زندان مر او را نگهبان مکن
کسی کاو ندارد زیزدان هراس ندارد ترا بی گمان نیز پاس
به زندانت بگمار مردی گزین بزرگ و هشیوار و پاکیزه دین

رده سوم: اشعاری را در بر می‌گیرند که میان آنها و متن پهلویشان از نقطه نظر مفهومی اختلاف وجود دارد. به عبارت دیگر شعر بهار تعبیر دیگری از سخن آذرباد عرضه می‌کند. این مساله شاید ناشی از آن باشد که بهار در پاره‌ای از موارد از روی نسخه یا ترجمه‌ای نادرست کار کرده و همان خطاها را در کار خود تکرار کرده است. برای نمونه : در پند شماره ۸۱ آذرباد می‌گوید:

یشتار باش که گرونمانی (گروزمانی در متن بهار)، (ملکوتی) شوی.

این پند در شعر بهار چنین آمده:

ز داد و دهش جاودانی شوی جز این گر کنی زود فانی شود

باید گفت بهار نیز مانند دیگر مترجمانی که تا آن زمان به این پندنامه پرداخته بودند واژه **یشتار** را در ترجمه به معنی داد و دهش گرفته، حال آنکه این واژه به مفهوم دعا گو وکسی است که

پرستش و یزش می‌کند و بنا براین کاربرد داد و دهش برای این واژه، برگردان این بند را از پیام آن دور می‌کند.(۴۷)

نمونه دیگر پند شماره ۲۵ می‌باشد. آذرباد گوید:

اندر معاهده‌ها، حکم دروغ مهر مزن

این پند در شعر بهار بدین صورت عرضه شده:

چو پیدا شدت نزد پادشاهان فروغ نگر تا نگوئی بدیشان دروغ

سخن جز به آئین دانش مگوی که نزد شهان باشدت آبروی

در این پند برداشت نادرست به خاطر برگردانیست است که از واژه **پادخشیر** شده. این واژه در زبان پهلوی به مفهوم پیمان و عهدنامه آمده ولی بهار و مترجمان پیش از او این واژه را به جای **پادخشیان** به مفهوم پادشاه و یا فرمانروا گرفته‌اند و از آنرو مفهومی دیگر را در این بند آورده‌اند.

در پندهای دیگر نیز پاره‌ای دگر خوانیهائی از ایندست آمده که ما به خاطر کوتاهی این مقال از یاد آوری آنها خودداری می‌کنیم. (۴۸)

٤-سبک سخن

در بیان از سبک نگارش این اندرزنامه در متن پهلوی آن یادآور شدیم که سبک آن از سادگی و روانی برخوردار است و اندرزها بیشتر در قالب جمله‌های کوتاه بیان شده و تشبیهات و صور خیال نیز در آن کمتر بکار رفته است.

بهار نیز بیش از هر چیز بر آن بود ه که همین سادگی و روانی را در شعر خویش پاس داشته و سبک خویش را به نهاد این رساله‌ی اخلاقی نزدیک سازد و سخنی بی‌پیرایه بگوید. او با فراست و دانش سبک شناسانه و غوررسی در ادبیات اندرزی، دریافته بود که زبان به هنگام اندرزگویی هر چه ساده‌تر باشد فراگیری آن روانتر خواهد بود. از آنرو که بخاطر- سپاری در اینگونه ادب پایه و هدف است. بدین‌جهت سادگی و روانی نخستین ویژگی است که هنگام بررسی شعر بهار

در برخورد با نظم این پندنامه به چشم می‌خورد. اما برای دستیابی بدین شیوه بهار چند شگرد بکار برده است.

نخست آنکه، از کاربرد واژگان سنگین و دور از ذهن دوری جسته و به‌کارگیری واژگان پهلوی را نیز با هوشمندی انجام داده است. در این راستا از سوئی تا توانسته زمینه و بستری فراهم آورده تا دستیابی مفهوم برای خواننده آسان باشد و از سوی دیگر با بهره‌گیری از واژه نامه‌های گوناگون به راهبرد خواننده به مفهوم کلماتی که کمتر در زبان امروزین ما یافت می‌شوند، یاری رسانیده است. روشن است که در اینجا نمی‌توانیم همه واژگانی را که در شعر بهار به کار رفته بر شمریم، تنها به چند نمونه که گواه روشنی است بر این ویژگی اشاره می‌کنیم. مثلا :

کرفه –(در بند۲) به مفهوم ثواب می‌باشد و کرفه اندیش یعنی کسی که به کاری می‌اندیشد که او را بهره‌ای مینوی نصیب می‌سازد. و این واژه را بهار این چنین به کار گرفته:

که جان پدر کرفه اندیش باش — بی آزار و بهدین و خوش کیش باش
چو باید شدن زین جهان ای پسر — نگر تا به مینو چه بایسته تر
نباشد کس اندر جهان دیر پای — همان مینوی کرده ماند به جای

وخش– در بند ۲۲ نمو و زیاد شدن را معنی می‌دهد و کنایه از ربح و تنزیل است و در شعر بهار چنین آمده:

به بد گوهران وام هرگز مده — چو دادی بر آن خواسته دل منه
هم از بد نژدان و بد گوهران — مکن وام،کش هست وخشی گران
پی زر در استد همی بر درت — پیمبر فرستد همی در برت
زیان ها بسی هست از ایدر ترا — مکن وام از مرد بد گوهرا

پرگست - (بند ۱۰۴) معنی دور باد، یا خدای ناخواسته را می‌دهد و این واژه را در منظومه ارمغان بهار چنین می‌یابیم.

کسی کاو به گیتی دهشیار زیست — نکو تر ورا از خرد چیز نیست
که گر مایه از دست پرگست شد — زر و چار پا نیزش از دست شد
چو باشد خرد، رفته باز آیدش — به ناز کسان کی نیاز آیدش

فرارون- به معنای والایی و بزرگمنشی آورده شده و بهار آنرا با جناسی زیبا چنین می‌آورد. (بند ۶۵)

مکن خودستایی که وارون شوی به وارونگی کی فرارون شوی

خویشکاری- مفهوم کار و کوشش فردی را میدهد و در بند (۱۰۷) چنین آورده شده.

مهل نام را خویشکاری ز دست که بی خویشکاری شود نام پست
دو گیتی است با مردم خویشکار به مینو خوش و در جهان شاد خوار

ریدکان و **افسوس** : به مفهوم نوجوانان - و همچنین افسوس که در معنای کهن این واژه یعنی بر کسی خندیدن و او را خرد کردن گرفته شده و هر دو واژه در بند ۵۶ چنین آمده‌اند:

به مردم بر افسوس و خواری مکن بویژه به مه سال مرد کهن
که روزی تو مه سال گردی و پیر همان بینی از ریدکان هژیر

پادیاوندی به مفهوم زورمندی - می‌باشد و **ریژخوی** که (هوی و هوس دار را معنی می‌دهد.) و هر دو واژه در بند ۱۵۲ برای برشمردن صفات دژآگهان آورده شده و بهار با لحنی پر طنین این واژه‌ها را چنین به‌کار می‌گیرد.

دژ آگه چهار است کز خوی بد کند دشمنی با تن و جان خود
یکی پادیاوند مردم گزای به هر کار و هر چیز زور آزمای
دگر نره درویش با دار و برد که با مهتر خویش جوید نبرد
سه دیگر کهن ساله ریژخوی که هنگام پیری شود جفت جوی
چهارم جوانی که جوید زنی شود جفت پیره زن ریمنی ...

شگرد دوم بهار را در راه وفاداری به ساختار این پندنامه در کار برد پاره‌ای نکات دستوری و به ویژه افعال باید دانست. در متن آذرباد یک نوع یک‌دستی در مورد کاربرد افعال دیده می‌شود. اندرزها یا به امر و یا به نهی آورده شده‌اند. بهار نیز تا توانسته این نکته را رعایت کرده. اما باید گفت که گاه نیز از خود ابتکاراتی بخرج داده است و پاره‌ای از افعال را به حالت مصدری و صورت حکم کلی بیان می‌کند. و برای برخی دیگر ترکیب‌های ندائی و دعائی و آرزوئی به کار می‌برد. برای نمونه بر جای آنکه بگوید: به چیز یزدان و امهراسپندان توخشا و جان‌سپار باش می‌گوید:

به گیتی ره ایزدی توختن بود مینوی توشه اندوختن

یا بر جای آنکه بگوید زن و فرزند خویشتن جدا از فرهنگ به مهل، (بند۱۳) می‌گوید:

مبادا ز فرهنگ و دانش جدا زن و کودک مردم پارسا

اما سومین ویژگی سبک بهار در وفاداری به لحن پندنامه‌ی آذرباد را باید در چگونگی کاربرد تشبیهات و استعارات و صور خیال جستجو کرد. شعر بهار که همواره نگارستانی از نقش‌ها و رنگ‌هاست در این منظومه نمونه‌ی غنی را نشان نمی‌دهد. جز در دو بند ۸۶ و ۱۱۲ که بهار از خود تصاویری بر گفته‌ی اندرزگوی افزوده، در دیگر بندها به آنچه که در متن اصلی آمده وفادار مانده است. برای نمونه در بند ۸۶ اندرزگوی باستان حکمی کلی را می‌آورد و می‌گوید:

سخن عالی به دش چهر یا آدم بد گهر و بد ذات مگوی. بهار در برگردان این بند به شعر، تشبیه زیبائی به کار برده و دانش و سخن آموختن به ناپاک را همچون بادی دانسته که چراغی روشن را به خاموشی می‌کشاند:

میاموز دانش به ناپاکزاد که دانش چراغست و نا پاک باد

و یا دربند ۱۱۲ برای بیان اندیشه‌ی آذرباد در باره‌ی گناهانی که از افزونی می خواری از انسان سر می‌زند، می خواری را به تند بارانی تشبیه کرده و گناه را همچون گیاهی که از پی آن تند باران بی شمار می‌روید:

اگر باده نوشی به پیمانه نوش به آئین مردان فرزانه نوش
کز افزونی می ز دلها گناه بروید، چو از تند باران گیاه

به طور کلی کوشش بهار در نظم این متن بیش از هر چیز بر این متمرکز شده که بتواند به همان تشبیهات و صور خیالی که در پندها بکار رفته نشستی دلپذیر بخشد. خوش آهنگ‌سازی کلام و کاربرد صنایعی که به شعر لحن و آوائی به یاد ماندنی می‌بخشد جای دیگر ظرایف این فن را در این منظومه گرفته است.

برای نمونه در اینجا و پیش از پایان سخن دو بند از این اندرزنامه را می‌آوریم که در آن تصاویر و تشبیهاتی بکار رفته و بهار همانها را در شعر خویش با آهنگ و لحنی خوش همراه کرده است.

بند ۹۳ در سرزنش زبان تند و هلک گوی گفته شده و مرد تند زبان به آتشی تشبیه شده که چون در نیستان افتد هم مرغان و ماهیان را بسوزاند و هم جانوران موذی را.

بهار این تصویر را چنین بیان کرده است.

مشو در سخن تند و زنجیر خای — که تندی درخشیست خرمن گرای
بود آتش تیز گفتار تیز — که در بیشه چیزی نماند به نیز
بسوزد تر و خشک و نزدیک و دور — چه مرغ و چه ماهی چه مار وچه مور

بند ۸۹- در سرزنش دلبستگی به خواسته و مال دنیوی گفته شده:

به خواسته و چیز گیتی گستاخ مباش، چه خواسته و چیز گیتی ایدون همانا چون مرغی است که از این درخت بر آن درخت نشسته و به هیچ درخت نپاید.

به گنج و به کالای گیتی مناز — که کالای گیتی نپاید دراز
چو مرغی است گنج و زر و خواسته — جهان چون یکی باغ آراسته
ز شاخی به شاخی بر آید همی — به یک شاخ هرگز نپاید همی

فرجام سخن:

و حال آنچه را که از برای فرجام سخن و پاسخ به پرسش‌هائی که درآغاز این گفتار آوردیم، میتوانیم اینچنین خلاصه می‌کنیم :

پیرامون و زیر بناهای فرهنگی زمانه‌ی بهار، کشفیات خاورشناسان و توجه درس خواندگان ایرانی نسبت به تاریخ و زبان و ادبیات کهن ما، در رویکرد این شاعر پژوهشگر به زبان و ادبیات پهلوی بی تأثیر نبوده است. ولی شیفتگی او بدین میراث بزرگ، همچنین از آگاهی او بدین واقعیت سرچشمه می‌گیرد که پژوهش در باره‌ی زبان و ادبیات فارسی بدون آگاهی از ریشه‌ی زبان‌ها و ادبیات باستانی ما ممکن نیست. این نکته را خود او در مقدمه‌ی سبک شناسی گویاتر از هر کس بیان کرده است:

".. ادبیات فارسی تا سی چهل سال پیش دو پایه بیش نداشت یکی علوم مقدماتی زبان عرب، دیگر تتبعات و مطالعات در متن زبان فارسی و فراگرفتن قواعد ناقص زبان و تاریخ لغت..... از یک قرن قبل به واسطه ی قرائت کتیبه ها و شیوع تواریخ یونان و روم و نشر تواریخ قدیم مانند تاریخ طبری و مسعودی و یعقوبی و دینوری و غیره و کمکی

که حفریات و علوم باستانشناسی به مجموع این وسایل کرد، تاریخ شرق دگرگون گردید... بر این پایه ایران شناسی نیز دو پایه پیدا کرد:١- شناختن ادبیات و تاریخ و صنایع خود ایران طبق قاعده ی قدیم ٢- شناختن ادبیات و صنایع فارسی و تاریخ قبل از اسلام از مادی و هخامنشی و اشکانیان و ساسانیان طبق منابع عربی و فرنگی و آشنا شدن با اوستا و زند و پازند و یاد گرفتن زبان و خطوط قدیم و آشنا شدن با آداب مزدیسنی و شناختن زرتشت و مانی و ریشه زبان دری و پهلوی جنوبی و شمالی و زبان سغدی و سایر شاخه های زبان ایرانی ... تا پنجاه سال قبل ادبای ایران فقط قسمت اول از ایران شناسی را می شناختند و مورخین نیز سوای معدودی از اهل فضل تنها از قسم قدیم آگاه بودند و از قسم دوم بی خبر..... ولی امروز دیگر با آلات فنی فرهنگ و ادب قدیم نمی توان کسی را در زبان فارسی به معنای واقعی "ادیب" دانست مگر آنکه به تمام تحقیقات قدیم و جدید واقف بوده ایران را از لحاظ تاریخ و زبان و عادات و صنایع و نظم و نثر و رجال و کتاب بشناسد ...." (۴۹)

از جانب دیگر تحسین و ستایش بهار از آذرباد مهرسپندان نیز که سبب بر انگیختن او به نظم سخنانش شده به دیده‌ی ما، نه انگیزه‌ی ایده ئولوژیکی داشته و نه برتری دادن آئینی بر آئین دیگر موجب آن بوده است. گزینش این اندرزنامه را باید با پیامی که در آن آورده شده توجیه نمود. پیامی که دربرگیرنده‌ی ارزشهای پایدار و مانای اخلاقی ایرانی است که بهار خود از باورمندان آن به شمار می‌آید. بر اثبات این داعیه از دیگر آثار بهار شواهد بسیاری می‌توان آورد. نگاهی به مقاله‌ی **"اندرز"** که در ستایش از سنت پندگوئی و پند شنوائی نوشته و همچنین بیشمار سروده‌های اندرزی که در دیوانش موجود است، نمودارهائی دیگرند بر باورمندی عمیق او نسبت به ریشه داری ادبیات اندرزی در فرهنگ ایران زمین. (۴۹)

بزرگترین ویژگی کار او بر این متن آنچنانکه آوردیم آمیختگی پژوهش از جانبی و آفرینش شاعرانه از جانب دیگر است. نظم روان او نمودار چیرگی اوست بر احوال و اندیشه‌ی اندرزگوئی که بهار سخنانش را به نظم کشیده است و این نیز حاصل غوررسی و پژوهش او در این وادیست.

جان کلام آنکه داوری در بر خورد بهار با ادبیات پهلوی از پایگاه شاعر ما را بر آن می‌دارد که او را در زنجیره‌ی دیگر شاعران پارسی‌گویی همچون رودکی، دقیقی، ابو شکور بلخی،

فردوسی،بدایعی بلخی، فخرالدین اسعد گرگانی، قرار دهیم که متون پهلوی و به ویژه اندرزنامه‌های ادب پهلوی را به نظم کشیدند و این چنین میراثی بزرگ را از دستبرد آفات زمانه دور نگاه داشتند.*

یادداشت ها :

۱-نک، محمد تقی بهار، سبک شناسی، ج ۱ بخش اول.

۲-نک، به سلسله مقالات شعر در ایران، سبک شعر قبل از اسلام، بهار و ادب و فارسی به کوشش محمد گلبن، تهران، جیبی ۱۳۷۱، ص ۷۴ تا ۱۳۴. به ویژه به بخش‌های: شعر دوازده هجائی مانی، کتیبه‌ی حاجی آباد، ایاتکار زریران، درخت آسوریک، چامه‌ی شاه بهرام، سرود کرکوی و غیره.

۳-سبک شناسی: ج ۱ ص گفتار سوم، ۱۰۱ تا ۱۴۱ و گفتار چهارم ۱۴۳ تا ۱۴۸، و گفتار هشتم ۲۶۹ تا ۲۷۴.

۴-فردوسی نامه، به کوشش محمد گلبن، تهران ۱۳۴۵، مرکز نشر سپهر، ص ۹۶ تا ۱۱۱.

۵-نک به "دقیقی و فردوسی" در فردوسی نامه ص ۱۱۱ تا ۱۲۲ و همچنین به یادداشتهای بهار بر ایاتگار زریران، در ترجمه چند متن پهلوی، تهران ۱۳۴۷، مرکز نشر سپهر ۵۵ تا ۷۹ و بخش ایاتگار زریران در سلسله مقالات شعر در ایران، بهار و ادب فارسی، ج ۱ ص ۸۲، بهار پژوهشی نیز در باره‌ی واژه‌های پهلوی در ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی انجام داده که در خور توجه است، نک فردوسی نامه ص ۱۲۲ تا ۱۲۶.

۶-نک ترجمه چند متن پهلوی یاد شده. عنوان مهمترین این ترجمه‌ها از این قرارند: منظومه درخت آسوریک، گزارش شترنگ و نهادن وینرد شیر، اندرزهای آذرباد مارسفندان، داروی خرسندی، یادگار زریران، در آمدن شه بهرام ورجاوند، ماه فروردین روز خرداد، داستان ریدک خوش آرزو، چیدک اندرز پوریوتکیشان، اندرز خسرو کواتان، اندرز بهزاد فرخ پیرور، نهش چیز گیتیّ، سخنان بخت آفرید.

۷-نک دیوان بهار، توس ۱۳۶۵، ج ۱ ص ۶۱۴. همچنین بهار و ادب فارسی ج ۱ ص ۸۷ در باره‌ی این متن بهار مقاله‌ای نوشته به نام یک قصیده پهلوی و از خلال آن بر ترجمه و تفسیر پرفسور بیلی که صادق هدایت آن را به فارسی برگردانده بود ایراداتی وارد ساخته است. نک، مجله‌ی سخن، دوره‌ی دوم شماره ۸ شهریور ۱۳۲۴، ص ۵۷۷-۵۸۱.

۸-ترجمه‌ی چند متن پهلوی، ۱۸ تا ۵۳ و دیوان، ج ۲ ص ۱۱۱۲ تا ۱۱۳۸.

۹-نک مقاله‌ی مکتوب و برسری، بهار و ادب فارسی، ج ۲ ص ۱۸۶ تا ۲۰۷

۱۰-محمد گلبن، ترجمه چند متن پهلوی، مقدمه. غیر از توضیحات در مقدمه آقای گلبن در حاشیه متن‌ها یادداشتهائی از بهار آورده‌اند که خواننده را نسبت به شرایطی که بهار در آن دست به کار ترجمه

متون پهلوی زده است، روشن می‌سازد. برای نمونه نک به یادداشت بهار در پایان متن " ماه فروردین روز خورداد" ص ۹۵.

۱۱–جلال متینی، ایران نامه، ویژه نامه‌ی بهار سال پنجم شماره‌ی چهار تابستان ۱۳۶۶، ص ۵۹۱ یادداشت ۳۹

۱۲–ماهیار نوابی، درخت آسوریک، تهران ۱۳۴۶، مقدمه.

۱۳–در همین دوران، برای نمونه ابراهیم پور داود کتاب گاتها (بمبئی ۱۳۰۵) و خرده اوستا (بمبئی ۱۳۱۰) را منتشر ساخت، رشید یاسمی برگردانی از اندرز اوشنر داناگ به دست داد (تهران ۱۳۱۳)، مجتبی مینوی نامه‌ی تنسر را عرضه کرد (تهران۱۳۱۱)، سعید نفیسی اندرزنامه‌ی انوشیروان و صورت منظوم آنرا تحت عنوان راحه الانسان در مجله مهر چاپ نمود (۱۳۱۳). صادق هدایت به ترجمه کارنامه اردشیر بابکان ۱۳۱۸، گجستک ابالیش ۱۳۱۸، شهرستانهای ایران ۱۳۲۱، یادگار جاماسب ۱۳۲۳، و زند هومن یسن ۱۳۲۵ دست یازید، از جانب دیگر کوشندگانی همچون حسن تقی‌زاده، کاظم‌زاده ایرانشهر، جمال‌زاده و تربیت و غیره با ترجمه و نشر آثار خاورشناسان درباره‌ی زبان و ادبیات و فرهنگ ایران باستان در مجلات کاوه، ایرانشهر و نامه‌ی فرنگستان) به پیشرفت این زمینه از پژوهش کمک شایانی نمودند.

۱۴– برای آگاهی بیشتر نک به:

ابراهیم پورداود، خرده اوستا، بمبئی ۱۳۱۰، ص ۳۰ تا ۴۱

احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران ۱۳۷۶، ص ۶۶، ۱۳۴و ۱۳۶، ۱۸۳ و ۱۶۸

رهام اشه، شهین سراج، آذرباد مهرسپندان، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۷۹ ص ۵ تا ۲۸

۱۵– مشخصات این منابع به ترتیب از این قرار می‌باشند:

- ابو علی احمد بن محمد مسکویه، الحکمه الخالده – جاویدان خرد– عبدالرحمن بدوی، قاهره ۱۹۵۲ ، ص ۲۶ ،۲۷ و ۶۷ همچنین نک به برگردانهای فارسی از این کتاب.

شرف الدین عثمان ابن محمد قزوینی – قرن هفتم – دانش پژوه تهران، ۱۳۵۹، ص ۷۳

درویش فانی بمبئی ۱۲۹۴ ص ۱۱۲ تا ۱۱۵. تقی الدین ارجانی شوشتری به کوشش بهروز ثروتیان، تهران ۱۳۵۵ص ۶۲

- امام محمد بن غزالی توسی،نصیحه الملوک ، به تصحیح جلال الدین همائی، تهران ۱۳۵۱، ص ۲۲۴
- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، نوایی، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۶۷
- ابو حیان التوحیدی، البصائر و الذخائر دمشق ۱۹۶۴، المجلد الثالث ص ۶۷۳

- قاسم التنوخی، الفرج بعد الشده، ، مصر، ۱۹۰۳، ص ۳۸، ترجمه ی فرج بعد از شدت، حسین اسعد دهستانی، تهران ۱۳۳۵
- مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح محمد تقی بهار، تهران، ۱۳۱۸ ص ۵۱ و ۶۷
- حمزه اصفهانی، کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، چاپ بیروت، ۱۹۶۱، ص ۵۳
- ابن حزم، کتاب الفصل فی الملل والاهواء و النحل، قاهره ۱۳۱۷ هجری، ص ۳۶ و ۳۷
- ابن نبابه المصری، سرح العیون، ، الاسکندریه ۱۲۹۰، نک همچنین به افشاری شیرازی متون عربی و فارسی در باره مانی و مانویت، تهران ۱۳۲۵ص ۲۸۸

16- West , E.W .: Notes sur quelques petits textes pehlevi " *Le muséon* ,1887 pp263- 72

17- Zaenher, R.C .:*The Teaching of the Magi . A compendium of Zoroasrtian, beliefs*, London, 1956.18- Christensen, A : Iran sous les Sassanides, Copenhagen. 1944.

19- Cowley, A.: *Aramaic papyri of the fifth century BC*, Oxford, 1923

20- Olsson, T.: "The Refutation of Manichaen Doctrines in Denkard 3.200 "*Manichanica Selecta*. *Studies presented to J. Ries*, A. Von Tongerloo and S. Giveresen (e.d), Lovanii, 1991, p 273-83.

21- Shaked, Sh:The Wisdom of the Sasanian Sages (Denkard VI), Westview press, 1979

22- de Harlez, C: Livre des conseilles d'Aterpat-i- mansarspendan,Ttraduit du Pehlevi, Louvain, 1887 *Le muséon*, VI, P 66-78.

- Muller, F.: VIII Beitrage zur Textkritik und Erklarung des Andars i Âturopât i Mahraspandân (Sitzungasbrichte der kais. Akademie der Wissenschaten in Wein, 1897.)

۲۳- نک، تاریخ گزیده یاد شده، ص ۱۰۷

۲۴-مانند یکی از اندرزهای آذرباد که درکتاب ششم (DIA) دینکرد آمده و در آن امور گیتی به ۲۵ باب و سپس به ۲۵ دسته تقسیم شده است و هر دسته به یکی از عوامل یعنی بخت، عمل، خوی، جوهر و ارث منسوب شده است. تحریرهائی از این پند بدون انتساب به آذرباد در کتاب ابن مسکویه ص ۶۷، و توحیدی، ۶۷۳ و گاه با انتساب به بزرجمهر (تاریخ گزیده ۶۵) در ادبیات اخلاقی بعد از اسلام آمده است. همچنین نک به التنوخی ص ۳۸ و التوحیدی ص ۲۵۴.

۲۵-نک به ابن حزم یاد شده در شماره ۱۵ ص ۳۶ و ۳۷.

۲۶-نک به تفضیل درباره‌ی" بیست و دو واژه آذرباد" که در فصل ۶۲ روایات پهلوی آورده شده، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۱۸۳، و نک رهام آشه، شهین سراج، آذرباد مهرسپندان، ص ۱۰۸

۲۷-گفتار اندر سپاسداری، از زرتشت بهرام، نک روایات داراب هرمزدیار نسخه کتابخانه ملی پاریس: Suppl. Persan 46 ff.311a-311b ، صفحه ۳۱۱

۲۸-نک تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، نسخه‌های خطی پهلوی، ص ۳۲۸

۲۹-نک به مقدمه بهرام تهمورث انکلساریا بر متون پهلوی:

Pahlavi Texts edited by the late Dastur Jamasp- Asana with An Introduction by Behramgore Tahmuras Anklesaria Bombay 1913

۳۰-وست یاد شده ص ۲۷۲

31-Modi JJ. *The Persian Farziat Nameh and Kolaseh- Din of Dastur Darab Pahlan,* Bombay 1924 p 29-32.

32-Irani, KH, D, Sh:. *The Pahlavi texts*, With transliteration in Avesta character and in Persian, Bombay 1899.

۳۳- دینشاه ایرانی، اخلاق ایران باستان، چاپ اول ۱۳۰۹ بمبئی، چاپ چهارم، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۱، ص ۹۸- ۱۰۲

۳۴- نوابی ماهیار، مجموعه‌ی مقالات، ج ۱ شیراز ۲۵۳۵. ص ۴۷۳-۴۸۳

۳۵- سعید عریان، متون پهلوی، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۰۰تا ۱۱۰

۳۶- رهام اشه نک رهام اشه- شهین سراج، آذرباد مهرسپندان،تهران،فروهر،۱۳۷۹، ص ۶۹-۸۴

۳۷- از گفتگو با مهر داد بهار، کلک شهریور ۱۳۷۳، ش ۵۴، ص ۱۸۷.

در باره‌ی هرتسفلد و کشفیات او نک مجله‌ی یادگار، سال پنجم، شماره‌ی اول و دوم، شهریور و مهر ۱۳۲۷، ص ۱۱۱ تا ۱۱۴ و شماره سوم آبان ۱۳۲۷، ص ۷۴- ۷۶ و

ARS Islamica the department of fine arts, university of Michigan vols XV-XVI P 261-266

از خلال یادداشتهای بهار می‌توان پی برد که باور و ایمانی راسخ به کار هرتسفلد داشته است و از او همواره به عنوان استاد بزرگوار، علامه شهیر و کسی که بر او سمت استادی و حتی پدری داشته یاد می‌کند. بهار، از آموخته‌های هرتسفلد در کار نسخه شناسی، و چگونگی ریشه یابی واژه‌ها بهره فراوان برده. و در آثار خود بارها به مقالات و رد و بدلهای خود با این خاورشناس اشاره می‌کند. برای نمونه در پیش درآمدی که بر برگردان متن ایاتگار زریران آورده می‌نویسد :

((..... این نسخه از یادگار زریران که نزد این جانب بود هشت صفحه از آغازش کمبود داشت و از اینراه که می‌خواستم آن را به پارسی امروزین برگردانم ناچار شدم که کمبود آغاز آن را از روی نسخه دیگری بنویسم. اینک اجازه یافته و از روی نسخه آقای پرفسور هرتسفلد که استادی بزرگوار و حق پدری در باره من دارد آن کمبود را یادداشت و برجای نوشته و امیدوارم به یاری خدای از ترجمه آنهم خوب بر آمده به کامیابی انجام چنین یادگاری برسم....)) نک ترجمه چند متن پهلوی ص ۵۵

به دیده‌ی نگارنده‌ی این مقال بدین گونه یادآوری‌های بهار از هرتسفلد و دیگر خاورشناسان، می‌بایست با بینش ژرفتری نگریست و خاطر نشان ساخت که برای ادیبی چون بهار که از آموزشی سنتی به جهان پژوهش‌های امروزین راه یافته بود، برخورد با دانشمندی چون هرتسفلد تجربه‌ای بس کارساز و شگفت انگیز بوده و به یقین در دگرگونی روش پژوهشی او تأثیری بزرگ بر جای گذاشته است.

۳۸- نک به یادداشت شماره ۳ ص ۱۱۳۵ و شماره ۱ ص ۱۱۳۶

۳۹- مقایسه کنید با بیوگرافی آذرباد در پور داود، خرده اوستا، ص ۳۰ و ۳۱. درباره‌ی آشنائی بهار با آثار پور داود، مهرداد بهار در دیباچه دیوان ص ۳۱ می‌نویسد: ((.... نیز ترجمه‌ی ارزشمند متنهای اوستائی که توسط شادروان پور داود انجام یافته بود، مبنای آشنائی وی با زبان و ادبیات اوستا قرار گرفت، و چه بسا یادداشتها که در پی مقابله با متن اوستا در حاشیه‌ی دو جلد کتاب یشتها نوشته است ....)) بهار خود نیز در پژوهش‌های خود به آثار پور داود اشاره می‌کند. نک شعر در ایران پیش از اسلام، بهار و ادب فارسی ج ۱ ص ۷۵ تا ۷۷ سبک شناسی، ج۱ ص، ۱۲ همچنین نک بهار، سوگند در ادبیات فارسی، بهار و ادب فارسی ج ۱ ص ۲۶۷ در باره‌ی آزمایش ور.

همان، ص ۵۱

همان، ص ۴۶

۳۸- همان، ج ۲ ص ۲۳۰

۳۹- مقدمه اندرزها دیوان ج ۲ ص ۱۱۱۳. همچنین در کارنامه‌ی زندان (ص ۸۵۵) در باره‌ی نظم این پند نامه آورده است:

....اندرین حال بهر دفع ملال	به سوی شاعری کشید خیال
سه قصیده سروده‌ام اینجا	طبع را آزموده‌ام اینجا
غزل و قطعه گفته‌ام بسیار	که رسیده است شعر ها به هزار
نیز اندرزهای آذرپاد	که به از آن کسی ندارد یاد
به گزارش ز پهلوی نامه	سر به سر گفته‌ام به یک چامه
دیدم این شعرها پراکنده است	دفترم از نظیرش آکنده است
به که خامه به نظم چست کنم	دفتر تازه‌ای درست کنم .....

۴۵- این پیشگفتار در چاپ اول دیوان بهار که به سال ۱۳۳۶ صورت گرفته وجود ندارد.

۴۶-پند نامه‌ی انوشیروان یا راحه الانسان، سعید نفیسی، ضمیمه‌ی سال دوم مجله مهر ۱۳۱۳، ص ۱ تا ۲۰

۴۷-بر گردان درست بند ۸۱ و همچنین ۲۵ را آقای رهام اشه یادآوری نمودند. از یاریشان سپاسگزارم.

بند ۸۱ در ترجمه‌های زیر بدینصورت آمده:

خدایار شهریار ایرانی: دادار باش که گروثمانی شوی (ص۶)

دینشاه ایرانی: سخی و جوانمرد باش تا آسمانی باشی (ص ۱۰۰)

بهار: دادار باش که گروزمانی (ملکوتی) شوی ص ۱۱۲۷

ماهیار نوابی: (به راه) دادار باش تا گرزمانی (= عرش آشیان باشی). (ص۵۲۲)

سعید عریان: بخشنده باش تا گرودمانی باشی.(ص ۱۰۴)

رهام آشه: یشتار (= کسی که پرستش و یزش می‌کند) باش تا که گروتمامی باشی. ص ۸۰

۴۸-بند ۲۵ در برگردانهای فارسی بدینصورت آمده:

خدایار شهریار ایرانی: اندر پادشاهان وجر به دروغ مخواه. ص ۳
دینشاه ایرانی: از پادشاهان فرمان ناحق مخواه. ص ۹۹
بهار: اندر پادشاهان وژیر (گریز و چاره و تدبیر) به دروغ به پایان مبر. ص ۱۱۱۸
ماهیار نوابی: اندر فرمانروائی وجر (= فتوی، حکم) به دروغ مهر مکن. ص ۵۱۹
سعید عریان:اندر پادشاهان گزارش دروغ مهر مکن. ص ۱۰۱
رهام آشه: اندر معاهده‌ها، حکم دروغ مهر مه زن. ص ۷۸

۴۹-آقای دبیر سیاقی زمانی از بهار در خواست نموده بود که به رسم یادگار، مطلبی در دفتر ایشان بنویسد. بهار به دیدن خرده‌گیری آقای عباس اقبال آشتیانی بر اندرز و اندرزگویان که در همان دفتر نوشته شده بود این مقاله را نگاشته است. نک به بهار و ادب فارسی، ج۲ ص ۳۶۱.

مفاهیم اندرزی در دیوان بهار از موضوعاتی است که هنوز مورد مطالعه دقیق قرار نگرفته است فارغ از اندرزهای سیاسی او به پادشاهان و قدرتمندان وقت، دیوان او در برگیرنده‌ی پندنامه و اندرزهائیست که خطاب به نو باوگان و جوانان ایرانی نوشته شده و در بسیاری از آنها اهمیت آموزش و پرورش و کار و کوشش، راستی و درستی و زندگی سخن رفته است. نک برای نمونه. سرود مدرسه،۵۷۶، نثار به پیشاهنگان ۶۹۱، و کارنامه زندان ج ۲ بخش‌های تمثیلی کارنامه زندان ۸۴۸،۸۴۶، در صفت استاد و در فایده علوم ۸۵۷، در فضیلت شاگردی ۸۶۰، در دین و آئین و صفت وجدان ۸۶۷ و بسیاری دیگر. نگارنده این مقال بخشی از این مفاهیم را در پایان‌نامه‌ی دکتری خود (مفهوم گوناگون وطن در شعر بهار) آورده است.

نک:

Helene Saraj, La Notion de Patrie a travers la Poésie de Bahar, Thèse pour le Doctorat sous la direction de Ch-H de Fouchécour Université de la Sorbonne Nouvelle paris III, juin 1996, p 323-340

و نظر به اهمیت این درونمایه در شعر بهار در نظر دارد در سالهای آینده این مبحث را به صورت موضوعی جداگانه مورد پژوهش قرار دهد.

*این پژوهش هرگز بدون یاری دوست دانشمندم آقای رهام اشه پژوهشگر در زبان و ادبیات پهلوی، انجام نمی‌گرفت. بر خود لازم می‌بینم از راهنمائی ایشان برای یافتن منابع پژوهش در باره‌ی آذرباد مهرسپندان و همچنین واژه‌های پهلوی سپاسگزاری کنم.

یادی از ملک الشعرای بهار

با نگاهی نزدیک به دو نمونه از سروده های او

اردشیر لطفعلیان

محمّد تقی بهار ملقّب به ملک الشعرا در دوازدهم ربیع الاوّل ۱۳۰۴ قمری برابر با بیستم آذرماه ۱۲۶۵ شمسی از پدری شاعر و مادری گرجی تبار در شهر مشهد پا به عرصهٔ وجود گذاشت. او در کار شاعری که تنها یک وجه از استعدادهای گوناگونش بود به جایگاهی رسید که تنها معدودی از بزرگترین سرایندگان پارسی گوی از آغاز تولد شعر فارسی تا کنون به آن دست یافته اند. پدرش محمود خان صبوری، ملک الشعرای آستان قدس رضوی بود و با آنکه راه ملک الشعرایی دربار ناصرالدین شاه به رویش گشوده شد، ترجیح داد که همچنان ملک الشعرای آستان قدس باقی بماند. از وی دیوان شعری به جا مانده که از تسلّط کامل بر انواع قالب های شعر کهن خبر می دهد. برای نمونه چند بیتی از یک غزل او در زیر نقل می شود:

سوی ما دیگر به ناز آن دلنواز آید نیاید

عمر بود و رفت، عمر رفته باز آید نیاید

نشکفد دل تا نبیند از دهانش یک تبسّم

یارب از باغ مراد این غنچه باز آید نیاید

هرکه از سِرِّ دهانش یافت رمزی بست لب را

این حدیث اندر زبان اهل راز آید نیاید

مطرب اَر پردهٔ عُشّاق ننوازد نوایی

خاطر افسرده در سوز و گداز آید نیاید

صبر را با عاشقی آمیزشی نبود صبوری

آبگینه هیچگه با سنگ ساز آید نیاید[1]

محمّد تقی از اوان خردسالی در پرتو هدایت پدر با شاهنامه و بعضی دیگر از دیوان های استادان کهن مانند"صد کلمه" از آثار منظوم رشید الدین وطواط، شاعر و زبان شناس قرن هفتم هجری آشنا شد و خواندن سروده های آنان قریحهٔ شاعری اش را تحریک کرد. او در هفت سالگی شاهنامهٔ فردوسی را به راحتی می خواند و معنای بیشتر ابیات آن را درمی یافت. نخستین شعر خود را در همان هفت سالگی سرود و آن بیتی به این شرح بود:

تهمتن بپوشید ببر بیان بیامد به میدان چو شیر ژیان

پدرش وقتی این شعر را که او در حاشیهٔ یکی از صفحات شاهنامه نوشته شده بود دید کودک راتشویق کرد و به او ده پول سیاه جایزه داد.

امّا آنچه به عنوان نخستین شعر بهار در یاد خراسانیان مانده چیز دیگری است. هنگامی که او ده ساله شده بود پدر و مادرش قصد زیارت کربلا می کنند و دو کودک دیگر خانواده یعنی خواهر شش ساله و برادر دوسالهٔ محمّد تقی نیز همراهند. کجاوهٔ حامل آنها شب را در کاروانسرایی در پای کوه بیستون توقف می کند. بهتر است این داستان را از زبان خود شاعر بخوانیم: "شب پدرم در اطاق سیگار می پیچید، من و مادرم در غرفه نشسته بودیم. ناگاه عقرب سیاه درشتی از روی دست من و صورت برادرم که شیر می خورد و زانوی مادرم عبور کرد و آسیبی نرسانید. عقرب را کشتند و من به شوخی این شعر را گفتم:

به بیستون که رسیدیم یه عقربی دیدم اگر غلط نکنم از لیفند[2] فرهاد است

---

[1] بر گرفته از مقالهٔ مهرداد بهار فرزند شاعردر جایگاه اینترنتی رسمی ملک الشعری بهار. این سایت از مقالات متعددی ترکیب یافته که یکی از آنها مقالهٔ دکترمهرداد بهار زیر عنوان "خانه و خانواده است.

[2] همان مقاله. در توضیح واژهٔ "لیفند" به نقل از خود ملک الشعرا چنین آمده است: "لیفند همان لیفه استکه چین‌هاي کمر شلوار بند باشد. خراساني‌ها غالباً لغاتي را که آخرش مفتوح است و هاء غیر ملفوظ دارد، به اضافهٔ نون و دال تلفظ مي‌کنند. چنان‌که یخه را یخند، لیفه را لیفند، و کیسه را کیسند مي‌گویند. و این قاعده سماعي است نه قیاسي، زیرا بچه را بچند و ننه را ننند نمي‌گویند."

طبع محمّد تقی در سایهٔ تشویق های پدر هر روز به شکوفایی بیشتری می گرایید. این تشویق ها تا پانزده سالگی او از سوی بی وقفه پدر ادامه داشت امّا نا آرامی های ناشی از انقلاب مشروطه و از رونق افتادن بازار مدیحه سرایی خاطر وی را سخت فراهم ساخت چون به این نتیجه رسید که از آن پس شغل شاعری نمی تواند معیشت پسرش را تأمین کند و او باید به فکر حرفهٔ دیگری باشد. باید این نکته نیز افزوده شود که پدر و نیاکان محمود خان صبوری که تبار کاشانی داشتند همه در کار تجارت بودند و خویشاوندان بهار هم در مشهد در همین رشته فعالیت داشتند. شدت نگرانی پدر بهار بدانجا رسید که موجب شد محمّد تقی مدرسه را ترک کند و در مغازهٔ بلور فروشی دایی تاجرش کار مشغول شود.

وی از این مرحله از زندگی خود خاطرهٔ خوشی ندارد و در چهار پارهٔ زیبایی که شاعر به آن یک رنگ عمیق فلسفی داده است، به آسیبی که از این رهگذر بر روح او وارد شده اشاره می‌کند. پرسش فلسفی و هستی شناسی در این شعر مربوط سهم توارث (تأثیرات ژنتیک) در سرنوشت انسان از یک سو و سهم خود او در رقم زدن به آن سرنوشت خویش ازسوی دیگر است. از آنجا که این شعر ملک الشعرا به کمتر انتشار عام یافته، حیف است که خوانندگان آرمان با آن آشنایی پیدا نکنند. از این رو صورت کامل آن که از دوران دبیرستان در حافظه نگارنده محفوظ مانده است در زیر آورده می شود:

از بَرِ این کُرهٔ پست حقیر زیر این گنبد مینای بلند
نیست خرسند کس از خُرد و کبیر من چرا بیهُده باشم خرسند
شده ام درهمه اشیا باریک رفته تا سرحد اسرارِ وجود
چیست هستی افقی بس تاریک وندر آن نقطهٔ شکّی موجود
بجز این نقطهٔ نورانی شک نیست در این افق تیره فروغ
عشق بستم به حقایق یک یک راست گویم همه وهم است و دروغ
غیر وهمیم نیاید به نظر زشت و زیبا، خوش و نا خوش، بد و خوب
نکند کوکبهٔ صبح دگر در برم جلوه، نه تشییع غروب
روح من گر زنیاکانِ من است ای خدا پس من بدبخت کی ام؟

وگر این روح و خِرد آنِ من است بستهٔ بند وراثت ز چه ام؟

یک نیا عابد و عارف مسلک یک نیا لشکری و دیوانی

پدرم شاعر و من زین سه نَسَب شاعر و لشکری و روحانی

جدِّ من تاجر و زان روی پدر در من آهنگ تجارت فرمود

اثر تربیتش رفت هَدَر لیک برروح من آسیب فزود

من نه شاعر نه سپاهی نه ظریف من نه تاجر نه محاسب نه ندیم

به همه کار حریف و نه حریف به همه باب علیم و نه علیم

راست چون سنگ و سپهر غمّاز هر دمم برجگر افکنده خدنگ

گویی از بهر نشان تیر انداز نقطه ای سرخ نشانیده به سنگ.

دیری نپایید که پدر در گذشت. بهار خود در ارتباط با ادامهٔ تحصیلاتش چنین می نویسد:

"من اصول ادبیات را در نزد پدرم آموخته بودم. به هنگام مرگ وی هیجده سال‌داشتم. در این وقت تحصیلات خود را در نزد ادیب نیشابوری که از ادبا و شعرای مشهور مشهد بود، دنبال‌کردم و مقدمات عربی و اصول کامل ادبیات فارسی را نخست در پیش پدر و سپس در مدرسهٔ نواب درخدمت اساتید آن فن تکمیل نمودم و خلاصه می‌توانم بگویم که تحصیلات من از هیجده سالگی، بعد از مرگ پدرم شروع شد"[1]

پس از مرگ محمود خان صبوری لقب ملک الشعرایی از جانب مظفرالدین شاه قاجار به پسرش محمّد تقی هیجده ساله تفویض شد و آن تصمیم بدون دلیل و مبنا نبود. شرح ماجرا از این قرار است که محمّد تقی که از هنگام سرودن نخستین شعرهایش تخلّص بهار را برای خود برگزیده بود، در جریان دیداری که مظفر الدین شاه از مشهد داشت قصیدهٔ غرّایی را که به قصد احراز لقب ملک الشعرایی آستان قدس رضوی بعد از پدر سروده بود در حضور شاه خواند. قصیده که در نهایت پختگی بود با مطلع زیر شروع می شد.

رسید موکب فیروز خسرو ایران

[1] - از همان مقاله در وبسایت رسمی ملک الشعرای بهار

اَیا خراسان دیگر چه خواهی از یزدان؟

در این چکامه شاعر جوان ضمن بیان آنچه که لازمهٔ مدح پادشاه بود به کسانی هم که باور نمی کردند شعرهایی که از او می شنیدند از طبع خودش با آن کم سن و سال تراویده باشد و گمان داشتند که از سروده های پدر او است، تاخته بود:

تو سبک من نشناسی ز شاعران دگر چرا ز بی خردی بر نهیم این بهتان

پس از صبوری اینک منم که شعر مرا برد به هدیه به جای متاع بازرگان

به خردسالی آن سان چکامه بسرایم که سالخورده سخندان سرودنش نتوان

آن چکامه خوشایند شاه قرار می گیرد و فرمان داده می شود تا تنی چند از ادبای شهر کفایت وی را در کار شاعری آزمون کنند تا پس از تأیید آنان لقب ملک الشعرایی آستان قدس به جانشینی پدر به محمّد تقی بهار تفویض شود.

به طوری که در مقالهٔ مهرداد بهار آمده آزمون به صورتی بود که شاعر می بایست با چهار واژه که هیئت آزماینده چند بار تعیین می کرد به صورت فی البداهه رباعی بسازد:

چهار واژ نخست تسبیح، چراغ، نمک و چنار بود و شاعر جوان با آن واژه ها رباعی زیر را ساخت:

با خرقه و تسبیح مرا دید چو یار گفتا ز چراغ زهد ناید انوار

کس شهد ندیده است در کان نمک کس میوه نچیده است از شاخ چنار

برای بار دوم چهار واژهٔ خروس، درفش، انگور و سنگ تعیین شد و این بارحاصل طبع آزمایی بهار چنین بود:

برخاست خروس صبح، برخیز ای دوست خون دل انگور فکن در رگ و پوست

عشق من و تو قصّه ی مشت است و درفش جور تو و دل، صحبت سنگ است و سبوست

هیئت آزماینده که گویا هنوز به مهارت و توانایی بهار در کار شاعری قانع نشده بود برای آخرین بار چهار واژه به این شرح پیشنهاد کرد: گل رازقی، سیگار، لاله و کشک و حاصل طبع آزمایی بهار با آن واژه ها این رباعی بود:

ای برده گل رازقی از روی تو رشک در چشم فلک ز دود سیگار تو اشک

گفتم که: چو لاله داغدار است دلم گفتی بدهم کام دلت،یعنی کشک

بهار جوان گمان می کند که دیگر کار تمام است، امّا در آن میان کسی بر می خیزد و با گفتن این که هنوز قانع نشده، چون ممکن است در تعیین واژه ها تبانی شده باشد، از وی می خواهد تا فی الداهه رباعی دیگری با چهار واژهٔ آینه، ارّه، کفش و غوره بسازد. بهار خود آن شخص را چنین توصیف کرده است" طنّاز و خودساز که از رعنایی رعونت ساخته و ازشوخی به شنگی پرداخته"[1] و بی درنگ رباعی زیر را به قصد تأدیب او می سراید:

چون آینه نور خیز گشتی، احسنت چون ارهّ به خلق تیز گشتی، احسنت

در کفش ادیبان جهان کردی پای غوره نشده مویز گشتی، احسنت

در اینجا برای هیئت ممتحن چارهٔ دیگری جز این که در برابر آن همه مهارت شاعرانه و تیز-طبعی سر تسلیم فرود آورد باقی نمی ماند و در پی این آزمون بهار هیجده ساله به لقب ملک الشعرایی مفتخر می شود.

با توجه به این که فصلنامهٔ آرمان پروندهٔ شمارهٔ حاضر خود را به ملک الشعرای بهار اختصاص داده است، نویسندگان شرکت کننده بی شک هرکدام دربارهٔ ابعاد گوناگون فعالیت های شادروان بهار به تفصیل نوشته اند. پس در این مقاله تنها به سخن کوتاهی دربارهٔ مراحل اصلی فعالیت های بهار به عنوان روزنامه نگار، شاعر، مردسیاست و پژوهشگر و استاد دانشگاه و نگاهی تحلیلی به دو شعر آن سرایندهٔ بزرگ بسنده خواهد شد.

نگاهی به شعر بهار

و تحلیلی از دو نمونه از سروده های او

محمّد تقی بهاردر اوان جوانی و کوتاه مدتی پس از اعطای لقب ملک الشعرایی آستان قدس از جانب مظفرالدین شاه به جانشینی پدرش قصایدی در مدح آن پادشاه سرود، ولی با آغاز جنبش مشروطه خواهی بی تأمّل به صف آزادیخواهان و مخالفان دربار منحطّ قاجار پیوست. از آن پس

[1] - رجوع شود به همان مقاله

تا پایان عمر شعرهای وی همواره بازتاب روح زمانه بود و همنوایی با خواستهای تودهٔ مردم را به روشنی در آنها می توان یافت:

ای آزادی، خجسته آزادی از وصل تو روی بر نگردانم

یا آنکه مرا به پیش خود خوانی یا آنکه ترا به پیش خود خوانم

او گرچه او در سرودن انواع شعر فارسی زبردست و توانا بود ولی در قصیده سرایی تسلّطی به مراتب بیشتر داشت و در اکثریت موارد این شیوه را برای بیان خواستها و ادای پیام های خود در دفاع از آزادی و برابری و ابراز خصومت سرسختانه با ارتجاع مذهبی و خرافاتی که دستاربندان از دیرباز برای تحمیق مردم ساده دل و ادامهٔ سواری گرفتن از آنها ترویج داده اند، برگزید. او با وجود روی آوردن به قالب های کهن، برخلاف شاعران دیگری در محدودهٔ آن قالب ها شعر می گفتند، میان نظم و شعر تفاوت قائل بود. به چند بیت زیر توجه کنید:

شعر دانی چیست؟ مرواریدی از دریای عقل شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید سُفت

صنعت و سجع و قوافی نظم هست و شعر نیست ای بسا ناظم که نظمش نیست الّا حرف مُفت

شعر آن باشد که جوشد از دل و ریزد ز لب باز بر دلها نشیند هرکجا گوشی شنُفت

ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت

چنانکه اشاره رفت، بهار پیش از آن که رضا خان میر پنج با کودتای ۱۲۹۹ قدرت را قبضه کند و سپس مجلس پنجم را به زور تهدید و ارعاب به انتقال سلطنت از قاجاریه به خویش وادار سازد، چه در کسوت روزنامه نگار و چه در لباس نمایندهٔ مجلس در راه آزادی و استقرار دموکراسی صمیمانه جنگیده بود. او با استبداد جدید نیز پیش از تثبیت آن همراه با آزادیخواهانی مانند میرزاده عشقی سرسختانه به مبارزه پرداخت، دو بار به زندان رضاشاهی افتاد و نزدیک بود جان خود را نیز بر سر آن بگذارد. سرانجام بزرگانی چون محمّد علی فروغی او را متقاعد ساختند که با سرودن دو سه مدیحه برای رضا شاه خود را از مرگ برهاند، چون آنان بر این باور بودند که زنده ماندن بهار برای آیندهٔ فرهنگ ایران و اندیشهٔ آزادی از مردنش سودمند تر است. خود بهار در جایی به این موضوع اشاره می کند:

گر مدحی از از ابنای بشر می گویم نه چون دگران در پی زر می گویم

آنان پی جلب نفع گویند مدیح من مدح پی دفع ضرر می گویم

در ارزیابی کار شاعری ملک الشعرا مقالات بی شماری به رشتهٔ تحریر در آمده است، ولی نقل بخشی از نوشتهٔ استاد شفیعی کدکنی شاعر و پژوهشگر نامدار معاصر و و استاد دانشگاه، حق مطلب را چنان خوب در بارهٔ بهار ادا کرده که ما را از رجوع به هر نوشتهٔ دیگری در این زمینه بی نیاز می کند:

"در دیوان هیچ شاعر قصیده سرایی (با همه عظمت و بیکرانگی شعر سنایی و استواری ساخت و انسجام فکری ناصرخسرو و تصاویر بدیع خاقانی) به اندازه دیوان بهار تنوع اغراض وجود ندارد و این یکی از سعادت های بهار بوده است که قصیده را در روزگاری به خدمت شعر خویش درآورده که تاریخ اجتماعی ایران و جهان هر روز گونه و رنگ تازه ای به خود گرفته و او تجارب شعریِ قدما را به خدمت اندیشه های خویش، در ارتباط با حوادث عصر، درآورده است این چنین امکانی برای خاقانی و ناصرخسرو و سنایی نبوده است.در شعر بهار ساخت و صورت های قدمایی، در اثر ترکیب با عوالم روحی انسان عصر جدید، بافت تازه ای به خود گرفته که در مجموع نوعی سبک شخصی Individual Style را در شعر او به وجود آورده است و این مهم ترین امتیاز اوست. البته سبک شخصی، به معنی دقیق کلمه، شاید بر آن توان اطلاق کرد زیرا سبک شخصی در تاریخ شعر فارسی، چیزی است که در روزگار نیما بسیار اندکیاب است.

"اگر بخواهیم سفینه ای از شعر سنتی صد سال اخیر ایران فراهم آوریم و از همه انواع شعر در آن نمونه بیاوریم: از طنز اجتماعی و وصف طبیعت تا سیاست و اخلاق و وطنیات و حتی اخوانیات و دیگر نمونه ها از قبیل شعرهای ساده تعلیمی برای کودکان و نوجوانان و تصنیف های سیاسی و...، تصور من بر آن است که سهم بهار بیش از هر کسی است، جز در قلمرو غزل که غزل های او در قیاس دیگر نمونه های شعرش پایه ای فروتر دارند..."[1]

[1] - این نوشته نیز در همان وبسایت نقل شده است. استاد شفیعی این مقاله را برای درج در مجلّهٔ "آینده" به مدیریت شادروان ایرج افشار تهیه کرده بوده است

بعد از آنچه که در بالا گذشت مقاله را با تحلیلی از دو نمونه از سروده های بهار پایان می-بخشیم. همان گونه که در نوشتهٔ استاد شفیعی دیدیم، بهار در همهٔ انواع شعر فارسی طبع آزمایی کرده و یکی از این انواع طنز اجتماعی است. او طنز اجتماعی را در مواردی به کار برده که پرداختن به آن موضوع با لحن جدّی با محظوراتی مواجه بوده و یا حتی برای شاعر خطر جدّی پدید می آورده است. یکی از آن موضوعات خرافات مذهبی و دروغ های حیرت آوری است که دکانداران دین در ارتباط با بهشت و جهنّم رواج داده اند.

شعر طنز آلود و استادانهٔ بهار در بارهٔ جهنّم و به تصویر کشیدن شکنجه های مهیبی که در هر گوشه و کنار آن بر اساس قول واعظان و علمای معتبر شیعه جریان دارد براستی یکی از شاهکار های شعر فارسی است. شعر ظاهرا از قول یکی از همان علما که جز شیعیان بقیهٔ خدا پرستان را سزاوار سوختن در آتش دوزخ می داند روایت می شود. تازه به گفتهٔ همان دستار بند که خود را از "علما" معرفی کرده، از میان شیعیان نیز جز خود وی و تعدادی از هم کسوتانش، بقیه، از روزنامه نگار و وکیل مشروطه طلب گرفته تا تاجری که پول "ردِّ مظالم" به آخوند ها نمی دهد مستوجب بدترین عذابهای جهنّم اند. بگذارید این شعر را ابتدا در چند بخش از نظر بگذرانیم، تمامی آن را هم در پایان این بر رسی یکبار دیگر از نظر شما بگذرانیم.

بعد از خواندن این شعر شخص دچار این شگفتی می شود که خدایی که همهٔ سوره های قرآن با وصف رحمن و رحیم بودنش آغاز می شود چه نیازی به اِعمال این همه شکنجه برای مجازات بندگان، انداختن انواع گزندگان هول انگیز به جان آنها و فرو ریختن آتش و گوگرد گداخته بر سرشان دارد. شعر با ابراز وحشت از آتشفشان جهنم و مالك عذاب با آن عمود گرانش آغاز می شود:

ترسم من از جهنّم و آتشفشان او وان مالك عذاب و عمود گران او

آنگاه نوبت به اژدهایی با دم صد ذرعی و آدمی که در میان دهان اوست می رسد:

آن اژدهای او که دمش هست صد ذراع وان آدمی که رفته میان دهان او

در آنجا درخت آتشینی روییده که میوه های آن شبیه به سراهریمنان است و بر یکی از شاخه های آن کرکسی که تنش به عظمت کوه قاف است نشسته است. با این وصف درخت دوزخ باید صدها برابر کوه قاف باشد:

آن آتشین درخت از آتش دمیده است وان میوه های چون تن اهریمنان او

وان کرکسی که هست تنش همچو کوه قاف بر شاخهٔ درخت جحیم آشیان او

در جهنّم رود آتشینی جاری است که آب آن را مایعی گداخته و شعله ور تشکیل می دهد و شراب تلخی به دوزخیان عرضه می شود که هرکس یک جرعه از آن بنوشد، از ناف تا زبانش آتش می گیرد.

آن رود آتشین که در او بگذرد سعیر وان مار هفت پا و نهنگ کلان او

آن کاسهٔ شراب حمیمی که هر که خورد از ناف مشتعل شودش تا زبان او

در آنجا عقرب هایی با نیشهای آنچنان جانگزا وجود دارند که خلق از وحشت آن نیشها به مارها پناهنده می شوند و در همین حیص و بیص گرز آتشینی از هوا بر سر افراد عاصی و منکر خدای شیعیان فرود می آید. تازه خدا هنوز رضایت نمی دهد، بلکه به گنهکارانی که زیر شکنجه های گوناگون جان می دهند هردم جان تازه ای می بخشد، تنها با این هدف که لحظهٔ دیگر جانشان را زیر شکنجه های بدتری دوباره و چند باره بستاند. در این حال خدا به موجودی شباهت پیدا می کند که به بیماری آزار رسانی (سادیسم) مبتلا است و از دادن این آزارها لذت می برد:

جان می دهد خدا به گنهکار هر دمی تا هر دمی از او بستانند جان او

آن عقربی که خلق گریزند سوی مار از زخم نیش جان شکر جان ستان او

آن گرز آتشین که فرود آید از هوا بر مغز شخص عاصی و بر استخوان او

هنوز به پایان این شکنجه ها و آزارها نرسیده ایم. حالا نوبت به چاه ویل می رسد که در طبقهٔ هفتم دوزخ واقع شده و تابوت دشمنان علی در آن قرار دارد. نام پل صراط را نیز همه باید شنیده باشیم که از مو نازکتر و از تیغ تیز تر است و از روی پرتگاه هولناکی می گذرد. تنها شیعیانی که در عمر خود گناهی نکرده اند می توانند از روی آن بگذرند و به ساحل نجات برسند:

از مو ضعیف تر بود از تیغ تیزتر آن پل که داده اند به دوزخ نشان او

حالا راوی خودخواه جان کلامش را بیان می کند و آن این است که تنها او و چندتن از علمای همقطار و همدستش قادر خواهند بود از آن ورطه به سلامت بگذرند، ولی بقیهٔ کائنات در لجهٔ

آتشفشان جهنّم غرق و نابود می شوند. به گفتهٔ همین شخص، غیر از شیعیان جای همهٔ خدا پرستان دیگر در عمق دوزخ خواهد بود:

جز چند تن زما علما جمله کائنات هستند غرق لجّهٔ آتشفشان او

جز شیعه هرکه هست به عالم خداشناس در دوخ است روز قیامت مکان او

اینجا به اوج شیرین کاری بهار در طنزیهٔ درخشانش می رسیم، چون از قول همان جناب شیخ مشخص می کند که تازه همهٔ شیعیان هم از فرو افتادن در آتش دوزخ معاف نیستند. در صدر آن بی نوایان شیعیانی هستند که فکل می بندند و لباس شیک می پوشند. جای این دسته از شیعیان در روز قیامت پیشاپیش ذخیره شده است و آن ته جهنّم است. بعد از آنها نوبت سوختن در آتش جهنّم به شیعیانی می رسد که در زندگی به فعالیتهایی از این قرار زیر دست زده اند: نخست کسانی که به کار در ادارات دولتی مشغول بوده اند. روان این پیچارگان بی هیچ ترّحمی خواهد در پشت میز جهنّم سوخت. حتی بعضی از علما و روحانیان نیز در روز قیامت گرفتار عذاب های دوزخ می شوند و آنها کسانی هستند که به خدمت مشروطه بسته کمر بسته بودند. جان و تن ناتوان اینان نیز که معمولا آدم های سالخورده ای هستند در روز حشر طعمهٔ آتش دوزخ خواهد شد. اگر شما کیش شیعی داشته اید ولی روزنامه نویس و چیز فهم بوده اید، به گفتی آخوند راوی مرتکب گناه کبیره ای شده اید و روز قیامت نه تنها خودتان جهنمی خواهید بود، بلکه قلم و دفتر شما نیزدر آتش دوزخ خواهد افتاد. کسی هم که وکیل مجلس شده و در دفاع از مشروطه حرفی زده باشد سرنوشت بهتری پیدا نخواهد کرد و دوزخ به پارلمان او تبدیل خواهد شد.

آن کس که کرد کار ادارات دولتی سوزد به پشت میز جهنّم روان او

آن عالمی که کرد به مشروطه خدمتی سوزد به حشرر جان و تن ناتوان او

هرکس که روزنامه نویس است و چیز فهم آتش فتد به دفتر و کلک و بنان او

هرکس که شد وکیل و ز مشروطه حرف زد دوزخ بود به روز جزا پارلمان او

لطفا اندکی صبر داشته داشته باشید چون فهرست دوزخیان به این کوتاهی نیست. افسار کاسب فضولی را هم که به گفتهٔ راوی پالانش کج است یعنی به کارهایی که در نظر این عالِم مشکوک جلوه می کند دست زده در روز جزا می گیرند و به سوی جهنّم می کشند و به وسط

مار هفت سر و عقرب هولناک و رود آتشین می افکنند. حالا به تاجری می رسیم که مرتکب گناهی نابخشودنی شده، یعنی از بابت چیزی که آخوندها به نام "ردِّ مظالم" برای تلکه کردن ثروتمندان اختراع کرده اند پولی به آنها نداده است. این تاجر بیچاره نیز همرا با کاروان حامل کالاهای تجاری اش به قعر دوزخ سرنگون خواهد شد. حالا نوبت به آخوندی می رسد که موی سر خود را از بیخ نمی تراشد و عمامه اش را روی مویی که کوتاه نشده می گذارد. این شخص نیز از عذاب دوزخ در امان نیست بلکه روز قیامت مندیلش (بخشی از پارچهٔ مورد استفاده برای عمّامه که که بعد از پیچیدن آن از پشتش بیرون میزند) را می گیرند و به سوی دوزخ یا دَرَک روانه اش می کنند.

آن کاسب فضول که پالان او کج است فردا کشند سوی جهنّم عنان او

آن تاجری که ردّ مظالم به ما نداد مسکن کند به قعر سقر کاروان او

هر کس که با عمامهٔ سر موی سر گذاشت مندیل او است سوی دَرَک ریسمان او

حالا به انحصار طلبی آخوندی که به این ترتیب دارد دوزخ را توصیف می کند توجه کنید، چون او به رفیق و هم پالکی خود مژده می دهد که به گمان او مشکل است کس دیگری جز آن دو نفر بتواند مادیان خود را در روز جزا از گود آتشین دوزخ به سلامت بجهاند. چون خدا خلد برین و آن چمن سرسبز و بی منتهایش را تنها برای آن دو درست کرده است. بعد از آن، وی به سایر نعماتی که در بهشت انتظار آنها را می کشد تجسّم می بخشد و موجب می شود که آب از لب و لوچهٔ شنونده جاری شود. از نظر او بهشت برین موقوفه ای است که از طرف خداوند تنها به نام آن دو ثبت شده است. به راستی خوش به حالشان، چون وارد باغهای پرگلی می شوند که هر سوی آنها چشمه های آب روان جاری است و قصرهای عالی است ازهر طرف بالا رفته اند. آنجا هم گلّه ای حور و غلمان در خانه های خلوت و هم بشقاب های پر از زعفران انتظارشان را می کشند. کمی دورتر حوض انگبینی قرار گرفته که علما همیشه در توصیفشان از بهشت به آن اشاره می کنند. این دو آخوند شکمباره و شهوتران پس از بهره گرفتن از همهٔ نعماتی که ذکرشان رفت و رسیدن به وصال چندین حوری، دو پایی در میان آن حوض جفت می زنند. خلاصه کار دنیا و عقبی هر دو به کام آنها است و مغبون و بدبخت آن کسی است که از امتحاناتی که بر سر راه رسیدن به بهشت گذاشته اند با موفقیت نگذشته باشند.

مشکل به جز من و تو به روز جزا کسی زان گود آتشین بجهد مادیان او

تنها برای ما و تو ایزد درست کرد خلد برین و آن چمن بیکران او
موقوفهٔ بهشت برین را به نام ما کردست وقف واقف جنّت مکان او
آن باغ های پر گل و انهار پر شراب وان قصرهای عالی و آب روا او
آن خانه های خلوت و غلمان و حور عین وان قاب های پر ز پلو زعفران او
القصّه کار دنیی و عقبی به کام ماست بدبخت آنکه خوب نشد امتحان او
فردا من و جناب تو و حوض انگبین وان کوثری که جفت زنم در میان او

ولی کمی دیگر هم صبر کنید چون آخوند انحصار طلب در بارهٔ بهار هم سخنی دارد. برای او جای هیچ شکی باقی نیست که بهار روانهٔ دوزخ خواهد شد. امّا به عقوبت چه گناهی؟ به عقوبت این گناه بزرگ که او گمان خوبی نسبت به او و هم لباسی های محترمش ندارد:

باشد یقین ما که به دوزخ رود بهار زیرا به حق ما تو بد شد گمان او

و آخوند جهنم را این گونه توصیف می کند:

ترسم من از جهنّم و آتش فشان او وان مالک عذاب و عمود گران او
آن اژدهای او که دُمش هست صد ذراع وان آدمی که رفته میان دهان اوآن
آن آتشین در خت کز آتش دمیده است وان میوه های چون سر اهریمنان او
آن کرکسی که هست تنش همچو کوه قاف برشاخهٔ درخت جحیم آشیان او
آن رود آتشین که در او بگذرد سعیر وان مار هفت پا و نهنگ کلان او
آن کاسهٔ شراب حمیمی که هر که خورد از ناف مشتعل شودش تا زبان او
جان می دهد خدا به گنهکار هر دمی تا هر دمی از او بستانند جان او
آن عقربی که خلق گریزند سوی مار از زخم نیش جان شکر جان ستان او
آن گرز آتشین که فرود آید از هوا بر مغز شخص خاطی و بر استخوان او
جان می دهد خدا به گنهکار هر دمی تا هر دمی از او بستانند جان او
جز چند تن زما علما جمله کائنات هستند غرق لجّهٔ آتشفشان او
از مو ضعیف تر بود از تیغ تیزتر آن پل که داده اند به دوزخ نشان او
آن چاه ویل در طبقه ی هفتمین که هست تابوت دشمنان علی در میان او

جز شیعه هرکه هست به عالم خداشناس در دوخ است روز قیامت مکان او
از شیعه نیز هرکه فکل بست و شیک شد سوزد به نار پیکر چون پرنیان او
آن کس که کرد کار ادارات دولتی سوزد به پشت میز جهنّم روان او
آن عالمی که کرد به مشروطه خدمتی سوزد به حشرر جان و تن ناتوان او
هرکس که روزنامه نویس است و چیز فهم آتش فتد به دفتر و کلک و بنان او
هرکس که شد وکیل و ز مشروطه حرف زد دوزخ بود به روز جزا پارلمان او
آن کاسب فضول که پالان او کج است فردا کشند سوی جهنّم عنان او
آن تاجری که ردّ مظالم به ما نداد مسکن کند به قعر سقر کاروان او
هر کس که با عمامهٔ سر موی سر گذاشت مندیل او است سوی دَرَک ریسمان او
مشکل به جز من و تو به روز جزا کسی زان گود آتشین بجهد مادیان او
تنها برای ما و تو ایزد درست کرد خلد برین و آن چمن بیکران او
موقوفهٔ بهشت برین را به نام ما کردست وقف واقف جنّت مکان او
آن باغ های پر گل و انهار پر شراب وان قصرهای عالی و آب روا او
آن خانه های خلوت و غلمان و حور عین وان قاب های پر ز پلو زعفران او
القصّه کار دنیی و عقبی به کام ماست بدبخت آنکه خوب نشد امتحان او
فردا من و جناب تو و حوض انگبین وان کوثری که جفت زنم در میان او
باشد یقین ما که به دوزخ رود بهار زیرا به حق ما تو بد شد گمان او

تحلیل شعر کبوتران من:

و امّا دومین شعری که از بهار برای تحلیل برگزیده ایم کبوتران من نام دارد. گرچه مک الشعرا بیشتر شعرهای خود را در قالب قصیده سروده، ولی او چنانکه در چند سطر نقل شده از استاد شفیعی کدکنی هم اشاره شده است، در انواع شیوه های دیگر شعر فارسی نیز با مهارت دست آزموده است. در آغاز حرکت تجدد ادبی در آغاز قرن بیستم، یکی از اشکالی که سخت مورد توجه شاعران نوجو قرار گرفت شکل چهار پاره بود. در این شکل ابیات دو بیت دو بیت با هم قافیه می شوند، امّا در ابتدای رایج شدن این شیوه قافیه سازی در دو بیتی ها به شکل چلیپایی صورت می گرفت ، بدین معنی که افزوده بر هم قافیه بودن مصرع دوم چهارم هر دو بیت،

مصرع اوّل و سوم نیزبه یک قافیه ختم می شدند. بهار در این شیوه چندین شعر دارد که معروفترین و لطیف ترین آنها همین شعر "کبوتران من" است. در این سروده طبع صلجوی شاعر، دلبستگی او به طبیعت و احساس دوستی اش نسبت به جانداران دیگر و بیش از همه به کبوتران، نمایان می شود. از این شعر چنین بر می آید که او در خانهٔ خود از یک گروه کبوتران سفید نگهداری می کرده و خود مراقبت از آن پرندگان و آب و دانه رساندن به آنها را به عهده داشته است.

نگارنده، در ارتباط با این شعر داستانی هم از روزگاران بسیار دور یعنی سال های تحصیل در دانشکدهٔ حقوق به یاد دارم. من در آن سالها ضمن دنبال کردن درس دانشگاهی خود، با مطبوعات نیز همکاری داشتم و این برایم به اصطلاح هم فال بود و هم تماشا. یعنی هم در آمدی برایم داشت که سخت به آن نیاز داشتم و هم عطشی و علاقه ای را که به نوشتن و محشور بودن با اهل قلم و مطبوعات داشتم ارضاء می کرد. بیشتر این دوره در همکاری با هفته نامهٔ فردوسی به سردبیری دکتر محمود عنایت که بهترین مجلهٔ روشنفکری آن روزگار بود (پیش از افتادنش به ابتذال دورهٔ سردبیری عبّاس پهلوان) گذشت. در آن سالها احمد شاملو شاعر سرشناس نیز در فردوسی مطلب می نوشت ولی بیشتر به کار ترجمه می پرداخت و با صفحهٔ شعر کاری نداشت. صفحهٔ شعر را محمّد زُهری که از شاعران مطرح آن دوران بود اداره می-کرد. شبی یک هفته که همکاران در چاپخانه برای دیدن نمونهٔ نوشته هاشان جمع می شدند، گاه اتفاق می افتاد که با شاملو در زمینهٔ شعر گفتگویی داشته باشم. او از معاصران کمتر کسی را (به جز خودش) قبول نداشت و کسانی را هم که به سبک قدمایی شعر می گفتند اصلا شاعر نمی-دانست، حتی ملک الشعرای بهار را با همهٔ اعتبار و اهمیتی که کسب کرده بود. ولی در میان انبوه سروده های بهار تنها یکی را استثنا می کرد و آن هم شعر "کبوتران من" بود.

شعر کبوتران من بیانی نرم و دل انگیز دارد که آن را از بیشتر سروده های بهار ممتاز می کند و در آن سیلان و لطافتی نهفته است که به دوستداران شعر لذتی درونی می بخشد. خطاب او در این شعر با کبوتران است و در آن دنیایی از مهر ودلبستگی نهفته است. در این شعر او کبوترانی را که بر فراز بام نشسته اند و بدن هایی به سپیدی کافور و پاهایی به سرخی شنگرف دارند دعوت می کند که از بام فرود آیند و چون دانه های برف گرد وی بنشینند. شاعر در سپیده دم که مرغ طلایی آفتاب پرهای خود را از بالای برج خاور می گشاید، این موجودات دوست

داشتنی را می بیند که از پشت شیشهٔ در به قصد خودنمایی و شاید برای یاد آوری نیازشان به آب و دانه سرک می کشند و در حالی که دم به زمین می کشند ترنّمی لطیف را که از آن نوید عشق می تراود و از پاکی و بیگناهی سرشار است سرداده اند. گویی دارند خود را برای آنکه درِ آشیانشان گشوده شود، آماده می کنند. در این هنگام صدای لطیف به هم خوردن بالهاشان در فضا می پیچد. وقتی که سرانجام آن در به رویشان باز می شود انگار که درِ چرخ برین گشوده شده است. مانند فرشتگان بال می گشایند و بال در بال یکدیگر به سوی بالا به پرواز در می-آیند. شاعر براستی این پرندگان زیبا را به صورت گروه هایی از فرشتگان می بیند، با این تفاوت که فرشتگان به روایت پیشینیان از فراز آسمان به زمین فرود می آیند، ولی این فرشتگاه از زمین به سوی آسمان به پرواز در می آیند. از این فرشتگان زیبا حتی اگر زمانی دراز بی آب و دانه هم بمانند هیچ فریاد و قیل و قالی جز سرود دلکش عاشقانه به گوش نمی رسد. در این سروده شاعر کبوتران خو را به چشم یاران نزدیکش می بیند و آنها را دعوت می کند تا رقص رقصان از فراز بام فرود آیند و بر سطح آرام پیرامون گرد او بنشینند. به آنها اطمینان می دهد که هیچ انسان دیگری جز او در آنجا حضورندارد و از کسی آزاری نخواهند دید. این کبوتران برای شاعر رفیقانی وفادارند. شاعر با ملایم ترین لحن ممکن آنها را نزد خود فرا می خواند و صمیمانه به آن پرندگان می گوید که دیدار آنها را به مراتب به دیدن مردم کوی و برزن ترجیح می دهد. اکنون متن کامل این شعر دل انگیز را با هم مرور کنیم.

کبوتران من

بیایید ای کبوترهای دلخواه — بدن کافور گون پاها چو شنگرف
بپرّید از فراز بام ناگاه — به گرد من فرود آیید چئن برف
سحرگاهان چو این مرغ طلایی — فشاند پر زروی برج خاور
ببینمتان به قصد خودنمایی — کشیده سر ز پشت شیشهٔ در
فرو خوانده سرود بی گناهی — کشیده عاشقانه بر زمین دُم
به گوشم با نسیم صبحگاهی — نوید عشق آید زان ترنّم
سحرگه سرکنید آرام آرام — نواهای لطیف آسمانی
سوی عشّاق بفرستید پیغام — دمادم با زبان بی زبانی
مهّیا ای عروسان نو آیین — که بگشایم درِ آن آشیان من

خروش بالهاتان اندر آن حین رود از خانه سوی کوی و برزن
شود گویی در چرخ برین باز چو من بر رویتان بگشایم آن در
کنید افرشته وش یکباره پرواز به گردون دوخته پر یک به دیگر
شوند افرشتگان از چرخ نازل به زعم مردمان باستانی
شما افرشتگان از سطح منزل بگیرید اوج و گردید آسمانی
نیاید از شما در هیچ حالی وگر مانید بس بی آب و دانه
نه فریادی و نه قیلی و قالی بجز دلکش سرود عاشقانه
فرود آیید ای یاران ازآن بام کف اندر کف زنان و رقص رقصان
نشینید از برِ این سطح آرام که اینجا نیست جز من هیچ انسان
بیایید ای رفیقان وفادار من این جا بهرتان افشانم ارزن
که دیدار شما بهر من زار به است از دیدن مردان برزن

یاد محمدتقی بهار گرامی باد.

اردشیر لطفعلیان

ماه جون ۲۰۲۰

واشینگتن دی سی